اصول تمدن اهل اسلام

میرزا اسمعیل دُردی اصفهانی

سنه ۱۳۱۸

مصنف را از خوانندگان این بضاعت مزجات توقع این است که من اوله الی آخره بکمال دقت بران ملاحظه فرمایند تا غرض مصنف بخوبی معلوم گردد لفظاً یکته بنظر کسی برسد بنویسید و به مصنف ارسال دارد ولی نهایت ممنون خواهد شد اگر در املاء بعضی کلمات سهوی باشد بر گردن کاتب خواهد بود فقط

مطبع نسیم اسلام

تشنگی و تشکر

در این مقام تشنگی از روزگار است و تشکر از بنای روزگار. بعضی اشخاص مکرر بنده را
می گویند که تا کی شکایت می کنی بعوض آنکه نتیجهٔ تشنگی بخشند بدر ابتری کنند. من خود این حقیقت را
پیشتر و بیشتر از آنها می دانسته و میدانم ولی باید دانست که پدر ما حضرت ابو البشر هنگامی که
از بهشت آمد این کیفیات را تماماً همراه خود آورد و در میان هابیل و قابیل ابتدا صورت وجود
یافتند و تا نفخهٔ صور در جهان باقی خواهند بود. سعدی شیرازی دو سه هزار سال بعد از قارون
بود می گوید "قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت   نوشیروان نه مرد که نام نکو گذاشت"
فردوسی گفت "اگر مادر شاه بانو بدے   مرا سیم و زر تا بزانو بدے"
حافظ گفت "ابلهان را همه شربت زگلاب و قند است   قوت دانا همه از خون جگر
می بینیم" این همه ذکر ورها از این قبیل در سراسر جهان و در میان هر صنفی از خلق شکایت
هستند بلباسهای مختلف - واگر این قدر کافی است عرض می شود که این گونه شکایات در واقع
می باشند اولوالالباب را که از جهان عبرت و عبرت گیرند. طول سخن نمی دهیم غرض این است
که در این سالهای دراز که بنده چندین کتاب و رساله نوشته ام. ده سال پیشتر کتابی از آنهم
موسوم به "اسباب ترقی و تنزل مسلمانان" در حکومت این ریاست مددی خواستم
برای طبع آن و به موجب ضابطه و قانونی که در این زمان در این ریاست جاری اند و هین
بی ضابطگی و بی قانونی می باشند (و در این جا الفاظ نا بجا دیگرے استعمال نمی کنم) از قسمتها
پیشکش و فینانس از طرف نواب [illegible] الملک بہادر به موم سکرٹری [illegible]
واپس شد که بذریعهٔ آن [illegible] نواب صاحب [illegible] ناظم [illegible]
[illegible] بجناب مرسل شد - کتاب [illegible] را [illegible] با [illegible]
برای آن مرقوم داشتند - ولی معلوم نیست که چه بدالی واقع گشت [illegible]
الحکیم محرر داشتند که ملاحظه نماید در [illegible] مبارک خود را برای [illegible]

چندین خط سخت که آخرین آنها رجسٹر شده به هر دو دفاتر مذکور الصدر در روز ۲۶ شهریور ۱۳۳۲ ف
مطابق ۵ ربیع الآخر ۱۳۴۱ھ فهمایش نامهٔ از محکمهٔ معتمد مدار المهام علاقهٔ هوم سکرٹری به مضمون
ذیل در رسید۔

"فہمایش ہے کہ فی الواقع یہ کارروائی نہایت افسوسناک ہے اب
نہایت سختی کے ساتھ کتاب مولوی عبد الحلیم صاحب شرر سے طلب ہوئی ہے۔ فقط"

اگر صاحبان انصاف را این قدر کافی است قلم خود را نگاه میدارم و حوصله بکار می برم
هر چند که از احدی اندیشه نداریم که هر چه بقلم آید به نویسیم۔ ولی آنان اندیشه دارم که گر ذهنی بی
انصاف‌ها مهذب حمل بر بی تهذیبی بنده نمایند۔

دیگر آن که بعضی از احبان هم و کرم نیز عنایتی فرمودند در مد طبع کتاب مذکور۔ همچنین در
مد طبع این کتاب۔ هر که بخواهد حساب کند که این مبلغ را در این شهر مینو بهر که هزارها کس در یک
شب بیک رندی عنایت می فرمایند و در سال اقلاً پنجاه لک به همان گونه اعمال صرف میشود
خدای من گواه است که چگونه وصول کرده ام۔ البته بعضی بکمال معقولیت داده اند و بعضی
دیگر به کمال نامعقولیت و درد سر داده اند اگر چه بنده نام هیچ فرقه را بقلم نمی آرم چند نکته
را در این مقام اشاره می کنم برای عبرت: (۱) آنکه هنگامیکه در میان ما مسلمانان در هر سالے
کرورها تنبکیسه رقاص و قواد و شیاد و امثال اینها میرود این است حالت کمال و اہل
کمال۔ (۲) در این ریاست حالا ضوابط و قوانین می باشند و جریان آنها بدست کسانی است
که همه بی۔ اے و ایم اے می باشند پس چه باید باشد حالت آن ریاستهائے که این
ضوابط و قوانین و اشخاص در آنها نیستند۔ (۳) آنکه هنگامیکه مردم فرنگ چهل
پنجاه مجلد کتاب را در اندک زمانی طبع می کنند و لکها از آنرا به قیمت های گزاف میفروشند
حالت یک رساله که پنجاه یا صد صفحه است در میان ما مسلمانان این است چه در جمع آوری
زر و چه در طول ایام طبع آن۔ (۴) از بس در میان مسلمانان شیاد و قلاش پیدا شده اند
بر انسان و آدم معقول هم اعتمادی نیست و خشک و تر باهم می سوزند۔ چنانچه بنده سے
نهایت شرمنده هم که این مبلغ قلیل لکها آبروی مرا بر خاک ریزد و البته بسیاری هم مرا در

شمار ستیادان محسوب نموده اند چنانچه دفتی نواب اکبر جنگ بهادر شکایتی فرمود که تو مبلغی
از من گرفتی و هنوز کتابی بمن نرسید - الحق جرم این تقاعد از جانب ناظم تعلیمات است
هرچند که عقوبت آن بر بنده است - و باید دانست که چون بنده درین ملک از هیچکس
نه خوشنم بچشمی گمان نه کنند که از صاحبان مطابع و کتاب خوشنم و بیشک اینها هم خالی از جرم نیستند -

بهرحال بهتر بنظر می آید که نام نامی و اسم گرامی عنایت کنندگان سابق و لاحق را
درین کتاب ذکر نمایم و شکر و احسان آنهارا نیز بجا آرم و وعده نمایم که اگر آن کتاب سابق
الذکر دیگر بمن برسد و طبع آن ممکن باشد با کمال عذرخواهی آنرا هم هر یک را جلدی بدهم
والا به لطف و کرم خود بنده را معاف دارند و آن مبالغ را ببنده بخشش فرمایند - علی خاطر
جمع باشند که اگر بنده را قدرت و دستگاهی بودی که کتب و رساله جات خود را طبع کنم
برای این گونه و آنها خرمن ها آبروی خود را بر خاک نمی ریختم - و دیگر آن من هم چون دیگران
منتظر وقت استم که اگر ممکن شود لکها زر این ریاست را ببرم و گاهی برای این لقمه های ناچیز
دهن نخواهم داشت - فقط

صاحبانی که دوبار عنایت نموده اند

نام	مبلغ	نام	مبلغ
عالیجناب نواب عماد جنگ بهادر	دہ	عالیجناب آقا شیخ محمد تعلقدار	عـہ
عالیجناب سید خواجه حسن صاحب	صہ	عالیجناب مولوی حسین عطاء الله صاحب	عـہ
عالیجناب مولوی سید افضل حسین صاحب	صـہ	عالیجناب نواب وقار الملک	عـہ
عالیجناب نواب مشهور الملک بهادر	عـہ	عالیجناب میر قمر الدین صاحب وکیل	عـہ
عالیجناب مولوی محمد عزیز میرزا صاحب	عـہ	عالیجناب سید لطیف علی صاحب وکیل	عـہ
عالیجناب محمد انور خان صاحب	صہ	عالیجناب سید ابوالقاسم صاحب وکیل	ـہ

عالیجناب مولوی محمد اعظم صاحب - سہ

بنظر می آید که نصارا عموماً یک طرز و وضع و رنگ لباس پوشیده اند و حال آنکه درمیان
اهل اسلام اهل هر قریه بعدد نفوس آن قریه اقسام مختلف لباس پوشیده اند ولی اهل
قریهٔ دیگری بکلی مختلف استند از اینها - اگر کسے در عید صیام یا عید اضحی در مسجدی یا
عیدگاهے حاضر باشد و این ملاحظه را نماید برادر مسلم ملتفت شود که بنده چه عرض میکنم پس
همین کثرت و عدّت اختلاف و افتراق است در هر امرے از امور نصارا و اهل اسلام
و هنوز این اختلاف و افتراق را شعبه و عدّت زیاده میشود در خیالات و آرا و عقاید و هنالک
اینها - مثال آن این است که اگر فرضاً شخصے بیمار شود نصارا عموماً نسبت میدهند آن بیماری
را به چند سبب واقعی طبیعی و مربوط بآن بیماری - برخلاف اهل اسلام که آن بیماری را
نسبت میدهند به صدها سبب غیر واقعی و غیر طبیعی و غیر مربوط - هیچ شخصے در
یورپ امروز از نظر بد و از سحر و جادو و از سایهٔ اجنه و شیاطین نمی میرد و بیمار نمیشود
برخلاف که از میان اهل اسلام و خصوصاً در این صفحات ملک هند اغلب و اکثر مردم
از نظر بد و جادو بیمار میشوند و میمیرند و در هر قبرستانے سه ربع مردگان از نظر بد و جادو
مرده اند - هر حادثه را در جهان اسباب و جهات معدودی ولی خاص و مربوط و طبیعی
میباشد ولی اهل اسلام هزارها جهات و اسباب غیر مربوط و غیر طبیعی برائے هر حادثه قیاسها
کرده و میکنند - خسوف و کسوف ماه و آفتاب را مردم یورپ تماماً نسبت مے دهند
به حائل شدن یکے از قمر و ارض در میان دیگرے و بیشک باید چنین باشد و چنین است
مگر در میان ما اهل اسلام صدها سبب دیگر وارد غیر طبیعی و غیر مربوط - چنانچه میگویند
شمس یا قمر قرض دار مے شوند یا اژدها آنها را بلع میکنند یا از گناهان خلق چنین میشوند
و ازین قبیل خرافات دیگر - اگرچه این حالات و خیالات در میان نصارا هم تا دو صد
یا سه صد سال بیشتر بر همین منوال بود مگر امروز که علم و دانش و حکمت باین اندازه
رسیده و در میان آنها اینسان منتشر گشته که ما همه ملاحظه میکنیم هیچکس از اینگونه خیالات
نمیکند و اینگونه اعتقادات ندارد - ولیکن در همهٔ امور نقطهٔ مقابل همین مذکوره
صفحهٔ مقابل هم در نصارا ملاحظه میشود و غرض بنده هم همین است و حیرت هم در اینجا است

که تمام اهل مذهب ما ملاحظه کنند و بکمال دقت — مثلاً هنگامیکه لباسهای اهل اسلام
رنگهای بسیار مختلف و وضع و قطع آنها از هزار سال بیشتر است و هم وضع آنها بدست و هم
قطع آنها — لباس مردان یورپ غالباً یکسان است ولی لباس زنان بی نهایت مختلف
اند و وضع و قطع آنها هم خوب و قشنگ و باسلیقه است — از آن طرف ملازمات زیست
و زندگی اهل اسلام آنچه هزار سال پیشتر بوده امروز هم همان است — مثلاً کوزه را معلوم
نیست که ابتدا کدام قوم اختراع نموده ولی تا امروز همان یک صورت و ترکیب و شکل
کوزه میباشد که از ابتدای اختراع آن بوده — اما خیالات آنها اگرچه کلهم بار از
خیالات ما بیشتر است صدها هزار رقم کاغذ را پر میکنند در هر سال مع ذلک غرض
مفهوم همه یک است و اختلافی در آنها نیست که موجب رنجش و نفاق باشد
و بنده ولی از اعراض یکدیگر و مخادمی کلمات یکدیگر واقف نشوند بر خلاف آنچه
درمیان اهل اسلام است *

درین تمهید ضرور است بیان بعضی مطالب و حکایات خارجه که معلوم شود
غرض از تحریر این رساله چیست و نیز فرق میان حالات و وضع زندگی عموم اهل آسیا خصوصاً
مسلمانان با اهل یورپ یعنی نصارا تا بچه اندازه است و این افتراق کلی را هیچ سببی دیگر
نیست جز جهل و بی علمی — هندوی صاحب مال در همسایگی بنده بیمار بود ولی هیچ چه
بیماری او سخت — تغییر آب و هوا هم نمود و باز در خانه خود آمده در بستر خفت — بنده
هیچ چه ندانستم که کدام طبیب علاج او کرده و کدام دوا و غذا را باو خورانید — بنده را
هم گفتند چون همسایه است بنا بر حق همسایگی تو نیز عیادتی از او کن — بنده این امر را
بی نهایت دیدم بلحاظ رسوم و توهمات آنها مع ذلک رفتم و او را دیدم — اگرچه ضعیف
نحیف بود سخن میگفت — از زنش سوال کردم از طبیب و دوا بجواب گفت طبیب
جهان آمدند و علاج دینار کردند بی سود و اکنون جز آنکه طبیب حقیقی بی دوا او را شفا دهد چاره
نیست — بنده بر سم جهان دعائی کردم و روان شدم و افسوس خوردم که این بیچارگان
اجل نارسیده خود را میکشند بنادانی — پس شنیدم که زن مهربان ما دانش از جهت

آنکه از خوراک بسیار خوراک را از او قطع نموده و آن بیچاره گفته بوده است یک آدم را
در کف من بیفشارید و از او مضایقه کرده بودند - پس عزرائیل معالج او شده و درین
وقت بخیال افتادند که از چنگ عزرائیل نجات دهند او را مبلغی زر به گداها و برهمنان
گردن کلفت دادند ولی هیچ فائده نکرد - حالا سه روز است که خاکستر او برباد
رفته و آن زن مهربان ولی نادان نینا نینا میگوید و آوازی از نینا نمی آید -
اگر ربع آنچه را که بفقرا دادند به نینا خورانیده بودند و یک طبیب حاذق شاید نینا
نمی مرد ❀

همچنین بود حال یک مسلمان صاحب دولتی که ربع سکندرآباد را خریده بود
و درین وقت دو گز در طول و یک گز در عرض زمین را با چند گز چهلواری باو حصه دادند و
باقی را دیگران مالک شدند - از این شخص هم بنده را حکایت طویلی است ولی
این مختصر هم کافی است ❀

دختر کی مسلمان که نه یا ده سال عمر دارد چند روز است بچنگ شیطانی
گرفتار شده و سایهٔ دیو یا پری براو فتاده یعنی بر او عاشق شده و اکنون حرکات مجنونانه
میکند و جمعی گرد او نشسته دهل می نوازند شب و روز - زنی را شوهر او لگدی زده و آن
زن آبستن بود و زن دیگری نادان شکم او را مالیده و بالجمله درد سختی او را عارض شده
و مردی را طلب کردند که علاج او کند بنده هم در آنجا حاضر بودم آن مرد گفت عود آورده
و آن زن را بخور داد - من گفتم سبحان الله درد اندرون را با بخور عود چه نسبت
و بیماری را با اینگونه معالجات چه ارتباط - آن زن نیز گفت که شبی از راهی میگذشت
صورت عجیبی را دیده و او هم اکنون بدست عزرائیل است - چند داکتر مسلمان
و غیر مسلمان با بنده آشنا میباشند که اگر نیم شب سواری برود حاضر میشوند بجهت دیدن این
بیماران و اگر خرج هم بشود چندان نیست - ولی چه باید کرد که این بیچاره ابلهان
به قصاب و حجام در گذرند و امثال نینا و اینگونه معالجات معتقد هستند و به داکتر و صاحب نسخه
داکتر اعتقاد ندارند - چندین فیلسوف و دانا و داکتر گفته اند که از آن جمله

که داکتر بیمار را میکشد و زهر میخوراند که بمیرد - چون مردی یا زنی طفلی بیمار شود مردمان
بسیاری خصوصاً زنان پیوسته در مکان او جمع میباشند - زنانی که سبزی آلات
میفروشند و زنان گازر و امثال اینها و اینها همه ربطی از طبابت و داکتری دارند و
هر یک رائے میدهد و تجویزے است اندیشد و اقوال مسموع است و پیروی مے شود و
لیکن سخن افلاطون را کسے استماع نمی کند و بر آن التفاتے ندارد و اگر حکیم کاملے گوید
این کارها چیست در جواب او میگویند تو اطلاع نداری در اینملک شیطان هست
دیو و پری هست - شیطان هست و امثال اینها - بالجمله این است شمه از حالات
و خیالات و عقاید مردم این ملک که هندو و مسلمان همه شریک اند بلکه بعضے را اینها
از آنها اخذ کرده اند بعضے را آنها از اینها ※

چنانچه سابقاً عرض شد این رسوم و عادات و توهمات و خیالات پوچ در همه جایهائی
ملک ایشیا و درمیان هر قوم و ذاتی میباشند ولے چندانکه در ملک هندوستان وجود و کثرت
دارند در هیچ ملک دیگرے نیست و کثرت ندارند بواسطه کثرت مردم و اجتماع و اختلاط
مختلف مذاهب و مشارب - در این ملک هزارها مذهب میباشند و بموجب اختلاف
این مذاهب برهمن و مولوی و فقیر و درویش و مرشد و پیر و رمال و فال گیر میباشند
و اعمال و افعال و اقوال اینها همه معتبر و مستند هستند و خلق را خواه مسلمان و خواه
هندو بر اینها اعتماد و اعتقاد است و علاوه بر اینها لکها [illegible] و حجام و کوزه گر و آهنگر
و نجار و گازر و پاره دوز و امثال اینها طبابت میدانند - نجوم میدانند - فال میگیرند
تعویذ میدهند - اگر عقرب و مار کسے را گزیده باشد دم و افسون دارند - و دفع
دفع زهر میکنند - سایه شیاطین را دور مینمایند - هزارها بت و بتخانه در هر معبرے
میباشند و هزارها سنگ و اسرنج رنگ کرده اند بنام دیوے و در معابر عام افتاده
یا نصب کرده اند بعضے منقش و بعضے مصنوعی و گروه‌ها مردان نادان و زنان ناقص
عقل شبانه روزی پاشیدن بر اینها عبور و مرور میکنند و بناچار بدست شیطانے [illegible]
دگرفتار میشوند - چون بیمار شدند و حالت بیماری مارا [illegible] خود بیان میکنند

فلان روز یا فلان شب از فلان مقام گذشته بودند و صورت مهیبی بنظر آنها آمده بود و بیماری
آنها را هیچ سبب دیگری نبود جز آن — زنی میگوید فلان مقام جاے است بسیار ماهر
و کامل او و را می طلبند فال گرفته میگوید همان سایه است بر تو، یک مرغ سیاه و چند دانه
لیمو و چند دانه مرچ و یک نارگیل و مقداری زرد چوبه و نوفل و گل و اشیا اینها را بیار و فلان
مبلغ را بده و من بخانهٔ خود رفته اینها را بکار میبرم و دفع ایذاے شیطان از تو میکنم و لے بخانه
رفته آن مرغ را کباب میکنند و آن مبلغ را بشراب میدهد و با یاران جشنی کرده دیگرے را از هم
پیشگان اطلاع میدهد که در فلان خانه زنی بیمار است و در قبضهٔ شیطانے گرفتار روز دیگر بینی
که همان شیطان دافعی را طلبیده اند براے معالجه او نیز سنگ و رنگ نیرنگ شعبده
دیگر مبلغی گرفته میرود — غالبًا همان زنان در میانه راهنما هستند — الغرض هیچ یار یچ این
مبالغ را بداکتر نمی دهند که باندک دوائی دفع بیماری آنها را کنند و ابدًا اعتقادی باو
و معالجهٔ او ندارند — بیشک کرورها خلق را این فرق مختلفه کشته اند و جواب هیچکس را
نداده اند بلکه جواب اینها و همچنین عقیدهٔ همان ابلهان این است که "در مقابل تقدیر تدبیر
بیکار است" در تقدیر آنها بوده است که بمیرند ولی بعد از ان گریبان دیگران را
گرفته اند و دشنامها بدیگران داده اند که آنها جادو کرده اند — چنانچه زن هندوی همسایه
من کرد — بیشک هیچ ڈاکتری تا امروز کسے را نکشته و اگر بغفلت دوای دیگرے به بیمار
داده است بعوض دوای مخصوص مرض او باز خواست شده است از و سزا یافته بود

به همه کس درین ملک و البته در ممالک دیگر هم معلوم است که در این دو سال
که بیماری طاعون در بمبئی و جاهاے دیگر شیوع داشت چه فتنه انگیزی و خونریزی ها شد —
چه قدر مسلمان و هندو و غیره شور و غوغا نمودند — خدا لطیف و رؤف بود که آن بیماری
در حیدرآباد قدم نگذاشت والا قیامت برپا می شد — چند روز که پیش از وقت بند و بست
میخواستند کرد که مبادا در این جا هم شایع شود بسیاری از سکندرآباد فرار نمودند و آنچه
توانستند همراه بردند و باقی اثاث البیت خود را رها کردند — و لے این نه از خوف طاعون
و مرگ بود بلکه از خوف داکتران و از بیم این بود که سواے آنچه حقیقت داشت که داکتر

دو خانه‌ها می‌آید (آن هم داکتر زن) واگر کسی باین مرض گرفتار یا آثار این مرض در اوست
او را بشفاخانه میبرد و علاج میکنند. هزارها چیز دیگر سوء فهمی و از روی جهل و نادانی بآن
کار نسبت میدادند - از انجمله اینها بود - داکتران مردم را زهر میخورانند - در خانه‌ها
داخل شده پرده‌نشینان را از پرده بیرون می‌آرند و تمام اعضای آنها را ملاحظه
میکنند و همچنین بد نظری آنها مینمایند - ما که باید بمیریم داکتر چه میکنند بگذار بمیریم
ما راضی هستیم بمردن ولیکن اگر داکتر بپیدیکان ما قدم گذارد چنین و چنان میکنیم - بیماری
و مرگ بدست خداست داکتر چه علاج میکنند - آن همه سعی و کوشش داکتران در بمبئی
چه اثر بخشید - بعضی میگفتند انگریزان دشمن مسلمانان اند و بجهت آنکه مسلمانان را
تمام کنند این حکمت را اندیشیده اند - بعضی دیگر چیزهای دیگری گفتند - آخر مخلوق
جاهل و از جهان بیخبر هرچه بر زبان شان آید می‌گویند - پس از ان چنان شهرت یافت
که انگریزی در حیدرآباد زهر در حوضی ریخته بوده و او را بجولی زده بودند - بعضی گفتند
که دو سه انگریز چنین کردند - بعضی که ثقه بودند گفتند که بیچاره عیسوی مذهب فقط
شیشه را در حوضی شسته بوده است که دیگر دوا در ان کند چند کس از جهال بگمان
آنکه زهر در آب آلوده می‌ساخته او را بی‌نهایت زده بودند - بالجمله چنان انتشار
یافت این مطلب که جمعی از بزرگان و امرای حیدرآباد در مجلسی که بنده نیز در ان
حاضر بودم ذکر آن را درمیان آوردند و حقیقت آنرا از من دریافت نمودند من
گفتم که این‌ها سخنان ابلهانه است چراکه اگر ما فرض کنیم که در حوضی پنجهزار من آب باشد
و دو توله یا چهار توله زهر در آن شامل سازند چه مقدار از آن زهر میتواند شامل آب یک
جام یا کوزه باشد - بیشک از چنین مقداری زهر هیچ مرد یا طفل هلاک نمی‌شود و حال
آنکه مکرر زیاده از صد بار زهری که در جام آبی باشد بآن مقداری که ذکر شد در دیگر
دواها شامل نموده اند و به بیماران داده اند - بنده خود این مقدار زهر خورده ام
و نه یک روز بلکه دو ماه - بزرگواری که حقهٔ عالی شانی زیر لب داشت و بدیگری
نمیداد زبان گشوده فرمود "آغا صاحب بعضی زهرها میباشند که بهمین مقدار هم

شخصی را هلاک کنند - شاه خاموش ماندم چه آنکه جای خاموشی بود - غرض تا دو سه هفته
شهر حیدرآباد و شاید تمام ریاست از انگیزش گفتگو ها میبود و بعد بتخلف روایات مفتی
شهر یا نوابی عالی مقدار بخدمت اعلیحضرت معروض داشته بوده است که خلق را انگیزش
بند و بست ها ناپسند است و عنقریب فتنهٔ عظیمی خواهد شد آنگاه فرمانی رفت که آن
بند و بست را موقوف سازند - بلی شکر خدا را باید بجا آورد که آن بیماری در حیدرآباد
قدم نگذاشت - ثانی آنکه اگر خدا نخواسته آن بیماری درین شهر شیوع یافته بود معلوم
نیست که اعلیحضرت منع میفرمود بند و بست آنرا چرا که از عقل و حکمت و تدبیر مدینه
بعید است که بحال خود بگذارند مرضی را که اگر یک شخص را عارض شود در چند روزی محله
را فرا میگیرد - ثالث شکی نیست که اگر عوام الناس و جهال مخالفت کنند و حکومت
از بند و بست عاجز ماند رعایا را در چنگال طاعون رها کنند و خود را از درد سر دور
دارد - ولی بهر صورت اگر این امور فی نفس الامر مخالف رای عوام باشد مخالف انتظام ملک و تدبیر
مدینه و فرض منصبی هیچ پادشاه و حکومتی نیست - البته جهالی را که از بند و بست
نیک و حقیقی بی اطلاع اند نمیدانند چگونه بند و بست میتوان کرد و اگر هرج مرج
نیز واقع شود جهالت خودشان سبب آن است ❊

انچه تا اینجا بیان رفت مشتی از خروار و قطرهٔ از عمان بود نسبت داشت
بعوام کالانعام - ولی باید دانست که درین سلسله بسیاری هم شامل اند که ممکن
است بعضی صاحبان کرور مال میباشند و بعضی تجار عالی شان اند و برخی امرا و بزرگان
و صاحبان جاه و منصب اند و حتی اینکه اراکین و امنای دول سلطنتهای اسلام
میباشند ولی بکلی از لباس عقل و دانش عاری اند و الف را از بی فرق نیارند
و هر را از بر نشناسند - و ابداً کثرت دولت دلالت نمی کند بر کثرت فهم و بهیچ وجه
من الوجوه جمع مال دال نیست بر اینکه صاحب آن مال دانشمند و از جهان با خبر است
و علم اجتماع مال فقط منحصر است بدو سه چیز و بس - البته کثرت مال و جمع آوری دولت
در میان اقوام تربیت یافتهٔ جهان از کثرت علم و نتیجهٔ علم است - ولی برخلاف در میان

اقوام تربیت نایافته که از اجتناب با اسلحه نا ... کثرت دولت اینها بعلم یا بکثرت علم و هنر
نیست - آنچه حکام و بزرگان ما میباشند غالباً دولت و مکنت آنها از ظلم و جور بخلق
خداست و آنچه مردم بازار و تجارت پیشه اند غالباً از جمع کردن و نخوردن و امساک است
مثلاً پسری که هیچ کتاب الف با هم نخوانده یک درجن قوطی کبریت را به سه آنه میخرد
به دو پیسه و چون جبلتاً این چالاکی و هشیاری را دارد که آنها را کم و زیاد کند پانزده
قوطی میکند و گرد کوچه و بازار گشته تا شام میفروشد - شاید از آن یک پیسه را میخورد
و چهار پیسه را برای خود مزید میکند - روز دیگر سرمایه اش بیست پیسه میشود و بر آن
منوال یک ماه دو سه روپیه جمع کرده بقچه زیر بغل میگذارد و با چند رومال و چند توال
و چند جوراب و امثال اینها در کوچه ها میگردد و میفروشد - چندی بعد مال التجاره او
زیاده شده یک گاری هم میخرد و صندوقی را مع بعضی از اینگونه اجناس و بعضی پارچها
وغیره بر آن نهاده پای پیاده و سر برهنه به بنگلهای انگریزان میرود - در بیست و دو
سه سال دکانی باز میکند و میشود مردی سوداگر و لیکن هنوز همان حالات اول
و همان خوراک و پوشاک نخستین - بالجمله هنگامیکه صاحب لکها روپیه هم میشود و هنوز
صورت ظاهرش از حالی بهتر نیست و خوراک و پوشاکش نیز - اگرچه در میان بعضی
از عوام الناس هم بگفتن خودش صاحب اعتبار و مرد عالی شانی است ولی در نزد
بزرگان و خردمندان قابل آن است که در طویله جایش دهند و توبره جوی بگردنش
افگنند مانند همان شخصی که چند روز پیشتر وفات یافت - ننگی است آنهم بر صاحبان
دانش و طبقه اعالی و خواص قوم +

صاحبان دانش در میان ما اهل اسلام تا پنجاه سال پیشتر غالباً علما و اهل
شرع و مذهب بودند و نیز بعضی از حکما و ادبا و منطقیان کسانی که عربی خوانده بودند
و علم و دانش خود را در عربی حاصل کرده بودند و آنچه اهل هند بودند فارسی یا هندی یا
و فارسی با هم - در زمانی که نصارا با ممالک اشیا استیلا یافتند و خلق ممالک مشرق
را نیز مجبور ساختند که السنه آنها را بیاموزند و علوم آنها را اخذ کنند یک فرقه دیگر

نیز بہ خود ہستند از اہل دانش و بینش *

علمائے مذہب اسلام غالبا عموم خلق را تحریص و ترغیب نمودند و ہنوز
بطاعت بنماز و روزه و دادن زکوة و احسان و اتیان بخیرات و مبرات و امثال
آنہا و این ہمہ آمیختہ و ممزوج و مخلوط بہ تعصب و خصومت با دیگر مذاہب و غیره
بود و اکثر فرق و سلسلہ ہا از فضلا و حکمای سابق تحت خود شان چرا کہ آنہا کافر بودند و آنہا
ضد مذہب – از تمام کتب سماوی و احادیث و اخبار و بیانات خدا و انبیا
و اولیا و حکما چیزے کہ گرفتہ بودند ہمین بود کہ آنہا بود و غرض از آفرینش جہان
و اشرف مخلوقات بود عبادت بود و عبادت نیز منحصر بہمان اعمال سابق الذکر بود
و بس – اگر بناچار ذکرے از کسب کمال ہم نمودند چرا کہ انسان مدنی الطبع و مجبور
است در کسب و پیشہ و تحصیل قوتے برای خود و جمعی دیگر این ہم منحصر بود بدکان و فن
و تجارتے – لیکن البتہ جنگ با کفار و فتح ممالک آنہا و غارت مال آنہا ہم یکے از جملہ
عبادات بود بلکہ اعظم عبادات بود کہ دران ہم فال بود و ہم تماشا یعنی ہم کشتن خدانا
شناسان از دشمنان خدا بود و ہم بدست آوردن مال آنہا – ہیچ وجہ معنی او وجوه از
سائر اخلاق و تہذیب چیزے بمردم نیاموختند – دیگر علمای اسلام سوای اہل شرع
اگرچہ وجود آنہا کالعدم بود و از علوم آنہا نہ خود فائدہ بر میگرفتند و نہ سائر خلق اللہ
البتہ چیزے از اخلاق میگفتند و مے نوشتند *

اول – باید دانست کہ تہذیب اخلاق را بالاجمال بر سہ قسم منقسم میتوان کرد

(۱) عبادت بود –

(۲) پاک و پاکیزه ساختن ذمائم صفات و خصائل بودند و مبدل ساختن آنہا
بمحامد و حمائد –

(۳) آن امورے بودند کہ نسبت داشتند بوضع زندگی و تمدن و کسب و
کمال و تحصیل دولت و حفظ دولت و بند و بست مدینہ و امثال آنہا –

بالجملہ آنہا را سوای عبادت کہ بموجب ذوق اہل شرع می آموختند

مجموعهٔ الفاظے بودند بیمعنی - بعبارۃ اخریٰ علوم اینها و تحصیل و پیروی اینها اندر وجب ترقی خلق الله نشدند و نمی شدند چنانچه باید و شاید - این بزرگان قصها این علوم و آموزندگان این علوم و پیروان این علوم همه بیکار محض بودند - این علوم همه چیزهائے بودند موهوم و بے تجربه و بیکار و بیفائده و آموختن و عمل بر آنها پوچ و باد در هوا بودند - اگرچه همهٔ اهل اسلام را عقیده این است و همیشه عقیده این بوده که چندان که علم و هنر و کمال در میان این ملت بوده و شیوع داشته در میان هیچ قومے نبوده و نخواهد بود - ولے این خیال بطلان است در اسلام و اهل اسلام هیچ نبوده و آنچه بوده از قدما و طوائف و اقوام دیگر گرفته بوده اند و آن هم الفاظ بیمعنی و آن هم امروز معدوم است - اکنون بنده چند مثال میدهم که معلوم شود و ضیع علوم و فنون و حکمتها و تهذیب اخلاق و تمدن چگونه بوده است در میان مسلمانان و فوائد آنها نیز چگونه بود و آنها خود چگونه ترقی داشته اند و حالت خلق و مدینه تا بچه غایت در ترقی بوده - مسلم است که غالب و قریب تمام علوم ناقصه نام معلوم بودند و بیکار محض - معدودے از این علوم کار آمد و در استعمال بودند یکے علم طب بود - این علم طب بهر درجه و کیفیت که بود از ابتدا خواه کامل و خواه ناقص (و شکی نیست که بکلی ناقص بود) چون اهل اسلام از کتب یونانیان اخذ کردند تا امروز احدے بقدر بال مگسی چیزے بر آنها نیفزوده - هیچکس در میان ما یک شئے یا یک دوا را امتحان و آزمایش نکرده و ما نمی دانیم که بچه ضابطه و قانون خواص اشیا را دانسته اند - هیچکس را علم تشریح معلوم نبود و امروز هم معلوم نیست و ضرورتے هم در آن ندیده اند - علم کیمیا که خواص اشیا از آن معلوم میشود و ادویه بواسطهٔ آن شناخته میشوند تا امروز در استعمال بوده است محض برائے جستجوی اکسیر و ابدا کسے اکسیر را نیافته و کرورها در آرزوے دیدار آن مرده اند و حسرت مشاهدهٔ جمال او را بگور برده اند - پس برودت و یبوست و خشکی و تری و سردی و گرمی و قاروره و کیفیات نبض و کیفیات معاد و غیره و غیره و غیره همه الفاظ بیمعنی پوچ و باد در هوا

بودند و در واقع چنین بودند — یک حکیم صاحب چند ماه پیشتر در محلهٔ بنده
سکونت گزیده و بر بالای دروازهٔ مکان خود نیز جهت اطلاع خلق چیزی نوشته —
از آنجا که دختر جوانی داشت بیمار بود و پس از معالجات خود محمد نبی خان ڈاکٹر را طلب
نمود و گفت چنین معلوم میشود که کار از کار گذشته بود چرا که در همین خبر آوردند که
دختر او انتقال نمود — اگرچه بر بنده حال معلوم نیست که چه بر آن زن بوده
ولی به پسر من گفته بود که زبان طفل مادر خود اثر نمی کند و این هم سخن پوچ و بی معنی
است — ولیکن لفما اگر در بار اشیاء از این علم کیمیا حاصل کرده اند همه روزه
حاصل میکنند ٭

دیگر علم نجوم بود — این علم فقط برای تعیین ایام و اوقات سعد و نحس بود
و این هم مهمل و بی معنی — ابداً کسی را از انجم و ثوابت و سیارات اطلاعی نبود و همه از روی
هوا و سعادت و نحوست انجم خبر یاد بود و سلاطین و اهیشیا اینها مشاورت نموده
و بدستور العمل اینها عمل کردند و نتیجهٔ آن این بود که خاندان همه بنوبت منقرض شد
و بهمه بخاک سیاه نشستند — دیگر تهذیب اخلاق بود که غالباً همان چیزها بود که در
گلستان و بوستان و اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی درج هستند
همه پوچ و مهمل — مع ذلک اوّلاً اگر بموجب آنها عمل مینمودند محتمل که دولت آنها
با آن زودی منقرض نمی شدند — در این کتب اخلاق مانه صفات حمیده را تشخیص داده
است و نه صفات ذمیمه را غایتی — و در اکثر جاها هر دو مخلوط هستند و در واقع صفات
ذمیمه نیز شامل صفات حمیده و محبوب هستند و ممدوح شمرده شده اند — مثلاً دروغ
مصلحت آمیز ممدوح است و حالانکه نهایت مذموم است — پس تا کجا ما ظاهر
کنیم که این همه لا یعنی بوده و دیگر سیاست و تمدن بود — اینها نیز چون دیگر علوم
نامی و لفظی بیش نبودند — اگر ما فرض کنیم که جوانی را و آن هم شاهزاده معلمی ادب
کتابی پیش روی نهد و او را آموزد که پادشاه را چنین صفات حمیده و چنان
خصال پسندیده در کار است — هرچند که این صفات و خصال در نفس خود ناقص

استند) ولیکن آن پادشاه بحد بلوغ رسیده ودانست که خلق ملکی غلام وبنده و زرخرید
او میباشند و سطلق العنان است و اختیار کامل دارد که بکند هرچه میخواهد و ابداً لگامے بردهان
ندارد و جوابده احدی نیست و هیچکس را زهرهٔ دم زدن و سؤال کردن نیست حالا معلم
را در مجلس او راه نیست و یاران او همه اوباش و رندو قلاش اند و تمام روز و شب مست و
لایعقل افتاده یا در کوچه و بازار میگردد و هر زنے را که دید دست تصرف برا و دراز کرد و هر
پسر و دخترے را که یافت چشم بحرمستی برا و باز نمود و آلوده دامن ساخت و به هر شخصے
مالی سراغ نمود بزور و تعدی از و گرفت و چه کارها کرد که حق میداند و آن کسانے که سبب آنها
آمده و من از همان اشخاص بے غیرت بیشترم که مدعی من شوند چرا که آنها خوش اند از
اینگونه اعمال — بارے چون چنین شد علاج آن چیست و چارهٔ او را چه اندیشیده اند هیچ وجه
معلوم نیست — شاید بادشاهی غلام حبشی باشد — شاید راه زن بوده — شاید مادرش از
قوم دون بوده — شاید پدر او دزد بوده — شاید ریش سیاه بوده و این سفاک و دنی
طبع برآمده و بهر حال گلستان و بوستان و اخلاق جلالی در وجود او اثرے نبخشیده
علاج او چیست ؟ — هیچ علاج ندارد — بان سبب این است که خلق بے دانش و بیغیرت
باوجود آنچه برآنها وارد آید میگویند "پادشاه است خود میداند — اگر چنین نکند چگونه
پادشاه است — این چیزها همه لازمهٔ سلطنت و بزرگی پادشاهزادگی افتاده" در دو
مملکت عظیم الشان یورپ درین وقت دو پادشاه (امپراطور) عظیم الشان و
هر دو جوان فرمانروائے میکنند ولے بر وفق دستور العمل اخلاق جلالی — الغرض اینها
بود حالت اہل علم و حکمت و فضل و هنر و تهذیب اخلاق ما در ایام پیشین — اینک حالے
آنهم بر سر فرقهٔ جدیدی که تازه پیدا شده اند و در واقع وضع اینها و حالات اینها دیگر است
یعنے بمراتب بهتر است و نیز علوم اینها ⁂

فرقهٔ ثانی از طبقهٔ علماے اہل اسلام این زمان که ما آنها داخل علماء و فضلاء
و بزرگان قوم و ملت میخوانیم و شمار کرده ایم و بیک لحاظ بیشتر از سابق ...... اینها را از خواب
غفلت بیدارے پنداریم و چشم و گوش آنها را از دیگران زیاده باز میدانیم و با هم

باشند اینها کسانی هستند که درین زمان که کنون در همین شرق است و بواسطهٔ زر و حیلها
و دولت و تجارت اقوام فرنگ بعضی بیشتر مختارند و بسیاری بیشتر مجبورند که السنه و
علوم مغربیهٔ این زمان را تحصیل نمایند اگرچه بحسب لباس و اکل و شرب بیشمارند
و بدعوی و پندار خود در تهذیب و کمال نیز بسیارند ولی در واقع بسیار معدود هستند و
ازین معدود نیز بهیچ وجه من الوجوه توقع ما بعمل نمی آید و نخواهد آمد — اینجا چند مطلب
هستند مبهم که انکشاف اینها لازم می نماید —

اوّل — اینکه چگونه این فرقه زیاده از خواب غفلت بیدار شده اند یا باید شده
باشند و چشم و گوش اینها زیاده باز شده یا باید باز شده باشد —

ثانی چگونه بعضی بیشتر مختارند و بسیاری بیشتر مجبور که السنه و علوم مغربیه
را تحصیل نمایند —

ثالث اینکه چگونه اینها بدعوی و پندار خود بسیارند ولی در واقع معدود
هستند —

رابع چگونه توقع ما ازین معدود هم بعمل نمی آید —

(۱) چون در قدیم الایام یعنی تا زمانی که اسباب مسافرت چندان فراهم نبود
و طرق آمد و شد و اختلاط و امتزاج و تجارت خلق الله چندان کشوده نبود
که امروز است مردم غالباً سفر را قطعهٔ از سقر می پنداشتند و مسافرت زیاده
از حد سخت بود و بسیار کم کسی از خانهٔ خود بیرون می آمد یا اقلاً از ملک خود خارج
میشد — و اینهم غالباً برای همان هیچ کس بود که سعدی در گلستان خود میفرماید
مثل منعم که هر کجا رسید خیمه زد و بارگاه ساخت یا درویش که هر کجا شب شد آنجا را
مکان خود دانسته بسر برد — امروز بواسطهٔ ریل و جهازات آتشی در کمال
آسایش و آرام و بمبلغ بسیار اندکی هر شخصی بهر درجه و حالتی که باشد هزار
فرسنگ مسافت را که در آن کوهها و جنگلها و آفات و مخافات بی نهایت
باشد در سه روز طی میکند اگرچه بیش ازین بایستی که با کمال مشقت و تحمل آفات

ومخاطرات چهار ماه طے کنند بلکه سالے - تا سی چهل سال پیش ازین ہیچ ہنود سے
بموجب کتاب و آئین خود قدم در دریا نمی نهادند ولے امروز ہنودان به امریکا و
یورپ میروند و گرد عالم سیاحت میکنند - پس مسافرت و مشاهده و مخالطت ملل
و مذاهب و اقوام مختلفه را لازم ملزوم افتاده است فزایش عقل و دانش و تجربه
و تهذیب ؎

(۲) کسانے که بسبب ظاہر حکومتے از خود دارند چندان مجبور نیستند که السنه
و علوم اقوام دیگر را تحصیل کنند مثل اہل ایران و ترکی و مصر وغیره و اگر تحصیل
کنند غالباً تفنناً برائے خود نمائی است والبته فی الجمله ہم بدان لزوم مے بینند
یعنے فی الجمله ہم مجبور ہستند - و لے کسانے که در تحت حکومتہائے غیر میباشند
مثل مسلمانان ہند که مجبوراند زبان و علوم انگریزی را تحصیل کنند ہر چند که تا
چند سال پیشتر کمال اکراه را داشتند که پیرامون زبان و علوم انگریزی شوند چون
انگریزان آنہا را مجبور نمودند و ابواب آب و نان را بکلی بر آنہا مسدود نمودند
شروع کردند بتحصیل آنہا و لیکن یکایک از طرف افراط جستی نموده بطرف تفریط
یعنے که اگرچه تحصیل لغت و علوم انگریزی را بسیار بسیار ہستند و پیروی کردند
لباس و خوراک و رفتار و کردار پیروی انگریزان را جمع کثیر و جم غفیرے سرمایه
فخر و مباہات و ناز و ادا و خودپسندے والبته حصول زر و آبرو و نان خود دانستند
ہنود و سے برائے نام و آرزوے خودپسندی و مفاخرت به لندن میروند یا پسران
خود را به لندن و کمبرج مے فرستند و اینها چند ماہی یا چند سالے که در لندن
ماندند انگریز بخت شده مراجعت میکنند اگرچه نه بسبب دین و نه ہم بعلم
و تهذیب اخلاق و لے بزبان و لباس و گاہے کلاه انگریزی از سر اینها دور
نمی شود - دین و تهذیب را که در وجود اینها ناشی نیست چرا که اعتقاد داشتند
علاوه بر اینها تحصیل علوم شان نیز بکلی ناقص و محض برائے شهرت و آوازه
و مفاخرت است ؎

(۳) اینکه اینها بدعوے و پندار خود بسیار و بیشمار و در واقع معدود هستند ذکر آن در فقرهٔ ثانی شد - اگر ما بجد و جهد در رپورٹهائے یونیورسیٹی ها ملاحظه کنیم معلوم میشود بر ما که چون هزار هنود در هر شعبهٔ علوم مقرره امتحان داده کامیاب شده اند ده مسلمان هم امتحان داده اند و در درجات و علوم ابتدائیه سافله و متوسط یکے یا دو در علوم عالیه کامیاب شده باشند - و این یک کس یا دو کس یا ده کس از شش کرور مسلمان میباشند - فارسیان هند از یک صد هزار یا یک لاک کمتر هستند ولے هر سال از میان آنها اقلاً صد کس مرد کامل فاضل بیرون مے آید و در هر شعبهٔ از علوم و حال آنکه مسلمانان هند بیش از شش صد لاک میباشند و از اینها در سال ده کس کامل هم بیرون نمی آید - فارسیان بنائی میبرند و مسلمانان بجائے گرسنه و اگرچه کرورها زر اینها بطرق خلاف بر باد مے شود و اولادشان بواسطهٔ فقر و مسکنت از علم و هنر محروم اند الخ

(۴) اینکه توقع ما ازین معدود هم بعمل نمی آید - غرض ما این است از این کلام که این معدود را خواه بهمین نحوے که تقسیم شده اند در ممالک خودشان بحال خود بگذاریم و خواه اینها در یک جا مجتمع سازیم یک شخصے کامل از اینها بیرون نمی آید که ما او را کامل یا واقعی بشماریم بنا بر اراده و غرض خود یعنے امور دنیویه و سیاسیه - کامل واقعی بنا بر غرض ما بر دو قسم است - یکے آنکه در آن فنے که او را تحصیل نموده کامل باشد یعنے اگر در علم ڈاکٹری تحصیل کرده ڈاکٹر کامل باشد - اگر در علم هندسه کار کرده است مهندس کامل باشد - اگر در علم ریاضی یا نجوم یا کیمیا یا معادن یا نباتات یا پولیٹیک یا سیاست و تمدن یا تدبیر منزل وغیره وغیره کار کرده است در آن علم خاص به کمال رسیده باشد مانند یکے از انصار که یکے یا دو از آن علوم را تحصیل نموده - دیگر آنکه کامل باشد در تحت این کلام که "دین و دولت توامان میباشند" یعنے با وجود کمالیت او در علم و امور دنیویه بتهذیب اخلاق نیز کامل باشد - پس اگر این قدر از کاملان را تمام جمع کنند بجهت اصلاح حال دین و دنیائے تمام ملت اسلام یا اقلاً

خلاص یکی از ممالک اسلام ابداً امید نیست و احتمال نمیرود که بتوانند از عهدهٔ این کار بر آیند - بنده بکمال اعتماد میتوانم گفت که از این مدرسه و فارسی هند امکان دارد و احتمال میرود که امروز تبعی گزیده شوند که بتوانند در ملکی حکومت و فرمانروائی نمودند بکمال نیکی و بوجه صحیح عالیه اهل فرنگ ولی از کمیلین اهل اسلام این توقع را نمی توان داشت و غیر ممکن بنماید +

اگر ما بخواهیم تحقیق نمائیم در حکمت و مصلحت خلقت انسان یقین است که بدریافت آن پی نخواهیم برد - ولی بظاهر خداوند علی اعلا فرموده است که من جن و انس را خلق نموده ام محض برای عبادت - علماء ما نیز همین کلام را متمسک خود نموده اند و ما نیز همین کلام را متمسک هستیم و بس - ولیکن هنگامیکه علماء ما بی نهایت عرصهٔ این کلام را محدود و محصور ساخته اند و محدود و محصور میدانند ما بی نهایت عرصهٔ این کلام را وسیع میدانیم و در واقع وسیع هم هست - عبادت مراد نماز و روزه و زکوة و طهارت و از این قبیل چیزها و اعمال نیست بلکه مراد این است که انسان بموجب عالم طبیعت و مختلف حالات و مقتضیاتی که لازم و ملزوم زیست و زندگی و مدنیت او افتاده و بر وفق دستور العمل و ضابطهٔ عمل کند که آنرا دستور العمل خدائی یا شریعت می نامند - مثلاً خداتعالی انسان را شکم داده و او را محتاج بغذا کرده و مجبور است که برای حصول غذا سعی نماید و آنرا حاصل کند - پس تحصیل غذا هم اگر موافق شرائط آن دستور العمل شرع باشد عبادتی است مانند سائر عبادات ظاهره - ولیکن هنگامیکه شخصی غذائے را بمحنت خود حاصل کرده اگر آن غذا را هم زیاده از حد بخورد و نقصان بوجود خود میرساند و این هم از دستور العمل خدا و شرائط خوردن آن غذا خارج میشود و خلاف مرضی خدا و خلاف عبودیت است همچنانکه فرموده است اسراف کنندگان برادران شیاطین اند - و این غذا را هم که در تحصیل آن شخصی محنت کرده و رنج برده هم موئے حق دیگرے نیست جز آنکه معاوضه کند با چیز دیگرے یعنی بدیگرے بدهد در عوض چیز دیگرے که شخص دیگرے محنت کرده و رنج کشیده است در حصول آن برائے یک

مقتضی دیگرے از مقتضیات زندگی خود یا حوائج شخص اول و دیگران - درین صورت
اگر سر موئے از حاصل محنت یکے را دیگرے بجبر بگیرد خلاف دستورالعمل خدا و خلاف
عبودیت خدا است و ہمچنین شخصے که محنتے کرده و چیزے حاصل آورده از اندازه اجازت
خدا ندارد که بکسے بدہد یا براه دیگرے صرف کند - و کان ذالک مراد از عبادت و بندگی
خدا ہمین است که بموجب دستورالعمل خدا عمل بشود - ولیکن آن خدائی که حکیم
علی الاطلاق است و انسان را بموجب کمال حکمت خود خلق فرموده دستورالعمل
او نیز بر وفق حکمت باید باشد و الا حکمت او خالی از نقص نخواہد بود - انسان
بطورے که خلق شده اشیاء خام را نمی تواند خورد و ہضم نمود مانند بہائم و سائر
حیوانات پس ضرور است طبخ اشیاء - انسان بالطبع لباس در کار دارد و باید
لباس بپوشد - ولیکن بیشک مصلحت و حکمت خداوندی نبوده است که انسان
اشیاء خام بخورد و بدون لباس و در سرما و گرما بے مکان بسر بدہد او که اشرف
مخلوقات خلق کرده است او را و باوجود این شرافت از ہمه مخلوق خود محتاج
تر نموده - و ہم از حکمت او خارج است که ہمیشه اشرف مخلوقات بخواہند و باوجود
حالت بہیمیه کی توقع عبادت از و داشته باشد و نخواہد که او را بشناسد - پس
اینہا ہمه لازم ملزوم یکدیگر ند و ہمه عبادت اند و ہمه را باید پیروی نمود بموجب
دستورالعمل خدا - و از این ہم ما ثابت کردیم که دین یا شریعت یا دستورالعمل
خدا یا ہر چه دیگر که نام نہیم آنرا ابداً بہیچ وجه من الوجوه مانع ترقی اشرف مخلوقات
و مقتضیات زیست و زندگی او نیست بلکه محض برائے ترقی اوست و انسان
باید در ہر چه لازم ملزوم زیست و زندگی اوست خواه دینی باشد خواه دنیوی
پیوسته ترقی کند - پس اگر ما بگوئیم شرط زندگی انسان عبادت است و شرط
عبادت معرفت و شرط معرفت علم و علم حاصل نمی شود جز بمطالعه کتب و ہر قدر
که کتاب بیشتر باشد معرفت ہم زیاده تر می شود و داشتن کتب متعدد ہم موقوف
است بدولت زیاد و تحصیل دولت زیاد ہم لازم است از ہمه کیفیات . اما ترقی

بیندایم وابداً شرع مانع اینها یا حصول اینها نیست - بلے ہر گجاکہ ما خلاف شرع کنیم آنجا شرع مانع است ما را و بس - بعبارة اخری خیرات کردن عمل نیکی است ولی نه از مال دزدی خیرات کردن +

حالا مے آئیم بر سر مطلب دیگرے - آیا ہنگامیکہ رسولان خدا آمدند کتب آسمانی را آوردند محض برای دین آمدند و برای این آن کتب را آوردند کہ خلق خدا تمام روز و شب و در ہمہ حالات و برای ہر مقتضی از مقتضیات زندگی و زیست نمود و عبادت کنند - و ہمچنین پیغمبر ما صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہم محض برای ہمین رسالت فرمود و قرآن ہم محض برای ہمین نازل شد - آیا در اراده خدا نبود یا آیا نعوذ باللہ خدا تعالی نمیدانست کہ در اندک زمانی ممالک بسیارے در قبضہ مسلمانان مے آیند و خلق بسیاری داخل این دین میشوند و لازم مے آید حکومت و انتظام و سیاست و تمدنی - نه بلکہ اگر پیروان ہر دینی داشت ہر پیغمبری منحصر بودند فقط بصد کس یا پنجصد کس بیشک درمیان آن صد کس ہم تمدن ضرور و سیاست لازم و ملزوم بود - و مکتوب فرمان خداوندی کہ رہبانیت در اسلام نیست خلق (یعنے ہمہ امتہا) بایستی متمدن باشند یعنے گوشہ نشینی و ترک تجرید کنند بعبارة اخری یعنے درمیان سائر خلق راه بروند و سعی و جہد نمایند برای حصول نانی کہ شکم آنہا را پر کنند و جامہ کہ تن آنہا را آ وقع نماید و معلوم است کہ بمجردیکہ مرد با زن جفت شد طفلی ہم میرسد و نگاہداری و حفظ او ہم بر ذمہ پدر است و پدر البتہ قدرت آنرا ندارد کہ ہم برای تحصیل نان محنت کند ہنگامیکہ شیئی خالی است و ہم برای نان محنت کند کہ شئے مطبوخی شود - پس شرع آن محنت اولین را برای مرد قرار داد و این حصہ محنت را برای زن +

اکثر اہل اسلام یعنے جہال آنہا از ہر سلسلہ و طبقہ کہ باشند چنین اعتقاد دارند و مے پندارند کہ شرع چیز دیگر است و قانون چیز دیگر و لے نمیدانند کہ شرع ہمان قانون است و قانون ہمان شرع - در لغت شرع بمعنی راه راست است و راه راستی کہ حق تعالی پیدا کرده است برای بندگان خود - و لفظ قانون را مے نویسند اصل آن رومی است

رواقعاً چنین است لغت لاتین است (   ) که هم بمعنی مسطر است و هم بمعنی ضوابط و احکام و غیره +

بهر طفلی معلوم است که اگرچه لفظ دو است معنی یک است و اگر معنی هم دو است مراد و نحو ایک است مثل آدم و انسان که اگرچه معنی لفظی آنها دو باشد معنی حقیقی آنها یک است و همان چیز مراد است - و کتابی هم در میان ماهست که قوانین نام دارد - و مراد از قانون خطی است مستقیم که باید بندگان خدا در آن خط قدم زنند در امور دین و دنیائے خود - ولیکن جهال همیشه دشنام میگویند و لعنت میکنند بر قانون و میگویند قانون نا شرع است - ولیکن مراد از قانون کسانی که امروز میگویند و صاحبان دانش میباشند در واقع پیروی کردن است شرع را یکسان و بر یک وتیره یعنی آن زور یا چیز دیگرے که خلق را مجبور سازد و مجبور دارد که همه از شاه و گدا تا کدام از آن راه راست قدم بیرون نگذارند - آنرا میگویند قانون - اینک مثالی داده میشود که نادانان بخوبی فهم کنند - شریعت بمنزلهٔ ریل است که بموجب اصول و ضوابط چندے کشیده شده است از جائی بجائی فرضاً هزار فرسنگ - و بخط مستقیم میرود - مردمان بسیارے در گاریها نشسته اند بعضی در فرست کلاس یعنی درجهٔ اول بعضی در سکنڈ کلاس یا درجهٔ ثانی و بعضی در درجات فروتر و همچنین بارهائے بسیارے و سامان بیحسابی از این مسافران و سرنشینان در این گاڑیها میباشد بعضی مشتمل از جواهرات قیمتی و بعضی از زر و سیم و بعضی دیگر از علف و کاه و هیمه و زغال و چیزهائے بسیار کم قیمت - اینها همه باید از جائے اول حمل و روان شوند و بجائے ثانی نازل کردند - حالا یک انجین لازم است و اصل اصیل آن است که بزور خود اینهمه را جاری و ساری دارد در این ریل تا برسد بمنزل مقصود و در آنجا آنها را نقل نماید - ولی این انجین هم مشتمل است بر اعضاء و اجزاء و اشیاء بسیاری که بموجب قانون و ضابطهٔ چندی ساخته و پرداخته و آماده شده اند که اگر یک عضو یا جزو یا شیئے ملزومی از آن ناقص باشد بکلی حرکت آن انجین و حمل و نقل این همه خلق و اشیاء غیر ممکن خواهد بود

هان باید دانست که همیشه ریل درمیان ما بوده وهمیشه این اشخاص زیرک هشیار موجود و دانا
بوده اند که از جائی بجائی سیر و ندولی گاهی تا امروز انجین نبوده است و در اهل اسلام
که اینها را یکسان حرکت دهد بمنزل مقصود رساند - ولیکن هنوز این همه چیزها کیفیات
ناقص هستند اگرچه انجین هم باشد و آن این است که شخصی کامل ضرور است که آن
انجین را حرکت آرد - اکنون این مطلب در اینجا باشد تا در مقام دیگری بخوبی مفصلا
و واضح شده بیان شود +

در اینجا یک نکتهٔ بسیار تازگی بنظر بنده است که قابل ملاحظه و تامل همه اهل اسلام
است خصوصا آنها که دعوی میکنند که صاحبان دانش میباشند - اگر تمام مسلمان
جهان را که بطور تخمین بیست و پنج کرور میشوند در یک میدان وسیعی جمع کنند و هر که
بخواهد بکمال دقت و تدقیق درمیان اینها گشته سیر و ملاحظه نماید و به وضع لباس
و اکل و شرب و نشست و برخاست و گفتگو و مشارب و عقاید و خرافات و توهمات
آنها بطور کمال و کما کان پس از آنجا بصحرای دیگری رود که نصارا میباشند و اینها
نیز بکمال دقت ملاحظه کند می بیند که از زمین تا با آسمان فرق دارند و هنگامیکه مسلما
نان در زمین هستند نصارا در آسمان میباشند - مثلا مسلمان چین و ماچین و تاتار
و ملایه و برما و هند و افغانستان و قفقاز و شام و عربستان و ایران و مصر و افریقا
و زنگبار و غیره وغیره و در بعضی ممالک مسلمانان چندین سرزمین خاص مثل بنگال
و اوریسه و دهلی و سند و مدراس و دکن وغیرهم در رنگ لباس هزارها قسم میباشند
و تمام و در رسوم مذهبیه و عقاید و پیروی مختلف علماء خود و پیران و مرشدان و توهمات
جاهلانه لکها بار اختلاف دارند و صحبت و گفتگو و اعمال و افعال اینها صرف از
خرافات و توهمات بمعنی هستند و همه بجهت بیعلمی و جهل است - کسی گمان نکند که من
خود را مستثنی میدارم نه چنین است من خود اجهل ناس میباشم و نیز باید دانست که
(در آنچه غرض من است تمام خلق جهان سوای نصارا شمار کنید) - درمیان نصارا بنظر
نمی آید و معلوم نمیشود که امروز بی علم یافت شود یعنی چنین نیست که اقلا از جوانان

و نوشتن بکلی بے بہرہ باشند۔ در میان ما کسے که گلستان و بوستان و انوار السهیلی و
بعضے دیگر از این قبیل کتب فارسی یا اردو را بخواند او را فاضل و کامل می گویند و لے
جاهل مطلق دعاے صرف هم نیست۔ پس تا این درجات را تمام مردم یورپ مرد و زن
میدانند و میخوانند و مے نویسند۔ بنا بر این بواسطهٔ این اندازه علم هرگونه نیک و
بد می را نصارا تمیز میدهند و بسیارے خیالات واهی و توهمات بعضے در میان آنها وجود ندارد
دیگر آنکه لباس و خوراک و وضع زیست و زندگی نصارا غالباً یکسان است برخلاف
مسلمانان۔ گفتگوے نصارا غالباً در امور پولیٹیکل و در آن امورے است که از آن
قوم را ترقی حاصل میشود در هر رشته و شعبهٔ از لوازمات زیست و زندگی و بعضے
نیز از دین و امور دینیه۔ و لیکن مسلمانان (خصوصاً مسلمانان اینملک) آنچه
میگویند و میکنند محض بیفائده و بے حاصل اند بلکه در انها تنزل و نکبت و خرابی
و تباهی قوم است در دین و دنیا۔ اگر از اسلام چیزے و نامے باقی است و آن هم در
امور دینیه البته در ایران و ملک عرب و افغانستان و جا هاے دیگر است هر چند
که در آنها تعصب و خصومت و جهالت زیاده است و لیکن اقلاً اکثر مردم نماز میکنند
و روزه میگیرند و وعظ و نصیحت مے شنوند و بسیاری از اعمال که در ملک هند نمیشوند
در انجا ها می شود۔ (اگرچه نسبت با یران بنده بطور تحقیق نمی توانم چیزے گفت
پس از چهل سال که آن ملک را رها کرده ام و لیکن شنیده میشود که آنجا نیز همین
از ضلع هند موجود است بیش و کم و واقعاً دلے گفتگو با چنین باشد چرا که کون
در ترقی است ما)۔ در ملک هند از اسلام فقط نامے باقی است۔ هان البته از
شعائر اسلام دو سه چیز مانده است یکے نماز دو عید است و دیگرے برات و شب برات
و دیگرے محرم است و اینها همه محض براے خوشی و انبساط و حظ نفس و استعمال
مسکرات و منکرات خصوصاً محرم که مسلمانان دکن انرا عید میخوانند و در همه اد
از خوشی و انبساط و فسق و فجور مے دهند۔
لیکن آن فرقه از آنها که امروز صاحبان دانش و علم و تهذیب جدید و معتبر

نعوذ باللہ پناه بر خدا - مختصر این است که اینها آنچه دارند فقط بلباس است و خود را
منقل کرده اند از نصارا و کمالی که در وجود اینهاست فقط آن است که طریقۂ عملی
زر را بخوبی پیدا کنند- اگر ابتدا اینها از شب محتاج بوده اند عاقبت مالک لکها زر میشوند
خصوصاً که اگر دست اینها بکار در چیدهٔ بند شود و خصوصاً در ریاستی که مانند حیدرآباد
دکن باشد - از این تجربه تماشی بنده بسیارے را بچشم خود ملاحظه کردم در چنان
ریاست یعنی لکهاے دیگر هم ملاحظه نموده اند - لیکن این اشخاص عاقبت الامر
یعنی بکمال بیعزتی نتائج اعمال خود را بگو پرده نمودند یعنی بمکافات اعمال خود
با کمال بیعزتی از ریاست اخراج شدند - الغرض اگر کسے بخواهد که هیچ کس باده کسے
از انگونه صفات عالی شان اهل اسلام را خواه در ملک ترکی باشد خواه در ملک
ایران و خواه در هند و جاهاے دیگر بگیرد که اینها یک صورت جدیدی و آئین
خلعت را وجود دهند که ریاست اسلامی بضابطه مانند امکان ندارد و اینها ابداً
استعداد و قابلیت ان ندارند - و این حالت از ابتدای اسلام چنین بوده هست تا قیامت
چنین خواهد بود - همیشه سلاطین با خود مختار بوده اند همیشه ارکان و رهنمایان
دولت آنها از ین قبیل مردم بوده اند +

اگرچه مطالب زیاده از حد طاقت بشرے است که قلم و کاغذ و سیاهی کافی
نمی شود ولے بنده در این تمهید یک فقرهٔ دیگرے نویسم - ان فقره این
است بهترین کتبی که بالفعل در میان ما موجود است برای راهنمائی و هدایت
سلاطین و مدبران ممالک کتاب کلیله و دمنه است یعنی انوار سهیلی که از قدیم
الایام بوده و آنرا حکماے هند تصنیف نموده بوده اند و سلاطین هند بے
نهایت آنرا احترام میکردند و بطرز هائے خود مانند گوهری گران بها
حفاظت نموده اند و انوشیروان عادل بهزار دقت و کلفت بدست آورده
حکم نموده بوده است ترجمه آن در زبان دری و پس از آن بزبان دیگر
سلاطین عرب و عجم نیز بمختلف لغات ترجمه شده - بیشک راے بنده این است

که شاهزادگان و امیرزادگان همچنان که پسران آحاد ناس اهل اسلام را لازم و متحتم است که این کتاب را بخوانند و مطالعه کنند و همیشه با خود دارند چرا که بے نهایت خود و حکیمانه نوشته شده است و در آداب و ارکان و تدبیر ملک و تمدن و سیاست تنظیر ندارد۔ و ولے ازین کتاب بخوبی معلوم میشود که تا کجا عموم اهل عالم و خصوصاً مردم مشرق زمین کمال داشته اند در علم تمدن و سیاست و تا کجا بوده است پایه دانش و فهم و درایت آنها و چگونه بوده است وضع تمدن و ملک رانی۔ و نیز اگر ما این کتاب را میزانے قرار دهیم معلوم خواهد شد که باوجود کمال نقص در حصول آن اگر بر آن عمل میشده احتمال کلی میرود که بر آن عمل میکرده اند چه افتراق کلی باید باشد در وضع تمدن از سنه قدیمه با وضع تمدن این زمان که بکلی این امر هم بر طاق نسیان نهاده شده اند۔ اگر کسے بخواهد معلوم کند که این کتاب را که نوشته و سبب تصنیف آن چه بوده و تا کجا احترام ازان آن میکرده اند سلاطین هند و عرب و عجم و ترک وغیره و چگونگی تصنیف و بادشاهانی که ابتدا سبب تصنیف این کتاب شده اند و مقدمات و تمهیدات آن را در ابتدای این کتاب ملاحظه نماید زیرا که بسیار طولانی است و نقل آن ممکن نیست۔ مختصر و لب آن که غرض بنده است این است که مے نویسم نقل از همان کتاب +

"و هر آینه بادشاهان تاجدار و سرافرازان کامگار را باید که بحکم و شاورهم فی الامر بعد و مشاورت بزرگان خرده و آن در مصالح ملک مدخل نمایند و تمام نظام اعمال و احکام خود را بتدابیر و زیران کامل و مشیران عاقل باز بندند تا بفحواے ما تشاور من قوم الا هدٰا هم الله الی رشد امورهم هرچه از ایشان صادر گردد بصلاح مقرون باشد و اینمنیت عالم و جمعیت حال بنی آدم را متضمن" — این امر را هر طفلی هم در میان ما میداند و تا امروز دانسته و بنده این را بمنزلهٔ انجین قرار داده ام و ولے مفصلاً تحقیق آن را نموده ام۔ پس ازان در صفحهٔ دیگرے نویسد "بادشاه فرمود که آن او ساط

راکہ بسبب شناخت آن روے اشیا و باعتدال صورت بند دازکجا معلوم توان
کرد۔ و زیر گفت تعیین کنندہ آن شخص کامل مکمل است مؤید من عنداللہ کہ فرستادۂ
حضرت عزت است بخلق و حکما او را ناموس اکبر خوانند و علماء دین او را رسول و نبی
گویند و ہر آینہ او امر و نواہی او متعلق بمصالح معاش و معاد آدمیان خواہد بود۔
و چون آن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ واضع قوانین شریعت است عزیمت
دار الملک آخرت فرماید و جہت انتظام قواعد دین متین وے از سیاسی ضابطہ
چارہ نخواہد بود چہ بیشتر خلایق از مصالح خود غافلند و متابعت طبع و نفس بر ایشان
غالب پس بالضرورہ در میان ایشان وجود حاکمی قاہر لازم باشد کہ قواعد امر و نہی
پیغمبر را کہ عبارت از شریعت اوست محافظت نمودہ قانون سیاست مرعی
دارد " " " " " ۔ ہمایون فال فرمود کہ حال این
حاکم قاہر بچہ نوع چیا ید و صفت او در ضبط امور ملکداری چگونہ مے شاید۔ خجستہ رای
گفت این حاکم باید کہ دانا بود بقواعد سیاست و دقایق عدالت کہ اگر نہ چنین باشد
ملک در صدد زوال است و دولت بر شرف انتقال۔ دیگر باید مرتبت ارکان دولت
شناسد و داند کہ کدام طائفہ را تقویت باید کرد و با ایشان مجالست ورزید و
کدام گروہ را مغلوب باید ساخت و از مخالطت ایشان اجتناب باید نمود "
" " نظم مکن گوش بر قول صاحب غرض کہ در سینہ از کینہ
دارد مرض بہم بر زند در دمی عالمی پریشان کند عالمی در دمی " ۔ اما
چون بادشاہ بیدار دل و ہوشمند بعور مہمات رسد و بجد تفتیش کلیات و جزئیات
نمودہ فروغ راستی را از تیرگی دروغ امتیاز کند ہم در دنیا اساس سلطنت او
از خلل ایمن باشد و ہم در آخرت بدولت نجات و رفعت درجات رسد "
" " " " " و ہر بادشاہ آگاہ کہ مدار کار خود
بحکمت پناہ و مواعظ حکما را دستور العمل سازد ہم مملکتش آبادان باشد و ہم
عیشش خوشتر از شادمان " ۔ این جملہ باید الفاظ بفایدہ و مہمل مختص

نباشند - ما سؤال میکنیم که اگر بیچاره ئی بادیه نشاید و بدولتخواهی پادشاهی بگوید که خدا نه
این چنین باید و آن چنان نباید - و پادشاه بگوید ترا چه بر آن داشت که دخل در معقولات نمائی
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش - این بوالفضول را از اینجا ببرید و گردن زنید
یا طناب اندازید یا از شهر بدر کنید چه باید کرد؟ - ما خود مکرر این واقعات را بچشم
دیده ایم - پس این پادشاه باید یا خود پیغمبر باشد یا نایب و وصی پیغمبر و خلیفه
پیغمبر و او هم مؤید من عند الله باشد - خود باید خالی از عیب و نقص معصوم باشد -
و متابعت طبع و نفس بر خودش غالب نباشد - از شریعت آن پیغمبر کما کان با خبر باشد
از قواعد سیاست و دقایق عدالت کما حقه واقف باشد - و از تربیت کردن ارکان
دولت بخوبی آگهی داشته باشد - و هر فردی از افراد خلق و رعایای خود را بخبره و دیدن
بشناسد و از طبیعت هر فردی فوراً با اطلاع گردد - و خود بنفسه و بذاته در تمام امور
کلیه و جزئیه ملک و افراد رعیت رسیدگی کند - و از همه بالاتر از پولتیک این زمان
و قانون فیما بین دول و اقوام فرنگ و غیره نیز کما کان با اطلاع باشد - اگر کسی در کتب
تواریخ اسلام ملاحظه نماید و از میان حکام عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس و سلاطین ترک
و مغول که در ترکستان و ایران و افغانستان و مملکت عثمانی و بخارا و یمن و چین و زنگبار
و جاهای دیگر فرمانروائی کرده بوده اند تاکنون میکنند بخواهد یک کس را انتخاب کند
که متصف باین صفات در یک و پنجاه یک و صد یک این صفات بوده باشد غیر
ممکن است - اگر بنده بخواهم ممکن است که در یک روز شرح حال اقلا صد کس از سلاطین
بسیار عالی شأن اسلام را بطور اختصار بنویسم مانند هارون الرشید و سلطان محمود
و سلطان سنجر و اتابک سعد بن زنگی و قزل ارسلان و اولاد چنگیز خان و اولاد تیمور
و غیره و غیره و به تمام اهل اسلام ظاهر سازم که هیچ یک از آنها متصف به صد یک این
صفات هم نبوده - بلکه چون آفتاب روشن است که از آغاز جهان در میان هیچ قومی
چنین سلطانی نبوده - انوشیروان هم باین صفات متصف نبود - پس علاج
چیست؟ - این علاج را هیچکس ندانسته و ننوشته - دلیلی قوی تر از این نمی شود

کرد بو در جہیم ہم گفت اگر شہ روز را گوید شب است این بباید گفت اینک ماہ و پروین
خلاف راے سلطان رای جستن بخون خویش باشد دست شستن - - در بین
این پنجاہ سال گذشتہ چندین وزیر را در ایران کشتند و معزول کردند با کمال خواری و ہمچنین
در ترکی و جاہائے دیگر - انصاف میخواہم از دیگران کہ آیا اینہا بازیچۂ اطفال بودہ است
یا سلطنت و ملکرانی - و نیز سوال میکنم کہ امپراطور جرمنی و امپراطور روس و رئیس جمہوری
فرنس و رئیس جمہوری امریکا و ملکۂ انگلستان و دیگران در این روز چنین استند و متصف
باین صفات اند و این کارہا را میکنند و چاکران خود را خود تربیت میکنند - نہ ہر کسی کار
خود را خود میکند و کار ہمہ را قانون میکند - و باید بخاطر داشت کہ در بین این دو ماہ
بلکہ یک ماہ گذشتہ دو وزیر معظم الشان از ممالک یورپ از جہان رفتند و درجۂ احترام
آنہا را ہمہ اہل سلام عالم مشاہدہ نمودند - پس از امکان خارج است کہ فرزند آدم بہر درجہ
و مقامے کہ باشد متابعت نفس و ہواے خود را نکند اگر بکلی آزاد باشد و مراد از آزادی این
این است کہ خود مختار باشد و از ہیچ کس و ہیچ چیز خوف نداشتہ باشد - و خوف ہم بر چند قسم
است -

اول - اول بیشرت خوف خدا است -

ثانی - خوف علما است -

ثالث - خوف حکام است

رابع - خوف از زبان خلق است -

و ہر یک از اصناف خلق نیز بنوبت و بموجب مقتضیات حالت خود از دیگری
یا دیگران خائف اند - مثلاً علماء ہم غالباً از زبان خلق خائف اند مبادا کہ بگویند -
ہیچ کفر از کعبہ بر خیزد کجا ماند مسلمانی - ولیکن بادشاہان ما غالباً بلکہ عموماً از ہیچ کس
خائف نیستند و در اعمال و افعال خود جوابدہ احدے نمی باشند زیرا کہ مے پندارند
یا خدا استند یا ظل خدا لہذا جوابدہ احدے نمیباشند و در روے زمین ربِ
دیگر ... ... است [illegible] خرابی جہان و ہمہ قوم و ملت خصوصاً مسلمانان از آن

بوده - چون همیشه رسم الناس علی دین ملوکهم در عالم جاری و ساری بوده و غالباً سلاطین بے لگام و خود سر و خود مختار بوده اند و پیرو هوای نفس خود اعضا و ارکین دولت آنها نیز چنین بوده اند و فطرةً و طبعاً همیشه سلاطین جهان از سه صفت یکے را یا و را یا همه را شعار و شعار داشته اند۔

(۱) یا متشرع و پرهیزگار و دیندار و نمازی بوده اند و البته بمقتضائے این صفت بیش و کم متعصب هم بوده اند که با دیگر مذاهب و پیروان دیگر مذاهب و عقاید دشمن بوده اند و آن حصص از رعایائے آنها که پیروان مذاهب و عقائد دیگر بوده اند پیوسته در شکنجهٔ عذاب بوده اند و آنها را کشته اند و مال انها را غارت کرده اند و زنان و دختران آنها را اسیر و آلوده دامن و تباه روزگار نموده و کنیزگان خود ساخته بوده اند۔

(۲) یا بالکل ضعیف الدماغ و ابله مزاج و ساده لوح و کم حوصله و متلون الطبیعت و سریع الاعتقاد بوده اند که بزود سے گوش بسخن اہل غرض و خوشامدگویان و نمامان و سخن چینان دهند و اقوال آنها را باور کنند و بفریب و مکر آنها از جادهٔ اعتدال و خردمندی و دور اندیشی خارج شوند و آنهارا اخلاص کیشان و دولتخواهان خود دانند و بنتیجهٔ اینها هم خود را زیان رسانند هم ملک و مال و خزینه و ملا باد و دولت خواهان حقیقی خود را۔

(۳) یا آنکه بکلی لا ابالی و آواره طبیعت و لوند مزاج و یار و باش و هم صحبت رودنان و کمینگان بوده و روز و شب را در لهو و لعب و مستی و عیش و نشاط و اتلاف زر و تباهی ملک و رعیت خود گذرانید بوده اند۔

(۴) یا آنکه دو از سه صفت یا هر سه صفت را باهم جمع داشته اند (سوائے دین داری و پرهیزگاری اما و بهرحال این حالات و وجوه اعضاے دولت و ارکین سلطنت و عموم رعایاے آنها نیز اند و اخشه و عاقبت کار و خاتمهٔ امور آنها بانجا رسیده است که امروز ما همه بچشم

سنجیدیم که دولت و دبدبه و شان و شوکت اسلام بکلی معدوم است [illegible] هم
ازان باقی نیست - ولی افسوس است که تا همین دم که قلم در دست بنده است
در همه جاهای عالم اهل اسلام بر همان جادهٔ قدیم قدم میزنند و این چند رمقی که
از اسلام باقی مانده اند ضعیف و نحیف و بیجان بر همان رویه حرکت میکنند
که گذشتگان آنها حرکت میکردند هیچ شئی زاید که امروز بسیاری از اعمال
قبیحهٔ ناپسندیدهٔ اقوام دیگر را نیز اخذ کرده اند - و کمال افسوس درین است
که آنچه ما دیده ایم که خردمندان و عقلای جهان را از استماع آنها مغز بجوش
می آید و در آب شرم و غیرت غرق میشوند و جهال ما را با آن امور افتخار و
سرافرازی و مباهات است اگر کسی بجهت تنبیه و یادآوری ذکری از آنها
بنماید آن بیچاره را ملعون و مردود میخوانند و دشمن دین و آئین و دولت
و ملت و طاغی میدانند و اگر او را نکشند یا قدرت بکشتن او نداشته باشند
یا دشنام میگویند یا مضروب میسازند یا از شهر و بلد و وطن اخراج میکنند و
همیشه دربدر و گرسنه و تشنه میباشند و جهال ما را پسند نمی آید دوستان
مخلص و دولتخواهان با ارادت و همدردان شفیق و شفیقان بیغرض و هم
مذهبان خودشان این کیفیات را بیان کنند یا بنویسند اگرچه که دشمنان
دین و دولت و ملت آنها پیوسته با کلمات سخت و الفاظ تلخ و ترش و مطعونانه
[illegible] و شماتتانه و امثال اینها در اخبارها و کتابها و رسالهای
[illegible]

ربائی

این رنج من از چیست چه میدانی تو | دیوانگی مرا جنون خوانی تو
[illegible] گفتن بسر از چه [illegible] | من گریه کنم از آن که خندانی تو

[illegible] آن است که هیچ سلطنتی بی اصول ثابت امکان وجود ندارد
همچنان که هیچ عمارتی بی بنیان سخت و مستحکم امکان وجود ندارد و استقامت

ودوام از آن بسید خواهد داشت + این اصول همیشه در اسلام بوده ولے از
همان ابتدای اسلام احدے بر آن عمل نکرده وهمیشه اساس دولت اسلام
متزلزل و متخلخل بوده - سیزده صد سال گذشته که دولت اهل اسلام بر
همین وضع بے اصول جاری است ولیکن انچه حالت ترقی مسلمانان بود در از
منه سابقه ما را بر آن بحث نیست بحثی که هست فقط در ان است که از زمانے
که رو بتنزل نهاده اند پیوسته وبکمال سرعت فروتر رفته اند تا امروز چنین
بنماید که از زمانے که اقوام نصارا از خواب غفلت بیدار شده اند وبراے
سلطنت هاے خود اصول قرار داده اند پیوسته خواب غفلت مسلمانان
سنگین تر شده وهرچه آنها بسرعت ترقی داده اند اینها بسرعت رو بتنزل نهاده اند - بنده در اتفاق
بنده امروز در همه جهان دو سلطنت از اسلام باقی مانده یکے ترکی ودیگری
ایران وبکمال یقین بگویم که تا پنجاه سال دیگر این دو دولت نخواهند ماند
اگر حال بر این منوال بماند - ان وقت مسلمانان عالم از یهود ومجوس بدحالت
تر خواهند شد - حالا با عقلاے خود گفتگوے کنیم وسوال بنمایم -

اول - آیا شما اراده دارید که بموجب قانون کلیه طبیعت در جهان
اقامت کنید یا نه ؟ - یعنے اگرچه از کل شیٔ هالک الا وجهه کوچ می بایست
کرد تا زمانے که انسان در جهان اقامت دارد تا چند ساعت قبل از فنا احتیاج
او در بست خوراک بخواهد پوشاک بخواهد وجاے آسایش بخواهد محتاج بسیار
چیزهاے دیگر است - واگرچه رزق هر فرد بشر در آسمان موجود است و از اتفاق
بهر حال بیرسانند مع ذالک هر فرد بشر مجبور است که در حصول رزق خود سعی کند
وهرچند که خدا تعالے ضامن روزی است جمعی را لازم افتاده که براے روزی
دیگران کوشش نمایند - وهرچند که هر کسے را نصیب وقسمت او در دنبال
است - ولیکن بطور فرض بتکلیف که بنده باید تحمل نفقه کند وبقصد حصول آن او را
بدوند کشند مع ذالک بر بنده فرض وواجب است که او را تربیت نگاه دارد

کنم و باز دارم از آنچه که موجب هلاک و اضرار او باشد - و اگر چه معلوم نیست
که حالت عابد شب زنده دار و فاسق شرابخوار در آخرت چیست بهم لاکن
تمام ادیان مکلف ساخته اند بعبادت و تقوا و در هر راهی که برای یقین باشد که راه
راست و صراط مستقیم و حق است بالضروره باید در آن راه قدم زنند - و
بالجمله اگر مسلمانان بدانند و رای آنها براین باشد که بیشک این ممالک مال
آنهاست و پس از آنها ملک اولاد آنهاست و باید باشد و آنها نیز باید خوش
و آسوده حال باشند و آنها نیز باید مسلمان باشند و آنها نیز باید ذلیل قوم
دیگر نباشند و بدانند که خدا تعالی بعضی حقوق خاصه بخشیده است
آنها را که بالضروره باید آن حقوق حاصل باشند هم آنها را و هم اولاد و
احفاد و آیندگان آنها را پس بر آنها فرض و واجب است که اساس سلطنت
و حکومت خود را استوار سازند و این خیالات را هیچکس نتواند مگر صاحب
غیرت و حمیت و خردمند و از جهان باخبر و کسی که حمیت دین و دولت
خود را داشته باشد و عزت قومی خود را لحاظ کند -

ثانی — آیا شما ها نمیخواهید و اراده ندارید که در جهان زیست کنید
بموجب قانون کلیهٔ طبیعت ؟ — در صورت ثانی ابداً بهیچ جهه بحثی نیست
بمقام تمیز باقی نیست - در صورت اول یعنی که مسلمانان را اراده است و آرزو
داشته باشند که در جهان زندگی نمایند در زمان آینده و در مقابل نصارا
نیست شده بدون اصول درست مستحکم ملکرانی اهل اسلام امکان ندارد و باید
وضع تمدن را تغیر بدهند لیکن بکمال سختی و استواری و ثبات قدم پیروی شرع
محمدی را نمایند و بدانند که شرع محمدی مایهٔ تنزل خلق الله نیست بلکه مایهٔ ترقی
است در هر رشته و شعبهٔ زندگی. آنچه فرموده اند رهبانیت در اسلام نیست
مراد ترک حلال و مباح خداست - زر و سیم و زینت و زنان خوبصورت
و باغ و گل و ریاحین و اسپ و کالسکه و نوکر و چاکر و جواهر و بستر خوب و

مکان مرغوب وکمال آسایش وراحت وخوشی ومختصر و نهاد هرچه در نباتات
مخصوص برای وجود انسان و اشرف مخلوقات خلق شده اند واز برای استعمال
هر یک از آنها شریع خداحدی قرار داده است بموجب این شعر

"ای حکم شریعت آب خوردن خطاست — وگر خون بفتوی بریزی رواست"

حالا ما میخواهیم به بینیم که اصول تمدن و سلطنت که در زبان مردم
فرنگ آنرا کانستی تیوشن میخوانند وما مسلمانان آنرا شریعت میخوانیم و چگونه
است +

کانستی تیوشن اسلام

کانستی تیوشن لفظی است که اصل آن لاتین است و در این زمان در لغت
فرانساوی و انگریزی و بعضی دیگر السنه یورپ نیز همین لفظ در استعمال رفته
و این لفظ در مقامات و برای معانی مختلفه استعمال میشود ولی در همه مقام
مراد از آن یک و یکسان است — این لفظ را در عربی و فارسی و هندی لفظی
در مقابل و باین مفهوم یافت نمی‌شود مگر متعدد الفاظ رامی توان بجای
آن نشانید و هنوز بانیسان کامل و محتوی بر همه معانی [illegible]
این لفظ در بنای جسم انسانی اعضا یا استقصات بجمع را گویند مع ذلک
باین لفظ برابری نمیکند و باین وسعت نیستند استقصات چراکه انچه لفظ
جسم انسانی من حیث المجموع از آنها و بآنها موجود و بر پاست کانستی تیوشن
میباشد مثل قوی و استخوان — وخون — وعروق — و امعا — ودل — وجگر وشش
وزهره و اعصاب و مغز و شرائین و صدها چیز دیگر — پس هرگاه گویند فلان
شخص را کانستی تیوشن وجود نیک است معنی آن این است که وجود شخص
من حیث المجموع درست و صحیح است — و عبارت غالباً بلکه عموماً او [illegible]
اصل اصیل و سبب دوام و قوام عمارت میدانیم ولیکن این لفظ تنها [illegible]

به بنیان بلکه بآن اعضا و اجزای که من حیث المجموع آن عمارت عمارت است - مثلاً در عمارتی آنچه لازم و ملزوم وجود آن عمارت باشد که سزاوار و شایسته اقامت در آن شود و بدون آن چیزها وجود آن غیر ممکن است و اقامت را شایسته نیست بنیان است - دیوار و ستون و سقف و اتاق و مطبخ و بیت الخلا و در و دریچه و چاه و بعضی دیگر ازین قبیل لازمات میباشند و البته اینها نیز ساخته و پرداخته میشوند از اجزا و مصالحی چند مثل سنگ و آجر و خشت و آهک و چوب و میخ وغیره - این مرتبهٔ اول و درلزومیت الزام است - پس ازاین مرتبه مایحتاج و اثاث البیت است مثل کوچ و کرسی و بستر و دیگ و دیگچه و ظروف و چراغ و امثال اینها - اینها همه ضروریات و لازم ملزوم زندگی میباشند که بدون اینها زیست آدمی غیر ممکن است - ولی بهمین ترتیب که آنهاکه در درجهٔ اول واقع اند ضرورت و لزوم آنها بیشک لازم میباشند بنسبت اینهاکه در مرتبهٔ ثانی واقع شده اند و مع ذلک هر دو لازم اند یکدیگر را - ولیکن بعضی چیزها میباشند که وجود و عدم آنها یکسان اند و ابداً دخلی به بود و باش انسان ندارند.

پس بهمین نحو کانستی تیوشن آن اصول و ضوابط ابتدائیه تمدن و سلطنتها گویند که در میان اهل اسلام تا امروز نبوده و لفظی هم برای آن با لاجتماع وضع نشده هرچند انتظام - بند و بست - نظم و نسق - گیر و دار - سیاست مدن - ذاکان - آئین - رتق و فتق - و بسیار الفاظ دیگر ازین قبیل میباشند ولی همه بالانفراد ناکامل اند و هر یک از اینها یک عضو و جزو کانستی تیوشن میباشند مع ذلک هنوز چنانچه باید و شاید لفظ کانستی تیوشن تمام و محتوی نیست بر تمام آنچه ضرورت و درکار است - پس بنده مناسب میدانم که درین مقام همچنانکه در بعضی مقامات در مقابل این لفظ "اصول" استعمال شود و خصوصاً درین مقام یعنی در تمدن و بیشتر گفته شود "اصول تمدن" یا "اصول سلطنت" و بالجمله ما باید بگوئیم که آنچه در قرآن مجید و فرقان حمید از احکام الله رسیده و میباشند تماماً یا اکثر اصول درین تمدن اهل اسلام هستند و آنچه هستند مستخرج از اصول اند یعنی اصول آن امور را گویند

که اگر یک جزو از آن مختل باشد تمام امور دیگر مختل می مانند — و آن چیزها و امور یکه
سر حکمت بالغهٔ ربانی برای نظام عالم و انتظام فیما بین اولاد حضرت آدم صورت وجود
داده و معرض [illegible] فرموده که بعضی از قبیل آنها میباشند که در مرتبهٔ اولی اند و بعضی از
آنها میباشند که در مرتبهٔ ثانی اند مثل اینکه بعضی چیزها را اهل شرع اصول دین گویند
و بعضی را فروع دین ولی همه بایکدیگر شامل اند و همه داخل شریعت اند و شریعت بمنزلهٔ
یک دست و انگشتان است که اگر یک چیز یا جزو از آن ناقص باشد بکلی از جریان باز
مانده شده باشد *

[illegible] بلاحظه شود در امور جهان در هر امری از امور و هر چیزی و کار
یا امور [illegible] تنومندی یا اصولی در کار است و بدون آن اصول وجود آن امر
یا چیز [illegible] است * مثل اینکه ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار اند همه بموجب
یک اصول خاص — تمام ممکنات خواه انسان باشند خواه حیوان — خواه نبات
و خواه جماد همه بروفق اصولی بر پا میباشند و وجود دارند — و هر چند که آن اصول
کاملتر و بسته تر باشند قوام و دوام آن امور یا اشیا نیز بیشتر باشد — مثلاً بنی آدم
بحسب اصالت اگر چه که عناصر باشند همه یکسان اند و لیکن چون صورت وجود
یافتند و مشتمل شدند از اعضا و اجزای مختلفه اول بحسب سرشت و طبیعت و
پیدایش اختلاف بسیار دارند و بعد بحسب بعضی سوانح و حوادث عارضیه — چنانچه
سرزمین و پیدایش و آب و هوای سرزمین و وضع زندگی و اکل و شرب و پوشاک
و تربیت و محنت و ورزش و راحت و بسیار چیزهای دیگر اختلاف بسیاری را
موجب میشوند در کاستی نیروشن و اصول صحت و تندرستی — پس بعضی ضعیف
القوا تر اند از بعضی و بعضی قوی تر شدند از دیگران و لیکن اگر کما کان بر یک اصول
باشند همه یکسان میمانند اگر چه این کما کان ممکن نیست — ولی تا یک اندازه
بسیاری ممکن است — مثلاً درختی را بار تلخ است بالطبع در هر جا که باشد و این
هیچ چاره تغییر پذیر نیست و لیکن اگر این درخت را از ملکی بملکی یعنی از خاکی بسرزمین

در همان اعتدال هوا چه درختها و هند سبز میشود و نمو میکنند — همچنین اگر غلامی حبشی

بخواهند سپید شود امکان ندارد مگر بیشک تربیت میشود در علم و دانش و هنر

و کمال کسب میکند یا صاحب صفات و خصال دیگر میشود — پس بهر حال هر چند

زیاده ملاحظه کاملتی میشود و اعضا و اجزاے آن قوی تر و سخت تر باشد

قوام و دوام آن کار یا آن امر یا چیز زیاده خواهد بود *

ما ملاحظه میکنیم که اگر دو خانه را پهلوے یکدیگر بسازند و هر دو در وضع ساختمان

و صراحی در اعضا و اجزاے که لازم ملزوم آنهاست بظاهر یکسان باشند ممکن که

باز افتراق کلی بهم برسانند و در قوام و دوام هم افتراق کلی دارند — مثلاً دو خانه

بنیان است و دیوار است و سقف و هر دو از گل ساخته شده اند در چوب — مع

ذلک یکے را بنیان سخت تر و استوار تر است و زمین آنرا بیشتر کنده اند و دیوار آن

عریض تر بوده اند و خاک آن سخت تر است و احتمال دیگر چیزها نیز در آن هست و

که در دیگرے نیست — پس آنکه استوار تر است و اعضا و اجزاے آن مضبوط

تر است شاید پنجاه سال دوام دارد و آن دیگرے ده سال — حالا باید دانست

که این مکانات اغلباً بر پنج قسم اند *

اول — آنکه بنا شده اند از چهار چوب و بعضی از شاخهاے درختان

یا علف خشک *

دوم — آنکه بنا شده اند از گل خالص *

سوم — آنکه بنا شده اند از خشت خام *

چهارم — آنکه بنا شده اند از آجر *

پنجم — آنکه بنا شده اند از سنگ سخت *

معلوم است که دوام و قوام و استوارے هر یک از اینها با چه اندازه است

اولین اینها البته باشد که بباد می یا بارشی یا برقی یا آتشی [illegible] یک دم

زایل و کرده و پنجمین اینها محتمل که تا به هزار سال دوام داشته باشد — چنانچه [illegible]

از این عمارات صنعت بعضی در اکثر جاهای عالم دیده میشوند امروز که پنجهزار سال
بیشتر بنا شده اند و اگر آنها را بدست خراب نمی کردند یا بمرور ایام و طوفانهای
سخت و زلزلهای سخت و عدم توجه و مواظبت تباه نمی شدند تا امروز بالکل
بحال خود باقی می بودند و البته بعضی هم هنوز بحال خود برپا هستند - بعینه حال
است حالت ملک و سلطنت هر قوم در جهان و بهمین نهج است تمام امور زیست
و زندگی هر قوم و هر فردی از افراد خلق عالم - هر خانه که در آن عیالی باشند مشتمل
از پدری و مادری و چند اولادی اگر اصول و ضوابط آن خانه درست و مستحکم اند
وجود آن خانه را دوام و بقائی خواهد بود و الا فلا - پدران را بموجب قانون کلیه
که مقنن آن قانون خلاق زمین و آسمان و حکیم علی الاطلاق بوده حکومتی
و حقوق خاصی است در آن خانه و بر آن عیال - پس از آن هر یک از آن زنان
فرزندان را نسبت بآن مرد و نیز نسبت بیکدیگر حقوق خاصی است و هر یک را
درجه و مقامی و فرضی از فرائض و تکلیفی از تکالیف مربوطهٔ آن خانه و آن
عیال مقرر و معین است و این همه حکومت و حقوق و درجات و فرائض و تکالیف را
حدی تعیین نموده اند - پس چون این حکومتها و حقوق و درجات و غیره بر وفق
ضابطهٔ مستحکمی که قرار داده شده که برای هر یک معین گشته جاری باشند گاهی
در نظام امور آن خانه خللی واقع نخواهد شد و احدی را بر دیگری زیادتی و تعدی
نیست و احدی را از دیگری شکوه و شکایت نخواهد بود ❊

عند ذی علی اعلی که مالک الملک لا شریک له و حکیم علی الاطلاق و مقنن
قانون کن فکان است برای نظام این جهان و بمقتضای مختلف ازمنه و حالات
این جهان و مخلوق خود مکرر کانستی تیوشن ها فرستاد باوسطهٔ رسولان خود و آخر
همه هنگامیکه جهان و خلق جهان و زمان تکمیل یافتند کانستی تیوشن اعظم و اکمل
خود را باوسطهٔ ختم المرسلین فرستاد برای تکمیل انتظام جهان - اگر بانجوبی غور نمائیم
می بینیم که هیچ کانستی تیوشنی و ضابطهٔ بتکمیل قرآن نیست و نخواهد بود که هیچ چیزی

در آن واگذار نشده - اگر مسلمانان ابتدا بموجب این کانستی تیوشن عمل نموده
بودند امروز مالک تمام جهان بودند و بدون هیچ فساد و خون ریزشی و بدون هر
گونه اختلافے - ولیکن از همان ابتدا یعنی پس از خلفا قرآن را بکنار گذاشتند
واز همان روز شروع بتنزل کردند کار آنها باینجا رسیده است که امروز ما مے
بینیم و معلوم نیست که حالت اهل اسلام در از منه مستقبل چگونه باشد - در این
زمان در میان هر قومے از اقوام نصارا یک قسمی کانستی تیوشن میباشد برائے
نظام ملک و محض بواسطۂ این کانستی تیوشن است که نصارا باین پایه و درجه
رسیده اند در هر امرے از امور که با همه بچشم مے بینیم - و اگر در میان آنها نیز
بعضے قوی تر از بعضے باشند آن اختلاف هم بحسب قوت و ضعف کانستی تیوشن
آنهاست بیشک روس و فرانس و جرمنی و انگلنڈ و امریکا و آستریا و ایتالیا از
دیگران بے نهایت قوی ترند - واز سائر خلق ایشیا و افریقا جاپان نیز امروز یکے
از دول قویۂ مغربیه محسوب است اگرچه عیسوی نیست ولی این قوت را حاصل
نکرده است جز بواسطۂ ایجاد کانستی تیوشن *

حالت اهل اسلام را در هر امرے از امور اگر با مطابق کنیم با حالت نصارا
در همان امور بیشک از تحدید و تخمین و مطابقت خارج است و امکان ندارد تطابق
اینها با یکدیگر و هر تخمینی هم که کسی بنماید خلاف واقع خواهد بود و تمام بیدانشان ما
حمل بر اغراق میکنند - ولیکن از میان بیست و پنج یا سی کرور مسلمانے که بر روئے
زمین مے باشند آن معدودی از آنها که محتمل از هر ملکی یک مرد باشد که دعوے آن
دارند که در علم و دانش و هنر و تدابیر ملکیه و سیاسیه و امور پولیتیکیه دست
کامل دارند و از جهان و ممالک مختلفه و اقوام خارجه و تواریخ قدیم و جدید عالم
و بسیار امور دیگر آگاه و با اطلاع مے باشند و نیز هر روزه بر روزنامجات عالم نظر
دارند و نیز دعوی رفقا هر کے لفظے اصلاح اندیشی و همدردی قومے و حمیت دینی
و ملتی میکنند شاید بطور واقع بدانند که هر تخمینی بنده بکنم اغراق نباشد یا از نقطه حقیقت

بسیار بعید نیست - بنده خود تخمین و تحدیدی براے هیچ امری از امور نصارا نمی کنم و وا
میگذارم بهمین بزرگان سابق الذکر که تخمینی فرمایند - درین وقت کتاب بسیار جدیدی
در دست بنده نیست ازین سنوات اخیر که بعضے از ممالک مسلمانان را با بعضے از
ممالک نصارا در بعضے از امور مطابق نمایم - هرچند که روزنامجات بسیاری نزد بنده
موجود اند ولے حالات مختلفۂ ممالک اسلام و نصارا را بطور کمال درج ننموده اند در انها
تا بنده بتوانم تمام امور را کما کان مطابق سازم - لهذا از یکے دو کتاب اندک کهنه چیزے
مے نویسم بموجب ذیل نمونه باشد براے دریافت عموم اهل اسلام یعنے کسانیکه
بے خبر اند - مثلاً در سال [illegible] عیسوی حالات بعضے از ممالک نصارا و اسلام
برابر این تخمین ها بودند -

ریاستهائی متحدۂ امریکا

وسعت میل مربع	۳۶۰۳۴۰۰
ذاتست	۶۱۰۰۰۰۰۰
تجارت	۲۸۳ کروڑ
ریلوے	۱۲۵۱۰۰ میل
تلگراف	۰۰۰۰۰ میل
مالیات	۵۴ کروڑ
خرچ	۴۲ کروڑ
قرض	۲۶۰ کروڑ

ترکی

وسعت تمام	۱۷۱۰۰۰۰
وسعت واقعی	۱۱۳۵۵۰۰
خلقیت تمام	۳۲۵۰۰۰۰۰
خلقیت واقعی	۳۲۰۱۱۰۰۰
تجارت	۴۰ کروڑ
مالیات	۱۲ کروڑ
قرض	۱۴۰ کروڑ
فوج در صلح	۳۴۸۰۰۰
ر در جنگ	۶۱۳۰۰۰

فرنس

وسعت میل مربع	۲۰۴۰۹۰

ایران

وسعت میل مربع	۶۳۶۰۰۰

خلقت	۳۷۷۰۰۰۰۰
مالیات	۱۲۵ کروڑ
خرچ	۱۲۵ کروڑ
قرض	۱۳۳۰ کروڑ
تجارت	۳۲۸ کروڑ
فوج در صلح	۴۹۰۰۰۰
،، در جنگ	۱۷۵۰۰۰۰
ریلوے	۱۷۵۰۰ میل
تلگراف	۵۷۰۰۰ میل

مملکت جرمن

وسعت بمیل مربع	۲۱۲۰۰۰
خلقت	۴۶۰۰۰۰۰۰
مالیات عامہ	۴۰ کروڑ
خرچ عامہ	،،

ہر ریاستی جداگانہ دخل و خرچی دارد

فوج در صلح	۴۸۰۰۰۰
،، در جنگ	۱۴۸۰۰۰۰

پروشیا خاص ہر یک از مالیات و خرچ ۶۵ کروڑ بود و قرضش ۲۰۷ کروڑ تجارت آن بخوبی معلوم نمی شود بالفعل بیشک از دو صد و پنجاه کروڑ کمتر نباشد

خلقت	۵۶۶۰۰۰۰
تجارت	۴ کروڑ
مالیات	دو کروڑ و نیم
خرچ	دو کروڑ و نیم
فوج	۸۰۰۰۰
تلگراف	۵۷۷۳ میل
قرض	۵۰۰۰۰ پونڈ

افغانستان

وسعت بمیل مربع	۳۷۸۰۰۰
خلقت	۴۰۰۰۰۰۰
تجارت	تخمیناً دو کروڑ
مالیات	،، ۹۰ لاکھ
فوج	۴۸۰۰۰

مصر

وسعت میل مربع	۴۹۵۰۰۰
خلقت	۶۸۱۰۰۰۰
مالیات	تخمیناً ۹ کروڑ
خرچ	،، کمتر
قرض	۹۴ کروڑ

ریلوے ۲۷۵ میل
تلگراف ۵۸۵۰ میل

روس

وسعت بمیل مربع ۸۳۵۷۲۸۹ تمام
خلقیت ۱۰۵۰۰۰۰۰۰
تجارت ۳۰۱ کروڑ
مالیات ۱۴۰۱ کروڑ
قرض ۴۳۷ کرور
ریلوے ۱۸۵۰۰ میل
تلگراف ۸۳۰۰۰ ״
فوج در صلح ۸۰۰۰۰۰
״ در جنگ ۲۲۰۰۰۰۰

مروکو

وسعت بمیل مربع ۱۳۴۰۰
خلقیت تخمیناً از پنج الی هشت ملین
آمدنی وخرچ تخمیناً ۳ کروڑ

حیدرآباد دکن

وسعت بمیل مربع ۹۰۰۰۰
خلقیت ۰۰۰۰
آمدنی از قرار یکہ میگو[یند] کرور
مخارج نیز همین قدر

بلجیم

وسعت بمیل مربع ۱۱۳۷۳
خلقیت ۵۵۰۰۰۰۰
آمدنی تخمیناً ۱۴ کرور
مخارج ״ ״
قرض ۶۷ کرور
ریل ۲۶۵۰ میل
تلگراف ۳۲۶۰ میل

جاپان

وسعت بمیل مربع ۱۴۷۶۶۹
خلقیت ۳۸۰۰۰۰۰۰
ریل ۴۰۰ میل
تلگراف [illegible]
دخل وخرج ہریک تخمیناً ۱۷ کرور
قرض ۶۷ کرور
فوج ۶۵۰۰۰

چین		اتیالیا	
وسعت بمیل مربع	۴۵۵۳۳۰۰	وسعت بمیل مربع	۱۱۴۴۰۰
خلقت	۳۲۵۰۰۰۰۰۰	خلقت	۳۹۰۰۰۰۰۰
		فوج در صلح	۲۶۶۰۰۰
		" در جنگ	۲۵۹۰۰۰۰
		ریلوے	۶۲۰۰ میل
		تلگراف	۶۴۰۰۰ میل
		آمدنی	۴۶ کروڑ
		خرچ	۶۶ کروڑ
		قرض	۴۵۰ کروڑ

در کتاب دیگری اندکی قدیمی تر وسعت آنرا که از ۴ میلیون میل مربع نوشته و خلقت آنرا بیش از ۴۲۵ میلیون - آمدنی و مخارج و تجارت و فوج وغیره آن بخوبی معلوم نمی شود و باید نسبت بوسعت و خلقت آن کم باشد -

فوج آن اگرچه قریب ده لک بوده ولی از جنگ با جاپان معلوم میشود در میدان بیفائده اند ٭

بسیار کیفیات دیگر میباشند که ذکر آنها نمودن در صورتی که کسے ببیند و بخواند دیده وانکند بیفائده است مع ذلک بچند چیز اشاره میشود -

(۱) آنکه انگلند را ذکر نمودم ولی باید دانست که در دولت چیزی کمتر از امریکا است مگر در تجارت و سامان و غیره بیش از همه ممالک است - مثلاً قریب ۱۲ میلیون میل مربع زمین دارد با متعلقاتش - ۲۰۰ کروڑ مالیات دارد و ۴۰۰ میلیون خلقت -

(۲) تمام آنچه ذکر شد متعلق بممالک نصارا بعضی دو چند شده اند و بعضی فیصدی ۹۰ و ۵۰ و ۳۰ و ۲۰ مزید گردیده اند برخلاف در ممالک مسلمانان همه کمتر شده و نقصان پذیرفته اند ٭

(۳) درین بیست سال یا ده سال گذشته از اقوام ایشیائی ما روس چینی

و انگلنڈ و فرانس گرفته اند و سواے اینها بسیارے از متعلقات و متصرفات مسلمانان را نیز هم گرفته اند *

(۴) از هزاران امور دیگر که همه متعلق اند بحکومت و تجارت و فلاحت و مختلف علوم و برآوردن معادن و کشیدن ریلوے و تلگراف و دریا نوردی و صحرا گردی و ڈاکٹری و نجوم و کیمیاگری و جنگ و پولیٹکل و اختراعات وغیره وغیره ذکرے نمے شود و ممکن هم نیست ذکرے از آنها -

تمام مسلمانان جهان بیش و کم اگرچه از حقیقت و ماهیت هیچ چیزے آگه نیستند اقلاً درین وقت ریلوے و تلگراف و ٹیلیفون و عکس کشی و کشتی هاے آتشی و جنگی و اسباب نادر بهاے جنگی و بسیار چیزهاے دیگر را بچشم مے بینند بلکه بسیاری ازاین چیزها را اهل اسلام خود در استعمال دارند - هر فقیری در هندا قلاً یکبار در ریل سفر کرده و بسیارے در جهازات نشسته بمکه و جاهاے دیگر رفته اند و اکثرے مکرر تلگرافها بممالک دور وطن و خویشان و اهل و عیال و وکلاے خود در شهرهاے بعیده داده اند و اکثرے عکس خود را بر داشته اند - و هر فقیرے که محتاج و ملازم زینت و زندگی اوده چیز است اقلاً نصف آن ساخته و پرداخته نصارا است - کلاه و قباد پیراهن و پاے جامۀ مردان و چولی و ساری یا ازار و لنگه زنان بافته و پرداخته نصارا است - و هر قدر که زر و دولت مسلمانان بیش شود اسباب و لوازم زندگی و مایۀ تعیش و فخر و مباهات آنها از ساخته و پرداختۀ نصارا زیاده میشود - و احتمال کلی میرود که تا پنجاه سال دیگر تمام خلق جهان به کشت و زراعت مشغول شوند و در تمام لوازم زیست و زندگی خود محتاج به نصارا باشند *

حالا بنده بخدمت بزرگان ملت خود عرض میکنم بطور سوال که اگر شما همه ملت خود را با تمام امور نصارا مطابق کنند آیا در نظر آنها فی هزار کی چند درجه باز فرق دارند - و این تطابق را از ابتداے اسلام میگیریم و از آن ... مسلمانان در اوج ترقی و عظمت بودند مثلاً آیا مملکت هارون الرشید و دولت ... ملکه

ابریشم بود یا مملکت و دولت و آمدنی ملک امروزی یکی ازین ممالک نصارا که در صفحات
ماقبل ذکر آنها رفت و فرق آن با این چه بوده است - آیا وسعت ملک و آمدنی و تجارت ملک
اکبر بیش بود یا یکی ازین دول نصارا - علی هذا القیاس تمام امور دیگر - بیشک آنچه مسلمانان
داشتند و امروز دارند صد هزار یک نصارا نمی شد و نمی شود و اینها چیزهایی هستند که
قصه و افسانه نیستند از آن قبیل قصه هایی که در الف لیلا و دیگر کتب قصص و تواریخ
ما نوشته اند - بیشک اگر ما ریلوے و تلگراف و این همه چیزهای عجیب و غریب را
ندیده بودیم افسانه بنظر ما می آمدند و بیشک افسانه بود [illegible] همه بچشم خود اینها را بچشم
می بینند و انکار نمی توان کرد - با وجود جهازات آتشی [illegible] و تلگرافات و اخبار [illegible]
امروز بر خلق عالم پوشیده نیست آنچه در چین و [illegible] شده است روز گذشته
امروز در هند هر کسی را گوش زد میشود - آیا نشنیده اند [illegible] جاپان و چین را مسلمانان
هند و نیز مسلمانان جهان نشنیده اند که جاپان با آن خوردی چین با آن عظمت و بزرگی را
مضمحل ساخت - آیا خبر ندارند که درین سه ماه روس و جرمنی و فرانس و انگلستان چه کردند
با چین که گویا تمام مملکت را درمیان خود تقسیم کردند و پنجاه سال دیگر نام و نشانی ازان
ملک قدیم نخواهد ماند که مملکت جداگانه و مستقل با عظمتی باشد همچنانکه چهار هزار سال هست
که بوده - آیا مردم عالم مسلمانان جهان و هند نشنیده و در اخبارها ندیدند که دو ماه پیشتر
بادشاه کج کلاه ما پنجاه هزار پوند که [illegible] و از بنک انگریزان بقرض
گرفت و گمرکهای ایران را با انگریزان واگذار کرده - انگریزان چه چیزها در روزنامجات
نوشتند که صاحب غیرت باید زنده خود را درگور کند [illegible] غیرت خالی است - چند
سال پیشتر بعضی از جهال ایرانی اراده داشتند که مرا بکشند یا اقلا بخوبی بزنند
که چرا بعضی چیزها را در اخبارات می نویسم - حالا این صاحبان غیرت همه خاموش اند
اینها می گفتند و هنوز [illegible] زنده [illegible] شاه ایران موجود است حالا
معلوم شد که [illegible] ایران [illegible]
[illegible] موجب [illegible] با اعتبار [illegible]

پنجاه هزار روپیه بگیرد و آن هم شاه ایران و از تنگی و کمر کمانها ـ ملک را بضمانت بدهد کمال
شرمساری است ما را ـ تا کجا دولت ما بے اعتبار است که رعایاے خودش هم سر آن اعتماد ندارند
و رعایاے خودش هم چندان غیرت ندارند که این مبلغ را از خود بدهند و این بدنامی عظیم را
از خود و ملک و دولت خود دور کنند ـ ولے جاے غیرت و انسانیت خالی است

دو روز بیشتر بنده بمجلسی رفتم که در آن مرثیه خوانی مے شد دیدم بسیارے از خلق حیدرآباد
و شاید تمام امرا و بزرگان عالی شان در آن مجلس اجتماع نموده بودند و پیوسته گاریهاے
دو اسپه میرسند و جمعی وارد مے کردند همه با لباسهاے فاخره و با باد بروت و فرط
و فرط والبته و حصه اینها هندوستانی میباشند که درین ریاست به آسایش
میگذرانند ـ غرض که این جمعیت که شاید چهار پنجهزار بودند همه از دنیا و ما فیها بے خبر
بودند ولے همه عالم و فاضل و وکیل درجهٔ اول و ڈاکٹر وغیره و اکثری اراکین
و عمال این ریاست و همه شاعر و شعر فهم و سخن سنج و تمام خیال و حواس اینها منحصر
بود باینکه جاے یافته بنشینند و مرثیه را استماع نمایند یعنے داد سخن سنجی دهند و
واه واه و سبحان الله گویند یا اظهار اخلاص کیمتی مرثیه خوان و قدر دانی اشعار او
و نیز خود نمائی و دانشمندی خود ـ یک شخص واحد از میان اینها بطور یقین پروا نداشت

اگر طوفان نوحی باز بشد یا در ملک ترکی   یا در ملک ایران یا در مصر یا در
افغانستان یا خدا نخواسته در خود حیدرآباد ـ اگرچه خردمندان میدانند بلکه بچشم می بینند
که هر روزه طوفانی میشود و ـ شکر خدا را طوفانی نمی شود که اینها از خواب غفلت بیدار
شوند و خدا نکند که چنین طوفانے بشود و الا ریاست دیگری در هند نیست که آنجا بروند
و همه تباه خواهند شد ٭

اینهمه که بیان شده هر چه دیگر که در هزار کتاب بیان شود تماماً نتیجهٔ کاستی
نیوشتن میباشند واحدے نمی داند ـ معدودی که از میان ما دعوی خردمندی
میکنند بلکه عده ے افلاطونی میبینند آنچه دانسته اند براے بهبودی و ترقی ملت خود
فقط دو چیز است یکے آن است که یک مدرسه یعنے اسکول انگریزی باز کنند که

سہ ربع کہ طالبان علم آن دسکول ذاتہاے دیگر اند، یک ربع مسلمان وے در تحت و تحصیل علم بیجاہ ذات دیگر اند، و یک مسلمان سیکے دیگر طبع و جریان یک اخبار است کہ آن ہم خالی است از آنچہ کہ موجب ترقی ملت شود، بلکہ در آن درج مستند آنچہ بو سیلہ از آن حاصل شود براے مالک اخبار۔ ولیکن تا اساس این عمارت استوار نشود ہیچ چیز درست نخواہد شد و از دوام آن امیدی نباید داشت +

بعضے از جہال ملت ما میگویند و فخر ہم میکنند کہ آنچہ باعث این ترقی امروزہ نصارا ست اصول اسلام است و از اسلام و اہل اسلام اخذ نمودہ اند۔ این دعوی را ہیچ خردمندی قبول نمی کند چراکہ از جہات و اسباب ترقی نصارا بسیار کم مسلمانی با خبر است و ہزارہا باعث داشت و ہم رسانید۔ البتہ چیزے ہم از اسلامیان بود و از مسلمانان اخذ کردند۔ خود نصارا معترف اند و در کتب تواریخ خود نوشتہ اند کہ پس از انقلاب جہان و اختلال و اضمحلال دول یونان و روم و رفتہ رفتہ انقراض آن دو دولت بدست مسلمانان و تباہی علوم و کتب آنہا بدست اہل اسلام و قتی از اوقات بکلی حالک نصارا از علم و دانش خالی و تاریک بود ہمچنانکہ خود مسلمانان اگرچہ بظاہر از زمان جاہلیت کہ مراد کفر بود خارج نشدہ بودند مع ذالک بحسب علم و دانش کہ پایہ و باعث خدا شناسی و آگاہی از دنیا و آخرت است جاہل بحت بودند تا زمان خلفاے بنی عباس و زمان ہارون و ماموں کہ بکمال تحصیل و احیاء علوم افتادند و بعضے از کتب یونانیان و غیرہ را کہ از تباہی و حرق باقی ماندہ بود ترجمہ نمودند منصور خلیفہ ثانی از بنی عباس تحصیل علوم را مشغوف گشت و درین وقت سلطنت دیگرے از خاندان بنی اُمیہ در مغرب الاقصے (مورد کو) اساس نہادہ شدہ بود کہ اسپین را نیز گرفتہ بودند ہمچنین خلفاے بنی عباس علم و کمال را مشغوف گشتند و باوج کمال رسانیدند۔ پس از آن نصارا غالب آمدند بر مسلمانان و یک بخش عظیم اسپین را باز پس گرفتند۔ ولیکن درین ضمن اخذ علوم کردند از مسلمانانی کہ در آن سرزمین ماندہ بودند یا کسانیکہ تربیت یافتۂ مسلمانان بودند۔ ستا مانند ماہ گیرک و اکفری از ممالک مغرب

یورپ (نشر علمان) که هارون رشید بود باب دوستی و اتحاد با آن خلیفه گشوده چند مدرسه
در ممالک خود برپا نموده علوم ماخوذه عرب را در زبان لاتین بزبان او ترجمه کردند و در آن
مدارس جاری نمودند. سبب دیگرے بهم رسید که نصارا را جنگ جهادے برخاستند
در مقابل مسلمانان در بیت المقدس اگرچه هفت جنگ بیش نشد در مختلف اوقات
و مدت از آغاز آن جنگ تا انجام آن دو صد سال کشید که حکایت آن طولانی و عجیب و
غریب است.... بهرحال ازین آمد شد و اختلاط و امتزاج نیز نصارا چیزها [illegible] کرده بر خلاف
مسلمانان که ما از آنها هیچ حاصل نکردند همچنانکه امروز هم نصارا کمال ترقی را دارند و مسلمانان
هم که [illegible] آنها پیرو ندوست آینده و فخر میکنند ابدا هیچ نمی آموزند مثل اینکه پادشاه ماضی چند
بار به یورپ تشریف برده مبلغهائے گزافی خرج کرده آخر دست خالی مراجعت فرموده هیچ
چیزے حاصل نفرموده غرض آنکه ما را انکارے نیست و تا این غایت هم تسلیم میکنیم که آنچه
باعث ترقی نصارا شد از مسلمانان آموختند و اخذ کردند ولے سخن بر این است و افسوس
درین است که چرا خود مسلمانان بکار نبردند آنچه را که موجب ترقی دیگران شد و حال آنکه
از خود شان بود و بواسطه بے پروائی از آنها و عدم پیروی آنها امروز باین نکبت و
ذلت در مانده اند.

حالا میخواهیم بدانیم که غرض از کانستی تیوشن یا اصول چیست که عموم خلق خصوصا
نادان ملت ما بدانند. اول باید دانست که در میان هر قومے از اقوام دو چیز استند که آنها
را ما قانون میخوانند ولیکن این دو چیز را فرق کلی است با یکدیگر یعنی حصه اول را
کانستی تیوشن میخوانند یعنی اصول تمدن و حصه ثانی را قانون از حصه اول آن قوانین مراد
هستند که غالبا همیشه برقرار میباشند و تغییر و تبدیلی در آنها راه نمی یابد و تغییر و تبدیل
آنها بندرت واقع میشود و آنها اصولی میباشند که نظام ملک و اساس سلطنت بر آنها
بطوریکه اندک اختلال در هر یک از آنها بکلی ملک و سلطنت را مختل دارد و بالجمله
بے وجود یکے از ملازمات آن هیچ ملک و سلطنتی را دوام و قوام نیست و هر سلطنتی که
از ابتدای جهان انقراض یافته یا بجهت عدم وجود آن اصول بوده یا بجهت اختلال در یکے

یا دو یا چهار ملازمات آن بوده - چنانچه سابقاً عرض کردیم که این اصول مثل ملازمات خانه است یا مثل ملازمات ریلوے و انجین است یا مثل ملازمات جسم انسان است که یک جزو یا یک عضو آن اگر اختلال بهم رساند بیکار مے ماند - فرضاً اگر در جسم انسان یک انگشت نباشد یا یک دست یا یک پا یا یک چشم نباشد و از اینها بالاتر اگر شش و جگر و خون و مغز و امعاء و احشاء و اعصاب را علی قدر مراتبهم خللی باشد یا بهم رسد دوام و بقاے آن جسم ممکن نیست چنانچه شاید و باید - و این را هم باید دانست که انسان را دو قسم مرگ است یکے آنکه باختلال اصول جسم واقع میشود و یکے آنکه ببعضے از مقتضیات و حوادث که کسے انتظار آنها را نمے کشد مثل اینکه شخصے از جاے بلندی مے افتد - یا گلوله ناگاه از جائے بجسم او میرسد یا او را کسے زخم مهلکے میزند - یا زهر میخورد - یا در چاه و تالاب و دریا مے افتد و غرق میشود یا سبعی او را میدرد - یا مار و جانور دیگرے او را میگزد - یا یکایک بمرض هالکی مانند وبا و طاعون و امثال اینها گرفتار میشود که فوراً معالجهٔ آنرا نمے کند - و اما آن حصهٔ دیگر که کم و زیاد مے شوند و تغییر و تبدیل مے یابند و باید بشوند و بیابند آنها را قانون میخوانند *

حالا بنده برای انتباه و آگاهی بعضے از اهل ملت خود بعضے از آن اصول را که اختلال در آنها سبب تباهی و عدم قوام و دوام دولت هست بیان میکنم

(۱) قل انما انا بشر مثلکم

۲ انا خلقناکم من ذکر و انثی

۳ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

۴ وشاورهم فی الامر

۵ لا اکراه فی الدین

۶ ان الدین عند الله الاسلام

۷ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی -

اینها و بعضے دیگر از این قبیل اصل اصیل اند که قوام و دوام دین و دولت

بعضے دیگر پیدا شوند که داخل قوانین اند و در مرتبه بعد ازان اصول اولین پیدا شوند و
برائے سهولت دریافت باید بگویم ان ها ملزومات اول اند و اینها ملزومات ثانی پس مثال
اینها این است که در مکان بود و باش بنیان و دیوار و سقف و ارکان و ازین قبیل چیزها
ملزومات اند و تکلفات دیگر لوازم ثانی – و بعضے از لوازم هم پیدا شوند که در درجهٔ سوم و چهارم
و پنجم وجود آنها شاید لزوم ندارد یا محض برائے خوبصورتی است – ولیکن چونکه دین و
دولت بالضرورت توامان بوده اند و باوجودانکه ابتدائے اسلام بطور ظاهر همه امور
نسبت داشتند به دین و بر وفق دین و اصول دین جاری بودند مع ذالک بر خدا و رسول
خدا معلوم بوده است که وقتی بناچار آن صورت بصورت دیگر و آن وضع و لباس
دیگر و آن لفظ بلفظ دیگر تغیر هم میرسانیده و بالضرورة حفاظت و انتظام ممالک عظیمه
دیگر بدست سلطان خاص بر وفق دین و شرع خالص جاری نخواهد بود و بنا برین قرآن ما
مشتمل است بر هر دو اصول دین و اصول دولت و کمالیت این کانستی تیوشن هم
بهمین اشتمال و امتزاج است – لیکن برائے اساس و قوام و دوام هر دو دین و دولت
همان چند اصول هستند که ذکر شده اند و بعضے دیگر ازان قبیل *

این همه امور را یعنے تمام احکام قرانی و سنن رسول الله را برائے سهولت
کار و ارادهٔ خود و دریافت هم مذهبان خود ما منقسم میسازیم بچهار قسم – و لے باید دانست
که این زبان و این تقسیم زبان و تقسیم اهل شرع و فقها نیست یعنے انچه بنده میگویم و
مے نویسم نسبت بقاعده و عبادات ندارند بلکه نسبت دارند بنظام دین و دولت و این
اصول را بنده اصول دینیه و مذهبیهٔ اسلام بر وفق ارادهٔ علما و فقها نمیخوانم بلکه اصول
انتظامیه و تمدنیه میخوانم – تقسیم آنها باین موجب است –

(۱) انچه در درجهٔ اول و در شمار ملزومات اولیه واقع اند و در مثال جسم انسان
بمنزلهٔ اعضاء رئیسه اند *

(۲) انچه در درجهٔ ثانی و در شمار ملزومات ثانویه اند که خلل در آنها نیز موجب
اختلال حال جسم است و لے نه چندان که بکلی جسم بے کار ماند – مثال آن

این آیہ است یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة اگرچہ صبر کردن بسیار خوب صفتے است و ہرچند کہ نماز یکے از واجبات و ارکین دین است مع ذلک انتظام دین و دولت چندان بانہا وابستہ نیست - وہمچنین ما باید بگوئیم کہ در وقوع صبر و صلوة را مرتبہ یکے نیست بلکہ صلوة در درجہ ثانی واقع است و صبر شاید در درجہ چہارم پنجم *

(۳) آنچہ در درجہ ثالث واقع شدہ اند مثل بعضے از انیگونہ امور اند و للہ المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجہ اللہ *

(۴) بعضے دیگر ہم باشند کہ احکام و سنن رسول اللہ ہم باشند کہ انہا نیز بموجب ہمان درجات احکام الہی کہ بعضے وجب یا در درجہ واجب اند چراکہ خود رسول مفترض الاطاعہ است ولی بعضے دیگر ہم اگرچہ قول رسول اللہ باشند اید دخلی بدین بلکہ چیزے دخل در دنیا و دولت دارند شامل اند در اخلاق و در خصائل و صفات ظاہریہ نیک شمردہ میشوند - مثل اینکہ اگر کسے ہر روزہ حمام کند و سر بتراشد و خضاب نماید و ناخن بگیرد و مسواک کند بسیار خوب است و آنچہ گفتہ اند کہ اینہا ثواب دارند ما را آن کارے نیست خواہ ثوابی داشتہ باشند و خواہ نداشتہ باشند البتہ فعل اینہا نیک است و بیشک اگر عوام الناس را طمع ثواب نباشد ہیچگاہ کثیف و چرکین اند - و بیشک انیگونہ اوامر و نواہی خدا و سنن رسول اللہ خالی از حکمت نیستند ہمچنانکہ دیگر احکام و اوامر و نواہی الہی و سنن رسول اللہ اند - و این فقرہ اخیر را بزبان اہل تمدن حکمت عملی میخوانند و بالجملہ ہمہ این امور را معتقد و پابند و محکوم ہستیم و باید باشیم بموجب ہمان درجات سابق الذکر *

ولیکن چنین معلوم میشود کہ بعضے از ان امور و اصول درجہ اول فوراً پس از رسول اللہ در بین خلافت خلفاء راشدین از نظرہا محو شدند و بر وفق انہا عمل نشد یا اگر عمل ہم شد چنانچہ باید و شاید لازم بود عمل نشد - و بعد از ان کہ آن خلافت بسلطنت

مبتدل شد چنین بنماید که احکام و امور درجهٔ اول و ثانی و ثالث همه یا اکثر معدوم شدند و فقط از امور درجهٔ رابع را چیزی اهل اسلام پیروی می‌کردند با امتزاج و اختلاط که درد با خرافات بدعیه و رسمیهٔ دیگر- و بهر حال عاقبت الامر کار باینجا رسید و کشید که امروز بنده و تمام اهل اسلام بچشم خود می‌بینیم که نه دینی باقی مانده و نه دولت سوای آن خرافات و بیهودگیهای مذکورهٔ بالا *

چند از افتراق بسیار کلی میباشند در کانستی تیوشن اسلام و اهل اسلام با کانستی تیوشن نصارای عالم و همهٔ اهل اسلام باید این افتراقات را بدانند و بخاطر بدارند *

(۱) در اصول تمدن نصارا پادشاه مختار است و یا پادشاه یا خود مقنن قانون است یعنی بامضای خلق یا خلق مقنن قانون هستند بامضا یا بمشارکت پادشاه و بهر حال مقنن مخلوق اند در اصول اسلام پادشاه واقعی خداست و مقنن واقعی نیز خداست و تمام خلق حتی انبیاء و اولیاء در تحت آن احکام اند و همین کلام دلیل است بر این که خداوند تعالی اعلا پیغمبر را بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم بخلق الله که * انا بشر مثلکم یوحی الیّ انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا *

(۲) دیگر در اصول نصارا پادشاه در بعضی از امور از قانون مستثنی است و در بعضی از مقامات اختیار کامل دارد مثلاً اگر خونی را پادشاه عفو کند بسبب هیچ ایرادی بر او نیست و جائز است — ولیکن در اینگونه امور احدی را در اسلام اختیار کامل نیست بلکه خود رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم را اختیار و اجازت نبود و اگر بود بموجب فرمان الهی بود و چون خدای تعالی حکم فرموده که قاتل را قصاص کنند باید بالضروره بکنند- ولی در اسلام دیهٔ خون نیز جائز است و رای بنده این است که برای نظام

ملک بیشک وحکماً باید قصاص نمود ✽

(۳) در اصول تمدن نصارا چنین است که ابتدا باید پادشاه را اطاعت نمود
و پس از آن نایب پادشاه را هرکه باشد - والبته مراد از پادشاه و نایب
پادشاه قانون است و جاری کننده قانون که بعد ذکر خواهد شد - در اصول
تمدن اسلام خداوند تعالی اعلی فرموده است ✽ اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم - و درین شکی نیست که مراد
از اطاعت الهی است و مراد از رسول و اولو الامر بیان آن احکام است
بعبارت اخری اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولو الامر همه
پیروی احکام و اوامر و نواهی الهی است پس - اگرچه این دو اصل هر دو
در واقع یک مطابق میباشند ولی درین امر بخصوصه استحکام و متانت
اصول اسلام بی نهایت بیش است بواسطه ذکر اولو الامر و حکمت در آن
این بود که چون پایه دین و دنیا هر دو در آن بود اختلاف و تنازع
درمیان امت رفع نشود - ولیکن چندانکه درین امر اختلاف بهم
رسیده است درمیان اهل اسلام و آن اختلاف موجب تباهی این
ملت شده در هیچ امر دیگر با بنیان و باین اندازه اختلاف نشده
است ✽

کیفیت اولو الامر

پوشیده مباد که این امر اعظم امور اسلام است و در فهرست مطالب امور
و در اهمیت و عظمت اول از جمله اصول اصیل است و بی چنین مینماید که احدی
از بزرگان ما از ابتدای اسلام تا این زمان چنانچه باید و شاید کماکان حقیقت
آنرا نیافته و هر فرقه و سلسله در آن اشتباه و اختلاف عظیم کرده اند یعنی هم

مفسرین ما اختلاف کرده اند هم حکما هم علما و هم عرفاے ما - بنده درین مقام این
مطلب را بموجب اختلافات هر فرقه و سلسله مفصلاً بیان میکنم و ظاهر میسازم
که همه خارج افتاده اند از جادهٔ حقیقی و فهم و دریافت مخواسے واقعی آن - ملا حسین
کاشفی که در تفسیر خود بیان کرده است و البته او هم از کتب دیگر مفسرین گرفته
و از خود بشخصه رائی ظاهر ننموده و البته عاجز بوده است که راے دهد میگوید
که اولو الامر مراد امراے مسلمانان اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و اصحابه وسلم در عهد خود تعین مے نمود و حکایتی نیز بر طبق این دعوے بیان
میکند - باز میگوید "ثعلبی فرموده اولی الامر حضرت ابوبکر و حضرت عمر رض
اند که وزیرین صدق بودند" - باز میگوید که حضرت ابوبکر رض وراق رحمة الله
گفته که خلفاے اربعه اند" - باز میگوید "مجموع صحابه را نیز گفته اند" - باز
میگوید "یا فقها و علما یا ارباب عقول و راے مراد اند" - باز میگوید "و نزد
عرفا اولو الامر مشایخ اند و پیران طریقت" - پس بقیهٔ این آیت را باین
نحو تفسیر نموده - "پس اگر خلاف کنید در چیزے پس باز گردانید آنرا
بکتاب خدا و رجوع کنید با رسول صلی الله علیه وسلم در زمان حیات او
و بسنت آن حضرت بعد وفات او" - صاحب اخلاق جلالی مے نویسد -
"و آنکه از حیطهٔ فرمان پادشاه زمان بیرون رود بمقتضاے نص آیه از ربقهٔ
اطاعت پادشاه حقیقی بیرون رفته باشد" - پس حکایتے بیان میکند که لب
آن این است - "سلطان ملک شاه ماضی روز بیست و نهم ماه رمضان بار
اقامت در نیشاپور افگند - مقربان در حضرت پادشاه عرض کردند که هلال
عید دیده شد و سلطان را بر آن داشتند که امر فرمود تا ندا کنند که فردا عید است
و در آن وقت امام الحرمین ابو المعالی عبد الملک جوینی مجتهد بود و او خبر یافته
حال امر کرد تا منادی کنند که ابو المعالی میگوید که فردا رمضان است -
پادشاه ازین معنی عظیم متغیر شد و امام الحرمین را طلب نمود - چون امام الحرمین

بخوانند برخاست و بهمان تخفیفه و رخت که در خانه پوشیده بود کفش در پای کرده ببارگاه سلطان آمد - سلطان را تغیر زیاده شد و امیر الحجاب را فرستاد که چرا بدین طریق آمده - چون بحضرت سلطان رسید گفت ای پادشاه من بهمین جامه نماز گزارم و روا باشد جامه که در خدمت خدایتعالی توان پوشید در خدمت سلطان هم شاید - فاما دران ساعت که فرمان رسید بهمین جامه نشسته بودم ترسیدم که تا تغیر جامه کنم درنگی واقع شود و بواسطه آن تاخیر فرشتگان نامه مرا در جریده باغیان و مخالفان پادشاه اسلام نویسند - سلطان فرمود که چون اطاعت پادشاه را باین مرتبه واجب میدانی چرا برخلاف امر ما منادی میکنی - امام گفت هرچه تعلق بفرمان دارد بر ما واجب است که اطاعت سلطان کنیم اما هرچه تعلق بحقیقت دارد بر سلطان واجب است که از ما پرسد چه بحکم شریعت غرا و ملت زهرا هیچ جا که فرمان پادشاه راست فتوی علما راست " - (پس صاحب کتاب درین مقام فرصتی یافته از پادشاه زمان خود تعریف و تمجید از حد و اندازه بیرون میکند - همینا نکه تمام مصنفین اسلام در عهد هر پادشاه ظالمی که بوده اند و ثنائی با آنها میرسیده است تعریف و تمجید از عدل و نصفت آنها کرده اند و صدها صفات و خصائل حمیده را بآنها نسبت داده اند اگرچه شاید یکی هم در وجود آنها نبوده) - در حکایت دیگری بیان میکند که منصور بن نوح را که والی ممالک خراسان بود وجع مفاصل روی داد که معظم اطبای آن زمان عاجز بودند از علاج او - بالاخره ارکان دولت بران قرار یافت که با محمد زکریای رازی مشورت نماید - کسی را باحضار او فرستادند چون بکنار قلزم رسید از رکوب سفینه تحاشی نمود تا او را دست و پای بسته در کشتی انداختند . . . . پس پادشاه را تنها بحمام برد و مقرر نمود که دیگری در نیاید و بعد از انکه حرارت حمام در بدن پادشاه مشتعل شد [illegible] در برابر او آمد و با نواع فحش زبان کشاد - پادشاه را نائره غضب [illegible] و بی اختیار از جای برجست - بهرحال پادشاه را بهمان طریق [illegible]

کامل یافت چه مواد بلغمی که سبب مرض او بود بواسطهٔ حرارت غضبی و مدد حوایت تمام
تحلیل یافت — و بعد از آن هرچند پادشاه او را طلبید ملاقات ننمود و استغفار کرده
که هرچند صورت شنیعی که واقع شد بنا بر مصلحت علاج بود و لیکن نشاید که چون پادشاه تذکر
آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلاطین هیچ عالی همتی نتوان بود" بعد از این
که این حکایات ظرافت آمیز را که هر خردمندی را بلکه هر شخصی را خنده آید نوشته
در جای دیگر می نویسد —

"اما حاکم شخصی باید که بتائید الهی ممتاز باشد تا او را تکمیل افراد انسان
و نظم مصالح ایشان میسر شود و این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند و احکام
او را صناعت و متاخران او را امام گویند و فعل او را امامت و افلاطون او را مدبر
عالم خوانند و ارسطاطالیس او را انسان مدنی گوید یعنی انسانی که حفظ امور مدینه
بر وجه لائق نماید و چون زمام مصالح انام بکف کفایت چنین شخصی عالی مقدار
باشد هر آینه انواع میامن برکات بر کافهٔ بلاد و قاطبهٔ عباد رسد چنانکه درین
روزگار خجسته آثار بلطائف تدبیر کردگار بمقتضای اعط القوس باریها زمام
نظام مصالح انام در قبضهٔ اقتدار پادشاهی کامگار نهاده که صیت معدلتش آوازهٔ
عدل نوشیروان باز نشانید — الخ" باز درین مقام پس از بیان حال و شرح
صفات و خصال چنین شخصی تعریف و تمجید از پادشاه خود میکند محض برای نان
یا از خوف جان نه برای رهنمائی و هدایت او و خیال آسایش ملک و رعیت او —
بیشک اگر ما تاریخ احوال این پادشاه را هر که بوده بخوانیم معلوم خواهد شد که شخصی
بوده است متصف بآن صفات و نشانهای سابق الذکر بلکه بصد یا یک هزار
یکی در آنجا در تمام جهان و از ابتدای خلقت آدم نیز چنین شخصی نبوده و اگر
بوده امام بوده است و معصوم — پس میگوید — "هر آینه مدبر عالم اولاً بحفظ احکام
شریعت قیام نماید و او را اختیار تصرف در جزئیات امور باشد بحسب مصلحت
وقت بوجهی که موافق قواعد کلیهٔ شریعت باشد و چنین شخصی بحقیقت ظل الله

خلیفتہ اللہ و نائب نبی باشد"۔ درجاے دیگر میگوید کہ "مرتبۂ سلطنت از جلائل نعم الٰہی است کہ از خزانہ الطاف نامتناہی بعضے از افراد امجاد عباد را ارزانی شدہ۔ پس از بیانات سابق الذکر صفات و خصائل را کہ بموجب اقوال و آراے ہمہ حکما اعظم صفات و خصائل میباشند کہ باید در وجود ہر پادشاہی بالضرورہ باشند ہفت شمردہ است باین تفصیل:-

اول — علو ہمت و آن بتہذیب اخلاق حاصل شود*

دوم — اصابت راے و آن بجودت فطرت و کثرت تجربہ دست دہد*

سوم — قوت عزیمت و آن براے صواب و قوت ثبات حاصل شود۔ (درین مقام حکایتے بیان میکند از مامون منسوب بعزیمت ملوک)*

چہارم — صبر بر مقاسات شدائد*

پنجم — یسار تا بالطمع در مال مردم مضطر نشود*

ششم — لشکریان موافق —

ہفتم — نسب چہ ہر آئینہ موجب انجذاب خواطر و مہابت و وقار خواہد بود۔ این خصلت ضروری نیست اما اولیٰ است*

و پیارو لشکری بتوسط آن چہار خصلت کہ علو ہمت و راے و صبر و عزیمت است حاصل توان کرد پس عمدہ ہمین چہار باشد و الحمد للہ تعالیٰ کہ حضرت پادشاہ دین پناہ را جمیع این خصائل حاصل است" باز درانیجا تعریف و تمجید بسیارے از پادشاہ خود میکند۔ درجائے دیگر مینویسد کہ "عمر بن عبد العزیز را کہ بکمال عدالت و فرط تقوی و طہارت و فقر و بعد از وفات در خواب دیدند از حال او سوال کردند گفت یک سال مرا در ورطۂ حجاب داشتند بجہت آنکہ سوراخے در پلی واشدہ بود و گوسپندی را پاے در آن سوراخ فرو رفت و مجروح شد با من عتاب کردند"۔ این حکایت را نیز بندہ بہیچ عاقلی قبول نخواہد کرد و بعد اشارہ بآن خواہد شد۔ درجائے دیگر میگوید" و باید دانست کہ ملوک را ہمت ہائے بلند است و بدین سبب خلق را بایشان در مقام بندگی باید بود و ہیچ امر جل جرم و تقصیر

برایشان نباید" در حاشیه اخلاق جلالی درین مقام منسوب باین مطلب از اخلاق محسنی این فقره را اخذ کرده مینویسد "زیراکه مظهر سلطنت الهی واقع شده اند واز جهت لقب ظل الله برایشان اطلاق میکنند یعنی بآن معنی که این صورت درایشان محقق است از همه خلق استخدام و تعبد خواهند و خود را مصدر و مرجع آن شناسند و در هرچه کنند طریق استقلال و تفرد رعایت نمایند و هرچند اساس سلطنت بیشتر باشد ظهور این صفت زیادت بود و بدین تقدیر استغناے ایشان طالب آن است که مردم مسکنت و محتاجی خود برایشان عرض کنند"؛

اینک ما آنچه بر سر تحقیق این مطالب و در تحقیق این مطالب بهیچ وجه من الوجوه بنده را غرضے دیگر نیست جز آنکه بواسطهٔ +

(۱) عدم تحقیق و دریافت این مطالب و بعد ؛

(۲) بواسطهٔ پیروی این مطالب و نیز

(۳) بواسطهٔ بروے آن چیزہائے که بکلی خارج و بیعلاقه بودند هم از تحقیق و هم از پیروی این مطالب از ابتدا امور دین و دنیاے اهل اسلام رو بخرابی و تباهی نهاد که امروز باینجا رسیده است.

و نیز امیدوار استم که بهیچوجه در هیچ مقامے بیانات بنده را کسے حمل بر غرض نکند و بخوبی غور کنند قبل از آنکه حمل بر غرض نمایند یا سور و گفتگو و ایرادے پندارند یا آنکه حق و درست و صحیح میدانند ؛

اول — آنکه اگر ما ملاحظهٔ شان و درجهٔ این امر عظیم الشان را نمائیم که اسلام باشد یعنے دین خدا یعنے پیروی احکام و اوامر الهی بطرق و دستور و بموجب ضوابطے که فرستاده است و انرا نام نهاده اسلام یا شریعت یا هرچه دیگر که ما انرا بخوانیم پس چون ما را امر کرده اند به اطاعت رسول فوراً پس از اطاعت خدا بالضروره بخاطر ما میگذرد که رسول باید شخصے باشد متصف بصفات الله و پاک و مقدس و معصوم و بسیار عالی شان که چنین مرتبه عالی یافته

فرستاده و پیام آورنده و ابلاغ کننده احکام آلہی باشد- بعبارة اخری اگرچه بالضروره و بناچار کسے که در ممکنات است و باید باشد تا واسطه گردد درمیان خالق و مخلوق باید شخصے باشد که درمیان خالق و مخلوق واقع شده باشد یعنے بعد از واجب باشد و قبل از ممکنات یا بعبارت دیگر بگوئیم اول و اشرف ممکنات باشد- و همچنین آن شخصے که ثانی آن رسول و ثالث خدا واقع است

و او نیز برائے همان عهده و برائے همان تبلیغ احکام و اطاعت خدا است و برائے همان غرض است هرکه باشد و هرنام و خطاب و لقبی هم که داشته باشد باید بهمان صفات و خصال باشد- بسبب آنکه ما را نگفته اند و ازین آیه مستفاد نے شود که اطاعت کنیم فرضاً نانوا را چراکه نان مے پزد برائے ما- پس اطاعت کنیم بنّا را چراکه مکان مے سازد برائے ما- پس اطاعت کنیم نجّار را چراکه در و دروازه مے سازد برائے ما و علی هذا القیاس- یا آنکه اطاعت کنیم حاکم را که حفاظت از مال و جان ما میکند- پس اطاعت کنیم از نانوا و بنّا و نجّار جدا جدا برائے مختلف کارهائے که میکنند برائے ما- درین صورت اطاعت خدا و رسول خدا و اولوا الامر باید یک اطاعت باشد و در آنچه ما اطاعت آنها را میکنیم بیک حالت و صورت و ماهیت و کیفیت باشد یعنے آن اطاعت برائے احکام و در احکام آلہی باشد و بس-

دوم آنکه اگر مطلب اول معلوم شد و واقعاً باید چنین باشد پس ضرور بود که خدا یا رسول خدا یا هر دو صاف صاف ظاهر کنند بر خلق که اولوا الامر کیست و عهده و منصب و خدمت او چیست و اطاعت او چگونه است و آیا عهده و منصب و شغل این اولوا الامر نیز چون عهده رسول تبلیغ احکام الٰهی است یا چیز دیگر است سوائے اینها- اگر نعوذ بالله خدا فراموش فرمود یا رسول خدا فراموش کرد پس خدا و رسول او جوابده اند که دین خود را مهمل و خلق را تا قیامت در ابهام و شک و حیرت و سرگردانی فروگذاشتند- ولیکن

ما می بینیم که خدا امر فرموده است به رسول خود که بلّغ ما انزل الیک
و این امر که بالاترین و اهم ترین امور در اسلام بود گوشزد رسول صلعم خدا شد
و بیشک او فراموش نکرده و رسانید و صاف ظاهر نمود — و بر تمام مسلمانانی
که در خدمت رسول صلعم خدا حاضر بودند یا در زمان حیات او بودند فرض و واجب بود
که اگر نعوذ بالله رسول صلعم الله فراموش کرده بود یاد آوری نمایند و تحقیق
کنند که اولو الامر کیست و صفات و خصائل و عهده و منصب او چیست۔
در تفسیر حسینی نوشته است و خصوص بلّغ ما انزل الیک تمام آنچه فرود
می آید بتو از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در
تحویل قبله و حکم جهاد و [illegible] آنچه متعلق [illegible] است و در بیان
خصوص [illegible] معلوم شود که از دین خواه اسلام باشد خواه دین دیگری
مراد اطاعت احکام آلهی است و بنابر اطاعت احکام آلهی اطاعت آورنده
آن احکام و رسانندهٔ احکام آلهی هم بالضروره شرح و تفسیر و بیان در کار
دارند چرا که معنی این رسولی آن رسول صلعم نیست که پیغامی را برساند و دریافت
و تفهیم آن پیغام را واگذارد بآن قومی که آن پیغام بسوی آنها ارسال شده
بلکه این رسول صلعم انرا گویند که از کم و کیف و غرض و فحوای آن پیغام آگاه باشد
و حال آنکه احدی دیگر نمی تواند از کم و کیف و غرض و فحوای آن پیغام
بخودی خود آگاه شود و لازم است که او بیان کند و خلق را تفهیم نماید —
درین صورت ابتدا در رهبر دینی اطاعت خدا و رسول صلعم خداست و بعد از آن
تبلیغ آن احکام — چون خدا فرموده است اطاعت کنید خدا و رسول صلعم و
اولو الامر را ازین معلوم می شود که اولو الامر هم باید کسی باشد که نسبتی بدیگران
ندارد در شان و رتبه و بالجمله هیچ حکمی از احکام آلهی که در تبلیغ آن چنین تاکید
نشود باید بالاتر از تعیین و بیان منصب و عهده اولو الامر باشد و امر باطاعت
او —

سوم آنکه اگر ما بگوئیم مراد از اولوا الامر حضرت ابوبکر رض و حضرت عمر فاروق رض
بودند پس دو خلیفهٔ دیگر و نیز احدے دیگر اولوا الامر نباید باشد و ضرورت
نبودند - اگر فقط خلفائے اربعہ بودند پس لازم مے آید که غیر از آن چهار دیگری
اولوا الامر نباشد - اگر مجموع صحابه مراد بودند بعد از صحابه احدے دیگر نباید
اولوا الامر باشد - اگر فقها و علما مراد باشند پس خلفا و صحابه و امرائی که
فرستاده مے شدند بجائے از طرف رسول آنند هیچ یک اولوا الامر نبودند همه
خارج میشوند از مفهوم اولوا الامر - اگر مشایخ و پیران طریقت [illegible] اولوا الامر بوده
اند بالضروره دیگران خارج میشوند - و بالجمله این امر امر عجیب [illegible]
بہ پوچی است که اینهمه اختلاف در آن است - اگر این امر امرے است
که ابداً اعتنائی بشان او نیست فوراً پس از اطاعت خدا و رسول خدا
چرا باید ذکر شود - اگر اعتنائی بشان آن باشد پس بایستی که بکمال خوبی
و مانند آفتاب نصف النهار ظاهر و باهر ظاهر و معلوم باشد بر هر فردے
از افراد مسلمان جهان که احدے را در آن مجال شک و ریب داشته باشد
و ابهام و اختلاف نماند و ضرورتے نباشد که فرقه گویند مراد فلان اشخاص [illegible]
و فرقه گویند مراد فلان اشخاص اند - چنین معلوم میشود که این آیه هم از
قبیل آیات متشابه است در قرآن مجید و الا این ابهام چه ضرورت
داشت ٭

چهارم آنکه در بقیه این آیت فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر صاحب تفسیر
حسینی مینویسد - پس باز گردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنید برسول
در زمان حیات او و بسنت آن حضرت بعد از وفات او" - اگرچه در یک
جمله فوراً پس از ذکر یک چیز یک مطلب همان چیز و مطلب تکرار شده
و بیشک ضرورتے هم بود و ظاهر و باهر است که لفظ اولوا الامر در آن

پوشیده است بعبارت اخری بالیقین درین جمله چیز بعد از رسول اولوالامر ذکر
شده باشد سنت دیگر نشده گویا که خود سنت پیغمبر از آن بخود — ولیکن در تفسیر
حسینی بجائے اولوالامر سنت رسول را ذکر کرده و بکلی بیموقع و بیجاست
چرا که بگوئیم — در دریافت سنت رسول نیز واسطه و تعلیم کننده ضرور است
و آن واسطه و تعلیم کننده همان اولوالامر است — با وجود شان و عظمت و
مرتبهٔ اولوالامر و قرابت ظاهری و معنوی آن با رسول الله در این آیهٔ
مذکور بجائے سنت را درمیان آوردن که بکلی بعید است و از مطلب خارج جائے
تعجب است — بیشک سنت رسول الله را آن عظمت نیست که اولوالامر
راست در صورتے که آن سنت متمم و مکمل احکام الهی و شرائط و تفاسیر و تفاصیل
احکام الهی نباشد و در صورتے که سنت رسول متمم احکام الهی است چنانچه گفتیم
آموزندهٔ در کار دارد — کمال تعجب است که چگونه مردم آفتاب را در آسمان و
در نصف النهار مشتبه می بینند و مشتبه می سازند با دیگر انجم ثابت و سیار —
خود رسول الله فرمود من دو چیز عظیم را درمیان شما می گذارم یکے کتاب
خدا است و دیگرے عترت خود و نفرمود سنت خود و از همین معلوم میشود
عظمت شان اولوالامر *

پنجم آنکه اگر اولوالامر را یک منصب و عهده است و آن تبلیغ احکام و شرائع
خدا است بیشک در آن عهده و منصب باید کامل باشد و اکمل ناس باشد
و ثانی رسول الله و در علم کتاب الله و احکام الهی و شرع خدا بعد رسول الله
و از جملهٔ راسخان در علم باشد — از انصاف و عقل و حکمت خارج است که
اولوالامر کسے باشد که ازین صفات و خصائل دور و مهجور و بے بهره باشد —
و اگر منصب و عهدهٔ او حکومت و فرمانروائی است بر خلق الله در امور تمدن
و ملکرانی باز باید کامل و اکمل ناس باشد — و اگر این هر دو عهده و منصب را
باید مستفاد شده باشد آن وقت باید شخصے باشد که بکمال خاطر جمعی و تیقن

و بشارت بگوید سلونی قبل ان تفقدونی *

ششم - آنکه همین بحث در راسخون فی العلم محدود و بطور اختصار عرض میشود که اگر آیات متشابهٔ قرآنی را خود بجعل الله هم سهی فهمید و معانی و مفهومات آنها از او هم مخفی بوده ما را ابدًا بحثی نیست و اگر رسول الله سید انست و اولوالامر هم هرکه باشد و بوده باید و بایستی بالضروره بداند و بفهمد - اما باید دانست که اگر در ذکر آنها در قرآن مجید حکمت و اسرار دیگری بوده است آن امر دیگری است و سے بظاهر نقل عقلی معلوم میشود ذکر چیزی که مصلحت نبوده است دانستن و دریافت آن برا حدے دیگر سواے خدا ینمائی *

هفتم - آنکه حاکم شخصی باید که بتائید آلهی ممتاز باشد الخ - چنانچه عرض شد سواے پیغمبر و نائب پیغمبر نخواهد بود و انیکس - نه قبل از اسلام هم رسید و وجود او امکان داشت و نه در اسلام و تا امروز چنین شخصی که یافت نشده و تا قیامت هم یافت نمیشود - همچنین شخصے نه درمیان اهل تشیع پیدا شده و نه درمیان اهل تسنن و اگر ما مسلّم داریم که پیدا هم میشود آخر یک فرقهٔ مخالف او خواهد بود - وازین بالاتر اگر چنین شخصی باین صفات هم یافت بشود درمیان حکامے که غیر از مذهب اسلام باشند و بر مسلمانان فرمانروائے داشته باشند کسے او را خلیفة الله و اولوالامر نخواهد دانست اگرچه مطیع و منقاد او هم باشند در امور دنیویه یا محض بواسطهٔ حکومتے که او راست - چنانچه بعضے از مسلمانان خوشامد گوئی هند میخواهند ازین آیه ثابت کنند که بانقیاد حکومت انگریزیه فرمان رسیده است در قرآن یعنی حاکم وقت میباشد و باین سبب آنها و دیگر مسلمانان هند منقاد و مخلص و اتقی انگریز اند و لے این خلاف و محض کذب است و اگر ما بگوئیم که بطور احتمال جمعے چنین میباشند بیشک تمام اهل اسلام هند چنین نیستند و چنین عقیده را هم ندارند *

هشتم آنکه هر آینه مدبر عالم او را بحفظ احکام شریعت قیام نماید و او را اختیار در تصرف در جزویات امور باشد الخ - ما سوال میکنم که چگونه بحفظ احکام شریعت قیام باید کرد - و او را تا کجا اختیار هست و فهرست اختیارات او در کدام کتاب درج است ٭ و نیز این اختیارات که باو داده در کدام کتاب درج شده یا آنکه باید پیوسته کسی او را از اختیارات او آگاه سازد - و بیشک اگر این چنین شخصی سر موی خلاف احکام شریعت کند ظل الله و خلیفة الله و نائب نبی نخواهد بود ٭

نهم - آنکه مرتبهٔ سلطنت بعضی از افراد امجاد عباد را ارزانی شده - این معلوم میشود که تمام سلاطین عالم از ابتدای خلقت آدم امجاد عباد خدا تعالی بوده اند مثل فرعون و شداد و نمرود و بخت النصر و ضحاک و یزید و محمود سبکتگین و چنگیز و تیمور و نادرشاه و آقا محمد خان قاجار و در وقع مسلان اول الی الآخر که از انجمله بعضی غلامان زرخرید و بعضی قطاع الطریق در امثال اینها بودند اگر با مسلمانان را انصاف دلی باشد و برابر بر دفق احکام الهی عمل کنیم نه بر هوای نفس خود بیشک هیم که اینها همه ظالم و بد فعال و دشمن خدا و رسول و مخرب دین شرع متین بوده اند و خدا و رسول خدا و خلق خدا تماماً از آنها بیزار بوده اند - بعضی از هم مذهبان ما غالباً این ایراد را بر بنده میگیرند که تمام سلاطین اسلام را یکسان شمرده و دانسته ام - این سبب آن است که آنها فهم سخن بنده نمی کنند - اگر فهم کنند مختصراً غرض بنده این است که در سرقت یک پول سیاه با صد لک برابر است و در زنا یک زن و هزار زن یکسان اند و در قتل نفس یک نفس و صد هزار نفس یک استند اگر بر خلاف احکام الهی باشد ٭

دهم آنکه خصالی که در وجود پادشاهی باید باشد بعد از انچه ذکر شد دیگر چه ضرور است بیان خصال دیگر - بیشک خصال نیک بسیار و متعدد اند

وازانجمله اند علو همت و اصابت رای و قوت عزیمت و تدبیر سرمقامات ولیکن غالبا اینها یا بفطری و جبلی باشند و اگر باشند نیک و محمود اند والبته تربیت و اکتساب نیز دخیل اند در صورتیکه تربیت بکار برده شود والا امکان ندارد که پادشاهانی که از طفولیت در ناز و نعمت و صحبت مردمان ناجنس و در حرم سرا که زنان روزگار گذرانیده و اند و از ده سالگی سرخود و بیلگام بوده اند آنها را تشویق و تقویت کرده اند در خوردن شراب و لهو و لعب و شهوات الی انیزخیالی را حاصل کنند - بنده این همه را از عهد طفولیت تا اینزمان بچشم دیده ام و بگوش شنیده ام و بشک بیست کرور خلق دیگر نیز شنیده و دیده اند بعیان احتیاج نیست ✻

یازدهم - آنکه لشکریان موافق هم یکی از خصال پادشاه است و لے بنده نمیدانم که چگونه لشکریان موافق یکی از خصال پادشاه است -

هان البته لشکر موافق یکی از لوازم و اسباب ملزومه ملکرانی است لیکن نه لشکر جمعیت آید و نه موافق میشود - نسبت آن اول آن را نان دهند و پس از ان آن را ترتیب کنند و بعد از ان سلاح و لوازم آن اکمال و بطور کمال اماده دارند خصوصا در این زمان که آمادگی لشکریان بسیار مشکل است و خرج آن هم بے اندازه است ✻

دوازدهم - آنکه یکی از دیگر صفات پادشاه نسب است و لے این صفات ضروری نیست - سبحان الله - آفرین براین دانش - کمال تعجب است که این بزرگوار عالم نادان و فاضل انیهان بیخبر چنین نوشته - از سر حال بیرون نمی نماید ✻

(۱) یا آنکه بکلی نداشته است که چه نوشته و خلاف نوشته ✻

(ب) یا بموجب رسم کلی اسلامیان نوشته که از ابتدا بوده است که غالب سلاطین را نسب هیچ نبوده بعضے غلام بوده اند و برخی از بطن کنیزگان بوده اند و برخی دیگر مردمان بے سر و پا بوده اند و یکایک بر تخت سلطنت نشسته اند و بکلی این امر در نظر کسے قبیح ننموده است ×

(ج) یا آنکه پادشاه عهد و ممدوح خودش را نسب عالی شان نبوده +

و لیکن بیشک نسب بر همه چیز و خصلتے دیگر باید مقدم باشد - در کتابے ملاحظه شد که رسم مرسوم دولت عثمانی در امر جانشینی چنین است که تمام اطفالے که در حرم تولد یابند خواه مادر آنها حره باشد و خواه عبد باشد یکسان اند در درجه و مرتبه و پسر ارشد یعنے نخستین هر که مادر او باشد باید جانشین تخت سلطنت باشد در صورتے که عموئے یا پسر عموئے بزرگتر از او در سن موجود نباشد - چنانچه سلطان عبد المجید را باوجود شش پسر و هشت دختر پسر ارشد جانشین نشد بلکه برادر او سلطان عبد العزیز جانشین او شد - دختران که در حرم زاده باشند آنها را شاهزاده خانم میخوانند و اولاد آنها را آن خطاب نمیخوانند - و از پسران سلطان آنها که جانشین پدر نشده اند و نمے توانند شد باید مناکحت و مزاوجت نکنند یا آنکه درجه و خطاب خود را ترک کنند + پیش از اینها بکلی رسم نبود که سلطان مناکحت کند بلکه با کنیزگان را میخرید یا زنان دیگر بمیل خود آمده در حرم اسے پسر میبردند - القصه اگر ما غور کنیم مے بینیم که این اعمال همه بد و قبیح و خلاف شرع و عقل و اصول تمدن نیک نباشد و مضرات پولتیکیهٔ بسیار دارند +

سیزدهم - آنکه حکایات سلطان ملک شاه و ابو المعالی و منصور ابن نوح و همچنین حکایات عمر عبد العزیز وغیره هنگامیکه از طرفے ظاهر مے سازند خوبی و زبردستی پادشاهان و بزرگان اسلام را از طرفی دیگر ظاهر می سازند

حماقت وجهالت آنهارا ؛

(۱) بیشک مداخلت پادشاه در امور دینیه که کلیسا یا کردید اخلاق باید با مرید پادشاه روزه خودرا بموجب شریعت حضرت [illegible] عیب کننده خلاف عقل و شرع است

(۲) خشم آن پادشاه درچنین مقامات اچنان مرد بزرگوار است که اهل شرع و حاکم شرع بوده [illegible] هم بی‌وسعتی و هم جهل آن پادشاه —

(۳) معذرت آن عالم کامل و فاضل محض با آنکه بیگناه بوده دلالت دارد بر حماقت او که با همان لباس پیش پادشاه آمده آن سخنانی که گفت بیشک از خوف و از روی تملق گفت [illegible] نیز از روی جهل بیشک اگر لباس خودرا پوشیده بوده باشد انسان نشد یا دشنام [illegible] و فرشتگان نام او را در جریده باغیان و مخالفان نمی‌نوشتند. بیشک مکرر رفتن او بخدمت خدای تعالی یعنی نماز او تاخیر شده بوده است در حال آنکه در هیچ زمانی فرشتگان نام او را در زمره باغیان و مخالفین ننوشتند ؛ و نیز از این معلوم میشود که تا بچه اندازه علما و بندگان اسلام با بندل بوده اند یا دنیادار ؛

(۴) جمیع مفاصل را با آن صورت حماقت جاهلانه علاج کردن که چنان طبیب دیوانه دست و پا بسته گشتی [illegible] بایدید معالجه بیمار پادشاه را بکلام [illegible] دشنام زیاد [illegible] خنده [illegible] جهان انگشت حیرت [illegible] اگر [illegible] اگر دکتر [illegible] داکتر [illegible] طبیبه [illegible] دشنام میگفتند و [illegible] معالجه میکردند [illegible] [illegible]

تربیت کنید چرا باید بغیر محتاج باشید و این مبلغهای گزاف را بانها بدهید
که بمعالجه خبط دماغ شما ها را بکنند و شما ها را تربیت کنند و فوج شما ها را طریق جنگ
آموزند و تمام امور ملک و ملت شما ها مداخلت نمایند و در انهدام اساس
ملک و مذهب و دین شما ها سعی کنند و بدین اعمال طفلان شما خنده زنند و استهزا

(۵) نمائیم که پادشاه کون و مکان و مالک الملک لا شریک که او مزاج بسیار
نازک است و اعظم و اکبر صفات او عدل است و عادل حقیقی است بحدی
که اگر در دنیا گوسفند شاخدار بگوسفند بی شاخی آزاری رسانیده باشد
در قیامت باز خواست میکند و سزا میدهد بدرستی بالیقین ندانیم که عمر
عبدالعزیز را عقوبت نماید برای انکه پای گوسفندی بسوراخ پلی
رفته و مجروح شده باشد - آیا نویسندهٔ این حکایت دانسته است که این
عمر پسر عبدالعزیز بود و پدرش مروان پسر حکم پسر یزید پسر حضرت معاویه
بود که جد اعلای او با پسر عم و داماد و خلیفهٔ رسول الله جنگ کرد و پسر
او نبیرهٔ آن رسول را با لب تشنه شهید نمود و دیگر جد و پدرش با دیگر اولاد
آن رسول الله همان سلوک کردند - و هیچ شک نیست که عمر عبدالعزیز
بهترین خلفای بنی امیه بود و در وقت جلوس خود انیقدر کاری که کرد
این بود که منع نمود سب و لعن بر حضرت علی رض را که تا زمان او جاری بود
و بر بنای همین ذلک شریف الموسوی شاعر در مرگ او گفته است شعری
را که انگریزان در تواریخ ترجمه آن را نوشته اند ای پسر عبدالعزیز اگر چشم
انسان با مکر مدعی این است که بر تو گریه کند

"You freed us from the cursing of Ali, and if it be possible you should be freed from it yourself"

(۶) از اینها همه بالاتر این است که بزرگان و علما و فضلا و حکمای ما که خود را عقل

اول پیدا شد این خرافات را آب و تاب بسیار و مفتخر شدے نویسنده آنهارا سرمشق دیگران قرار میدهند که آیندگان و اسلاف شان بر آنها عمل کنند ٭ کمال از موسی است ٭

چهاردهم - آنکه ملوک را همت های بلند است و خلق باید با ایشان در مقام بندگی باشند این مطلب مطلب بسیار عظیم الشانی است و اگر بنده بخواهم مفصلاً بیان کنم باطناب خواهد کشید ٭ باید دانست که بندگی و اطاعت و حرمت و انقیاد و امثال اینها را چندین درجه است ٭

(۱) بندگی خالق و رازق است که بهر حیثیت که ملاحظه کنیم سزاوار بندگی است بحقیقت و اخلاص و ارادت چه او ابتدا خلاق زمین و آسمان است و سزاوار شان و جلال اوست بندگی بعد خود ما را فرداً فرداً خلق فرموده و خلعت حیات پوشانیده و انسان و اشرف مخلوق خود قرار داده و هر روز و هر دم هزارها نعمت و رحمت او بما میرسد که لازم ملزوم زندگی ماست - پس واجب است بر ما بندگی او از این حیثیت هم ٭

(۲) رسول و فرستاده خدا را نیز بچندین لحاظ ما احترام میداریم و اطاعت میکنیم ولے نه بمرتبهٔ خدائی بلکه بمرتبه رسالت و نبوت و بموجب فرمان همان خالق و همان پادشاه علی الاطلاق - بعد از رسول واجب است بر ما اطاعت اولو الامر ولے در اینجا اگر اختلافی بهم رسد با بر سر آن اختلاف بحث نکنیم و بحث بیفائده - بلکه در صورت عدم اختلاف اگر تمام مسلمانان جهان که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله میگویند متفق العقیده باشند که در آیهٔ اتحاد لیکم الله و در آیهٔ مباهله و آیه یوفون بالنذر و آیات متعددهٔ دیگر که در تفسیر حسینی بیان آنها موجود است و همچنین به بسیارے از این قبیل کلمات که رسول الله فرموده دو چیز عظیم را در میان شما بگذارم یکے قرآن خدا دیگر عترت خود است و این ها از هم جدا نیستند و نخواهند شد تا لب حوض

پس هیچ شک و اختلاف نخواهد بود که حضرت علی کرم الله وجهه و اولاد طاهرین او
اولی الامر می‌باشند و معصوم و برگزیده اند و از مرتبهٔ نبوت که گذشت (که فقط
منصب و عهده ایست خاص رسول الله را) همه با رسول الله یک و واحد اند و احترام
اینها بر ما فرض و لازم است بهمان درجه و اندازه که احترام رسول الله است ؛

(۳) بعد از اینها اصحابهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشند و آنها نیز با شأن
هست که خدا و رسول از آنها راضی باشند و هیچ چه خلاف مرضی الله
و رسول او عمل نکرده باشند و اعمال و افعال آنها لله بوده ؛

(۴) علماء و فضلاء و عرفاء و اولیاء دین می‌باشند که اگر براستی و درستی و صداقت
اهل الله باشند و دنیا و علایق دنیا را در واقع و بطور حقیقت ترک کرده
باشند و خیال آنها صرف جمع مال و گرد آوردن مریدان و گمراه کردن عوام
و تملق عوام و حب جاه و بزرگی و لباس و خوراک نیک و اسباب تجمل نباشد
بیشک خاک نعلین آنها را بچشم میکشیم و اگر نعوذ بالله بوی مکر و ریا
و زمانه سازی از آنها بمشام رسد با آنها را هیچ نه شماریم و از مردم باز دار
[illegible] ؛

(۵) [illegible] (سیاست [illegible] که در درجهٔ چهارم بودند) مثل پادشاهان
[illegible] که بسبب عمر و شیخوخیت یا خاندان
[illegible] آنها مستحق بلحاظ پیری
[illegible] تعلق و اتحاد [illegible] و دوست [illegible]
[illegible] از [illegible] یا هم جان و [illegible] هم دو شرط عظیم است که
[illegible] معقول باشند و اگر این دو صفت هم مزید بر آن [illegible]
[illegible] باشند [illegible] والبته تسلیم [illegible]
[illegible] ؛

[illegible] معقول با هم [illegible]

ازین دو صفات اخیر بالکل بے بهره باشد آن وقت در نزد خردمندان
در تحت این شعر سعدی علیه الرحمه واقع میشود - "منعم بمال از کسے بهتر
است - خر ار جل اطلس بپوشد خر است" ظ

پانزدهم یک امر بسیار عظیم دیگر میباشد که بر آن نیز باید بحث و گفتگو نمود که تا این
زمان ذکرے از آن در کتب اهل اسلام نبود و نه محتمل که ضرورت هم ندیده
اند که ذکرے از آن بنمایند - آن این است که بخوبی بر بنده معلوم
نیست که در صورتے که بعد از این همه دلائل و براهین ما مسلم داریم که اولو
الامر مراد بادشاه و حاکم وقت است آیا آرائے اهل اسلام متفقاً
همه ملل و فرق اسلام درین باب چیست و از اقوال و آرائے بزرگان
دین و ملت عموم اهل اسلام چه مستفاد میشود در اینکه این اولو الامر
خاص اهل اسلام باید باشند یا از ملل دیگر هم میشود که حکومت داشته باشند
بر اهل اسلام - این مطلب تا سیزده صد سال در میان اهل اسلام
وجود نداشت و لهذا ضرورتے هم نبود که بر آن بحث شود بلکه تا سال ۱۳۱۴
هم این مطلب در میان نبود - هیچ شکی نیست که در بسیار ممالک و بسیار ریاستها
از ملکها و ریاستهاے جهان همیشه و بخصوص در عصر حاضر مسلمانان بوده و
میباشند حتی در امریکا - مسلمانان امریکا همراه [illegible] ریاست متفقه
نصارا و روسیا و [illegible] در تحت حکومت [illegible] نصارا میباشند
مسلمانان هند اکثرے در تحت حکومت نصارا و بسیارے هم در تحت
حکومت هندوان میباشند - مسلمانان چین و تبت و تاتار و ختا
و سیام و انام وغیره در تحت حکومت [illegible] میباشند و
پیش ازین هم بوده اند - و لیکن این امر [illegible] تا این وقت بکلی
نا معلوم و مبهم است که آیا این مسلمانان مختلف ممالک در رعایاے
مختلف مذاهب غیر از اسلام پادشاه و حاکمی - که بر آنها حکومت دارند

اولوا الامر حقیقی یا مجازی انند بنده را گمان بلکه تا بیک اندازه یقین است
که مسلمانان جز پادشاه و حاکم اسلام یعنی بروفق کتاب و دین خود دیگری
را اولوا الامر نه انند و نمیدانند و از آیه هم چنین مستفاد میشود —
اگرچه فرمانبرداری و انقیاد میکنند و در تحت آن ممالک میباشند
ولیکن این فرمانبرداری و انقیاد بیش از آن فرمانبرداری و انقیاد
مجبوری و معمولی نیست که رعایای ممالک دیگر نسبت در ممالک غیر
مثلاً امروز در ملک هند رعایای تمام اقوام یورپ و امریکا و ترکی و
و ایران و افغانستان و چین و ماچین و حبش و زنگبار میباشند و
قانون سرکار انگریزی بر آنها هم جاری است و مرافعات و مقدمات
خود را در عدالت های انگریزی میبرند با وجود این رعایای دیگر
ممالک اند و انقیاد این ها واقعی و حقیقی نیست بلکه مجبوری و تعبدی است
و از این بالاتر این انقیاد و انقیاد مذهبی نیست و نسبتی به مذهب
نه دارد — چنانچه فرقه رومن کتلیک پوپ روم را رئیس و سالار
مذهب خود میدانند یا از روی حقیقت یا از روی مجاز و بهر حال
منقاد او میباشند و کسی را اختیار نیست که در آن سختی گوید و ایراد می
گیرد — سال گذشته هنگامیکه جنگ واقع شد در میان ترکی و یونان
و سلطان ترک فاتح گشت و مسلمانان هند اظهار مسرت و خوشی نمودند
انگریزان بر سر این امر اعتراض های سختی نمودند که مسلمانان هند
رعایای قیصره هند میباشند چرا باید اظهار خوشی و تبعیت و هوا
خواهی سلطان را کنند و در فتح او که تعلق با امور ملکی و پولتیکل دارد
نه با امور مذهبی — و درین امر کسانی را که خوشامد گو بودند اظهار نمودند
که بموجب حکم قرآنی ملکه انگلستان اولوا الامر است و بر مسلمانان فرض
است اطاعت او و نه اطاعت سلطان ترکی را و ما همه منقاد و دولت خواه

دولت انگلیشیه بپاشیم - بیشک اینها دروغ گفتند و این راے
راے همان چندکس بود و سائر مسلمانان هند را عقیده دیگر است - اینک
بنده راے خود را درین مطلب اہم نیز ظاہر میسازم *

راے بنده ضعیف این است و این مسئله که این مسئله بر چند شق است *

اول - آنکه پادشاه هر ملک و هر مذهبی که باشد باید معقول و در مذهب خود پابند باشد و آنچه خلاف مذهب و شریعت دین اوست بجا نیارد - و بیشک مسلمانان را لازم و واجب است اینجا چراکه غالباً و عموماً این هم برابن جاری شده که بموجب الناس علی دین ملوکهم رعیت پیرو پادشاه و حکومت خود است در هر امرے از امور دین و دنیا *

ثانی - اگر اعمال خانگی پادشاه خلاف شریعت و مذهب باشند ما را با آن کارے نیست تا هنگامیکه فرایض منصبی او بر وفق قانون و ضابطه و بدرستی جاری است و در آنها اختلاف و قصورے واقع نشود *

ثالث - سلطان و حکومت هر زمان و هر ملک هرکه و بهر طوریکه باشد فرض است اطاعت او چنانچه ما شنیده ایم که رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم فخر نمود که در زمان نوشیروان عادل پیدا شده و هر چند این دلالت نمی کند براین که رسول الله صلعم نیز تابع احکام نوشیروان بود و شکے نیست که نبود و لے معلوم میشود که احترام هر پادشاهی که ما رعیت او باشیم لازم است والبته شرط آن معدلت است - و هم باید دانست که انقیاد پادشاه ملک فقط در امور ملکی و سیاسی است نه در امور دینی و مذهبی و احترام او نیز محض براے صفات و خصال حمیده و پسندیده او باید باشد *

رابع - سلاطین اسلام را بیشک باید مسلمانان احترام نمایند محض براے اینکه رؤساے اسلام هستند و اگر براعداے خود مظفر شوند بیشک

فرض است بر مسلمانان که خوشی نمایند و آنها را مبارکبادی گویند*

خامس۔ انگریزان میگویند که ارادہ مسلمانان ہند باید ہمین بر امور ملکیہ برٹنیکیہ باشد۔ یعنے اگر سلطان اسلام با قومی جنگ نمودہ فاتح شد که آن دوست ما باشند رعیت ما نیز باید بلحاظ اطاعت و انقیاد ما خوشی نکنند۔

درین مقام چند چیز را باید ملاحظہ و غور نمود*

(۱) اینکہ چنین واقعہ شاید قرنی یا صد سالی واقع شود و شاید که اگر قومے از فضا تعدی کند بر مسلمانان در ممالک آنها فتنہ انگیزی نماید گاہے چنین واقعہ رخ نداد*

(۲) اینکہ در این وقت یعنے در جنگ ترکی و یونان هم که واقع شد بیشک مسلمانان را ارادہ و فعل ہیچ پولیٹکل نبود و در آن ہیچ احتمال پولیٹکل نمیرفت و مسلمانان ہند ابداً در عالم پولیٹکل نبودند و نمیستند جز آنکہ اخبار نویسان و افسران انگریز ندانستہ و نفہمیدہ بلکہ از خوف بر مسلمانان ایراد گرفتند و بیشک مسلمانان را ہشیار کردند*

(۳) اینکہ پراگندگی مسلمانان حدود شمال و مغرب ہند ہیچ جہ من الوجوہ نسبت ارتباطی بہ فتحمندی سلطان ترکی نداشت*

(۴) اینکہ نزد بندہ معلوم است نہ بر ہیچ افسر انگریزی که آیا مسلمانان ہند یعنے آنها که سنی میباشند سلطان ترکی را چہ لحاظ احترام میکنند اگر او را خلیفۃ اللہ میدانند از حیثیت و رہگذر مذہب بکلی خلاف است مداخلت انگریزان و علاج آن غیر ممکن است۔ احتمال کلی میرود که بزرگان و علما و فضلائے آنها سلطان را خلیفہ نمیدانند و نالغا عوام الناس را این عقیدہ است۔ مع ذالک باید از تمام علما و بزرگان آنها دریافت شود۔ اگر سر سید احمد خان چیزے

تاکنون معلوم نیست که سر سید از کدام فرقهٔ اهل اسلام بود و تمام اهل اسلام هند مخالف عقاید
و خیالات سر سید می باشند و از قراریکه چند روز پیشتر شخصی بیان می کرد و گویا خود نیز پیرو سر سید
بود آن بزرگوار قائل معجزات پیغمبران نبوده است به این دلیل که هرچه خلاف فطرت باشد نباید
قبول کرد- (۵۱) آنکه اگر یونانیان فاتح شده بودند بیشک تمام نصارای جهان و خصوصاً انگریزان
خوش می شدند و این حال بالطبع درمیان هر ملتے در جهان وجود دارد و ضرور است که درمیان
اهل اسلام نیز وجود داشته باشد- و اگر مسلمانان را حمیت ملتی و همدردی قومی نباشد انسان
نیستند و این حال نباید منحصر به سنی یا به شیعه باشد بلکه تمام اهل اسلام در روی صفحهٔ ارض باید
در هر مقام و واقعه چه جنگ و چه صلح چه قحطی و غلا و چه مصیبت ابتلا و چه ظفر و چه شکست و چه وباد
طاعون وغیره وغیره حمیت و همدردی خود را نسبت بهم مذهبیان خود ظاهر سازند- به موجب
قول و در واقع فرمان واجب الاذعان خدای تعالی مسلمانان جهان همه برادران استند
و اگر رشتهٔ اخوت بگسلد نامی از اسلام باقی نه خواهد ماند و رشتهٔ اخوت همین حمیت و همدردی
است و بس-

مختصر این مطول این است که باوجود این دلائل و براهین که هیچکس نمی تواند یکے را
رد کند و معلوم نمی شود که دیگرے دلائلے قوی تر از اینها آرد در اثبات بودن پادشاه
اولوالامر و رد و بطلان این دلائل هرچه رای تمام مسلمانان جهان بوده باشد بالاجتماع یا رای شیعه جدا و
رای سنی و فرق دیگر جدا جدا رای بندهٔ حقیر بالانفراد این است که باوجود آن شرایطے
که در همه کتب مندرج است هیچ پادشاهے نمی تواند اولوالامر باشد و از امکان خارج است-
البته آنچه بنده اطلاع دارم از اهل ایران و عقاید آنها که اهل تشیع می باشند اگرچه پادشاه را
بظاهر ظل الله یا خلیفة الله و امثال اینها می خوانند این کلمات نیز مثل دیگر القاب و الفاظ حشو و
زاید است مانند جمشید جاه و فریدون دستگاه و آسمان پایگاه و فلک خرگاه و امثال اینها
ولی بحقیقت نه ظل الله است و نه خلیفة الله بلکه علمای اهل تشیع سلاطین و حکومتهای خود را
ظلمه می خوانند- و علی کل حال اولوالامر از هم مستثنی الطائفه است که بر وفق عقیدهٔ ما تکمیل که موفق
عقیده که تمام مسلمانان جهان بوجود آنها قایم است و اینها با قرآن توامان اند تا نام اسلام در جهان

باقی است و تا امکانیکه نفخهٔ صور بدمد اوّل ایشان علی مرتضی است علیه السلام و آخر ایشان حضرت مهدی است که به اعتقاد ہمه درین وقت حیّ و قایم است و فیض او بجهانیان ہمی رسد - درغیبت امام علما را مت اند و چون ملکرانی کار و منصب علما نیست و از عهده بر نمی توانند آمد لهذا پادشاه یا حاکم و حکومتی درکار است بجهت نظام و جریان احکام الٰہی وغیره - پس درین صورت و ہر صورت دیگری که آید موجب اختلاف ہیچ فرقهٔ نمی شود و ہر دو شیعه و سنّی در ہر ملکے که باشند و پادشاه آنها ہر مذہبے و ہر عقیدهٔ از اہل اسلام که می خواہد باشد این است که پادشاه در وقت تاج گزاری بدست یکی از علمای عالی شان باید تاج بر سر گذارد و بر قرآن سوگند خورد که آنچه می کند بر وفق احکام خدا و رسول کند و از آن انحراف نورزد یعنی فقط در امور ملکرانی و سیاست - پس در مجالس شورای ملکی بعضی از اجزا علما نیز باشند که در مشاورت و جریان و ایجاد قوانین آنها نیز شریک باشند و آرای خود را ظاہر سازند چرا که دین و دولت توامان ہستند - دراین امر ہفتاد و دو ملت اسلام ہمه متفق اند یعنی سبب خلاف و خصومتی باہم ندارند و بی نهایت سهل است - این مطلب در جاے دیگر مشروحاً بیان خواہد شد +

شرح اُصول اسلام

سابقاً عرض شد که اُصول ہر چند درجه و قسم اند و بعضی از آنها در درجهٔ اوّل واقع اند و بمنزلهٔ اعضای رئیسه اند در وجود انسان که اگر خللی بر یکے وارد آید زیست انسان غیر ممکن است یا در صورت امکان بکلی ناقص و بیکار است - ازین اصول آنچه بنظر بنده می آید یک چند را عرض می کنم و امید دارم که مسلمانان به غور ملاحظه فرمایند -

اوّل - قل انما انا بشر مثلکم - بنده بخوبی نمی دانم که اہل اسلام عموماً چه اعتقاد دارند و مفسّرین عموماً و متفقاً یا خصوصاً و مختلفاً چه نوشته اند و چه عقیده اختیار کرده اند دراین آیه - آنچه رائے و اختیار بندهٔ ضعیف سید الشّرفا است این است - ہر چند که بنده ہم چنانکه تمام اہل اسلام و مانند تمام اہل اسلام منکر این نیستم که شان و مرتبه رسول الله صلی الله علیه و سلم نعوذ بالله فوق شان و مرتبه ماسوا الله است و خود خدا تعالی فرموده است لولاک لما [illegible]

لما خلقت الافلاک" و نیز خدا تعالی چندین چیز د قواعد د احکام را خاص فرموده النبی اولی بالمومنین من انفسهم مع ذلک حکم می فرماید اورا که بگو ای محمد که من هم بشری هستم مانند شما جز آنکه من رسول خدا می باشم بسوے شما ها- پس هیچ مراد دیگری نیست درین کلام و مفهوم نمی شود ازین کلام جز آنکه رسول الله نیز در اطاعت و بندگی خالق و پادشاه حقیقی و مالک دنیا و آخرت با دیگران یکسان است و همچنان در تحت احکام الٰهی واقع است که سائر ناس واقع اند- حالا غرض بنده مختصرا همین است که اگر مسلم داریم و پیروی خیالات و عقاید دیگر مسلمانان را بکنیم که پادشاه اولو الامر است مع ذلک اعتقاد ما نیست که پادشاه را آن اختیار است که صاحب اخلاق جلالی و اخلاق محسنی اورا داده اند و برای او جائز شمرده اند- آنچه اینها برای پادشاه جائز شمرده اند و می گویند" در هیچ امر محل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد" ما خلاف شرع میدانیم و آنچه ما میدانیم همت پادشاهان بر فعل و پیروی آنها مصروف و محدود است اگر نعوذ بالله از رسول الله هم صادر می شد بیشک ما خلاف شرع میدانستیم هر چند که او خود شارع بود- حالا برائے مثال ما فرض میکنیم که پادشاہے خون بیگناهی را ریخت- یا زن و دختر شهر دلی را حسینه یافت و برخلاف مرضی او و کسان او او را بزور گرفت یا دولت بسیاری د... از و بزور گرفت آیا این افعال جائز است و پادشاه مسلمانان درین امر مجاز است؟ بنده ابدا مجاز نمی دانم-

دوم اولو الامر منکم- ذکر این مطلب مفصلا شد- و لیکن این لفظ اولو الامر را دامن وسیع است و معنی آن محتوی است بر سلسله و بر فرق مختلفه چه از حیثیت امور دینیه و از حیثیت امور ملکیه و سیاسیه- پس چون پادشاه اولو الامر شد و سرچشمه عدل و نصفت و قانون گشت هر شخصی که جاری می کنند آن قانون و احکام پادشاه است اولو الامر است یعنی فراش یا جوان پولیس هم اولو الامر است و شرط آن همین است که چون این کس بطلب کسی میرود که او را به محکمه قضا حاضر سازد نوشته در دست داشته باشد از حاکمی که آن حکم بالطلب ... آن کس یا آن ... بمحکمه قضا حاضر شوند سرد ... در ... جای ... یعنی چنین نباشد که در ... آن اشخاص رفته ... را بجبر ... از ... بالا ...

دست به گریبان آنها زده یا بچوب و چماق اورا بزنند و بدشنام و سخنان ناهنجار آنها را
کشیده به بیرد ولی در راه چند قران یا روپیه بگیرد و آنها را رها کند- یا اگر آنها را به نزد جامه
دار دیا قلعه دار یا داروغه یا کوتوال یا فراشباشی و امثال اینها ببرد این افسران و عهده
داران آن اشخاص را بزنند و مبلغی از آنها بگیرند و در جیب خود اندازند بدون آنکه دریافت
حال آنها بشود و اگر بر وفق قانون مجرم هستند سزا دهند یا جریمانه کنند و اگر زری بگیرند
بطور جریمانه در خزانهٔ حکومت داخل نمایند+

سوم- وشاورهم فی الامر- ما تشاور من قوم الا هدیهم الله الی
رشد امورهم- والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوٰة وامرهم
شوریٰ بینهم ومما رزقناهم ینفقون- باید دانست که هیچیک از مصنفین ما که کتابی
در اخلاق نوشته اند متعرض این اصول اسلام یعنی اعظم ارکین و اصول اسلام نشده اند-
و اگر هم متعرض شده اند فقط نوشته اند که پادشاه را باید با ارکین دولت خود علماء و حکماء ر
مشاورت کند و بس- صاحب کتاب اخلاق جلالی که آن کتاب را پر ساخته است از
خرافات بی‌معنی و الفاظ مغلقه و محض اظهار فضل و کمال خود را نموده بهیچ وجه من الوجوه
ذکری از مشاورت و چگونگی آن نه نموده- ولیکن در حاشیهٔ آن کتاب در مطلب دیگر
نوشته "و ملوک فارس را قاعده آن بود که هرگز صحبت ایشان از حکماء و فضلاء خالی نبودے
و هیچ حکم بے مشورت ایشان نه کردندے و ازین جهت بود که بناے سلطنت بر عدالت
و راستی نهاده بودند و مملکت ایشان چهار هزار سال کشید" ولیکن ازهمین فقرهٔ مذکوره
معلوم می شود که این کار را اتفاقاً می کرده اند و ابداً در آن لزومی نمی دیده اند- مع ذلک
این هم معلوم می شود که بزرگان ما این قدر دانسته اند و می فهمند که اگر بناے سلطنت
بر مشاورت باشد هر چند بنام باشد سلطنت را دوام و بقاے می باشد- سلاطین اسلام
را که این بزرگواران ظل الله و عقل کل می دانسته اند ابداً بهیچ وجه در مشاورت اینها ضروری
نمی دیده اند بلکه شان آنها را اجل از آن می دانسته اند که با کسی مشاورت کنند و پادشاهان
ما خود عار دانسته اند از مشاورت با کسی- چنانچه در همین روز در ایران و ترکی و افغانستان

وتمام ممالک مسلمانان نیز ہمین حال ملاحظہ می شود وحیدر آباد نمونہ خوبی است از حالت تمام اہل اسلام۔ چونکہ دیگران در این فقرہ اہمیتی ندیدہ اند وچیزے نہ نوشتہ اند بندہ مختصرے می نویسم۔ ابتدا باید ملاحظہ نمود کہ این حکم وہدایت بچنان پیغمبر برگزیدہ دال است بر اہمیت مشاورت کہ حتی رسول خدا را ہم ضرور بود با دیگران از اصحاب خود مشاورت فرماید در امور زیرا کہ نظام بشریت بیشک دو رائے بہتر از یک رائے است ومحتمل کہ بدون مشاورت چنانچہ باید وشاید اساس اسلام قوی نمی شد ودران معارک وغزوات مسلمانان فاتح نمی گشتند وامور اہل اسلام چنانچہ باید صورت انجام واصلاح نمی پذیرفت۔ ودر آیۂ اخیر کہ بدنبال صلوٰۃ امر شوری کہ واقع شدہ است معلوم می شود کہ مرتبۂ شوری از نماز کمتر نیست ودر آن یک صورت عبادت ہم ہست ویک صورت سیاسی ہم می باشد۔ ولہذا اہمیت آن از نماز ہم بیش است زیرا کہ نماز محض عبادت است وبہ نماز وابستہ وموقوف نیست اساس وقوام ودوام وانتظام اسلام برخلاف مشاورت کہ این ہمہ فوائد دران ہست۔ ولیکن باید دانست کہ این امر مشاورت چنانچہ از تواریخ معلوم می شود خاصۂ اسلام نبودہ وآغاز نشدہ ہمچنانکہ بعضی از جہال ما گمان می کنند بلکہ از ابتدائے جہان بودہ است ودر میان ہمہ اقوام عظیمۂ عالم مثل یونانیان ورومیان وایرانیان وہندیان وغیرہ۔ اما چنین معلوم می شود کہ مشاورت آن ازمنہ نیز چون مشاورت زمانۂ اسلامیان وغیرہ واقعی بودہ وحکماء ووزراء محض برائے نام در حاشیۂ بساط سلاطین بودہ اند واز پادشاہان خود خائف بودہ اند وابداً قدرت آن را نہ داشتہ اند کہ آزادانہ رای خود را اظہار سازند یا اینکہ اہل غرض ودنیادار بودہ اند وتملق وخوشامد گوئی می کردہ اند۔ ومختصر از کتاب کلیلہ ودمنہ ودیگر کتب معلوم میشود کہ ہنجہزار سال پیشتر ہم حالت مردمان مشرق زمین بعینہ وطابق النعل بالنعل ہمان بودہ است کہ امروز است وابداً تغیر وتبدیلی ہم نہ رسانیدہ جز لباس وخوراک وبعضی وضعہائے عالیہ ظاہریہ کہ از مردم فرنگ اخذ کردہ اند وآن ہم مثال پر طاوس است در بر زاغ وحرام وفضول است در صحن باغ۔ ولی کمال تعجب وافسوس است کہ امروز ہم وضع ناہنجار جاہلانۂ ابلہانۂ قدیم را از دست نمی دہند ووضع بہتری اختیار نمی کنند۔

از وضع مشاورت مسلمانان اول که بخوبی آگاه نیستیم و اگر دیگران آگاه باشند
بنده نیستم همین قدر هست که مشاورتی میکردند. شکی نیست و یقین است که مشاورت آن
زمان بر وفق هیچ ضابطه نبوده و اگر ضابطه برای آن مقرر کرده بودند البته در کتب ماضی مستند تو
یک مشاورت عظیم الشان شد در اسلام یعنی اعظم مشاورتهای اسلام بود که بر تمام مسلمانان
جهان کم و کیف آن معلوم است و بعوض آنکه از آن مشاورت اساس اسلام استوار و مستحکم شود
از همان زمان روی به سستی و تباهی و انحطاط نهاد. بزرگان ما که در این وقت همه از وضع
جهان و جهانداری دیگران آگاهند و کم و بیش همه در جد و جهد اند که پیروی و تقلید از دیگران
کنند و از امکان خارج می نماید اگر اندکی غور فرمایند بر آنها معلوم می شود صدق کلام بیغرضانه
بنده. مثال حالت اسلام مثال درختی است که از ابتدای جوانی از یک گوشه آن کرمی
شروع کرد بخوردن ریشه یا ساق آن و پیوسته بهمان اندازه که آن درخت قوی و تنومند میشد
آن خوردن هم در ساق آن زیاده و بهمین ترتیب شد تا اینکه کار بجایی کشید که تنه آن درخت در
بسیار قوی شد و شاخهای آن پهن گشت و فضای بسیاری را احاطه نمود و سر آن
بر فلک رسید و همه کس چنین می بیند و چنین می پندارد و حال آن که ریشه و ساق آن بالتمام
تباه و پوسیده و کرم خورده شد. پس از هر طرفی شاخی از آن خشک و قطع گشت تا آن که
حالت آن به اینجا رسید که امروز ما همه بچشم می بینیم ولیکن خدای تعالی چشم بینا دهد و ما را همه از
خواب غفلت بیدار کند که بچشم ببینیم و به فهم درک نمائیم +

اکنون بنده بیان می کنم که این خرابی از کجا شد و باعث آن چه بود - ولیکن امید دارم
که احدی از اهل اسلام شیعه یا سنی یا فرقه دیگری خیال نه کنند که غرض بنده بحث بر خلافت است
و حال آنکه بنده از جمله کسانی هستم که گاهی بحث بر خلافت نخواهم کرد بلکه غرض بنده بحث در
مشاورت است - در این زمان [illegible] در ملک هند اکثری از علماء
و بزرگان و صاحبان دولت [illegible] و سرمایه داران در انجمنی - یا سیتی -
یا کلبی برای یک غرض خاص [illegible] مسجد و مقبره - یا برای اشاعت
علم - یا برای اشاعت دین [illegible] مشاورت می کنند

واز وضع مشاورت بیش وکم آگاهند واین وضع را نیز البته از انگریزان اخذ ونقل کرده اند۔ قاعده این است که ده کس یا صد کس اجزائے انجمنی می شوند ویک شخص را کرسی نشین وصدر قرار می دهند از میان خود که بمنزلهٔ حاکم باشد دران مجلس وبرائے امور متعلقهٔ آن مجلس ولی در واقع هیچ اختیار نیست او را بیش از دیگران۔ البته دراین انجمن ضابطه هم ابتدا قرار داده اند۔ یک شخص سکرتری یا مهتمم آن مجلس می شود که بامضا واجازت این مجلس امور را جاری میدارد وصورت انجام دهد۔ سکرتری بر کاغذی می نویسد که اجزائے مجلس دراین اجلاس چند کس وکدام اشخاص حاضر بودند۔ کدام یک از آنها فلان مطلب را تحریک نمود یعنی ذکر نمود ورائے خود را در آن ظاهر ساخت وکدام شخص او را تائید نمود۔ وبالجمله آنچه واقع شده باشد در آن مجلس درج می شود وهمه بروفق آن ضابطه۔ ولیکن این هم قاعده است که در امور بسیار راهمه یک جلسهٔ عام ابتدا مقرر می شود که به موجب آرائے عموم خلق آن عمارت را اساس می نهند یعنی آن انجمن را برپا می کنند وآن ضابطه را نیز چنان صورت تشکیل میدهند که به موجب امضا واتفاق همهٔ خلق باشد۔ مثلاً کرسی نشین چگونه انتخاب شود واستقرار یابد۔ اختیارات او چیست۔ مدت کرسی نشینی او چند است یا چند سال است۔ اگر او بمیرد یا بیمار شود یا استعفا دهد چگونه دیگری را بجائے او بنشانند۔ آن مجلس را چه اختیار است۔ فرائض اجزائے آن مجلس چیست۔ در هر اجلاس چند کس باید بنشینند واز چند کس کمتر نباشند۔ این مجلس با این اجزا تا چند مدت باید برقرار باشند۔ وبالجمله ممکن است که صد فقره یا پنجصد فقره درج باشد در آن ضابطهٔ آن انجمن که بروفق آن فقرات باید عمل شود۔

آنچه ما مسلمانان همه میدانیم که دران ابداً کسی را انکارے نیست این است که فوراً بعد از وفات رسول الله جمعی از مهاجر وانصار در جائے جمع شدند وبحث نمودند بر سر استحقاق فرقهٔ خود بر مسند خلافت۔ مهاجرین به این حجت متمسک بودند که از خانمان خود دست برداشته با رسول الله همراهی کرده بودند وانصار به این حجت متمسک که در همهٔ معارک وغزوات ونفیر ها رسول الله را یاری کرده بودند۔ درین بین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه وحضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد شدند حضرت فاروق قطع کلام دیگران نموده آنچه از رسول الله شنیده بود در حق صدیق بیان کرد ودست ابوبکر را گرفته بیعت نمود ودیگران خاموش ماندند۔ ولیکن این هم معلوم میشود که

حضرت علی مرتضی کرم الله وجه تشریف نداشتند در آن مجلس و در آن مشاورت شامل و شریک نبودند - در باقی واقعات صدق و کذب را خدا علیم است - واقعات دیگر خواه همه صدق باشند خواه همه کذب و خواه مخلوط و ممزوج از صدق و کذب ما را با آنها گفتگو و بحثی نیست - اما بحث ما بر آن مشاورت و طریق آن است و چنین معلوم می شود که چنا نقص در آن بود که کسی بر آنها ملتفت نه شد در آن وقت و در بین این یک هزار و سه صد سال و تا امروز هم ابداً کسی ملتفت نشده و نخواهد شد بعد ازین و بشک اگر آن نقائص نبود امروز اهل اسلام با نکبت و ذلت گرفتار نبودند و تمام صفحهٔ ارض در قبضهٔ مسلمانان بود +

(۱) چون مسلمانان بر آن اند که بنائے خلافت بر وصایت نبود بلکه بر شورا و اجماع بود بایستی برای این کار نیز ضابطه مقرر شده باشد یا در قران مجید یا در حدیث و از رسول الله کیفیت و دستور العمل آن رسیده باشد همچنانکه طریق نماز و روزه و حج و زکوة و مناکحت و طلاق و میراث و تمام سائر امور دینیه و دنیویهٔ این امت را رسول الله کما کان و بطور کمال بیان فرمود و کتابهائے عظیم و ضخیم از آنها نمودند +

(۲) بایستی که از برائے امر خلافت و انتخاب خلیفه و حدود و اختیارات خلیفه و صورت اجتماع خلق و وضع مشاورت و دیگر ملازمات آن ضابطه قرار دهند و اقلاً دستخط پنجاه هزار از روسائے اسلام را بر آن ثبت نمایند که مدام بر آن عمل شود و سر موئی خلاف آن نه شود - اگر چه کسی نخواهد گفت ولی اگر بگوید که مسلمانان مجاز نبودند چنین ضابطه را صورت دهند جواب گوئیم قباحت در آن چه بود - اگر مسلمانان مجاز بودند بر انتخاب خلیفه چرا نباید مجاز باشند در تشکیل ضابطه هم + ما می بینیم که در زمان خلفائے بنی عباس و خصوصاً زمان هارون الرشید که علم [illegible] شائع شده بود در میان مسلمانان و بحکم خلیفه سنن رسول الله را جمع آوری نمودند [illegible] ابداً امر مشاورت را متعرض نشدند و ضابطه برائے آن قرار ندادند [illegible] مسلمانان آن زمان هم مانند مسلمانان این زمان بودند که دامن خیال آنها [illegible] کنند در واقع ما باید بگوئیم مسلمانان انزمان مانند پدران خود باشند [illegible] و بر همین حال خواهند ماند مدام و همیشه - یا از چگونه امور بے پروا بوده اند [illegible]

نمی دیده اند نوشته اند که ابتداء مسلمانان تاریخ ماه و سنه نبود در تاریخ عجایب البلدان
در سبب وضع تاریخ هجری نوشته که ابی موسی اشعری که حاکم یمن بود در زمان خلافت عمرؓ
نامه نوشت که از جانب شما مکاتیب که به من صدور می نماید تاریخش معلوم نمی شود - پس حضرت
عمرؓ با اصحاب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام بجهت وضع تاریخ مشوره نمود " " "
پس این عقدهٔ مالاینحل را مرقوم ساخت به امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه فرستادند
الخ - در غیاث اللغات شرح آن مفصلاً بیان شده - بنده عرض می کند که اگر یکے از مسلمانان
در آغاز خلافت خلیفهٔ اوّل یا خلیفهٔ ثانی این عقدهٔ مالاینحل نیز که اعظم عقده های مالاینحل اسلامیان
بود اظهارے نموده بود و بخدمت یکے از خلفاے مذکورهٔ بالا و آن را نزد علی مرتضی رضی الله عنه
میفرستادند بیشک آن حضرت ضابطهٔ نیکی برای این امر عظیم صورت میداد چنانچه صرف و نحو
عرب را هم که از آن کمر دریا عالم پیدا شدند و خواهند شد که حقیقت قرآن و حدیث و عبارت
و معانی کلام عرب و مذهب خود را دانستند و خواهند دانست ابتدا آن حلال عقده های مالاینحل
بانی و باعث گشت - دلیل از همین ذکر نمودن و وضع نمودن تاریخ و مشاورت بجهت وضع تاریخ
تمام کیفیات و حالات حکومت و حکمرانی و تمدن آن زمان برخردمند معلوم می شود - و این
امر را تا همین دم مجلس ندانسته و نمی داند و نخواهد دانست و همچنین فواید بیحد و بے حساب آن را
ترکان عثمانی بیش از چهار صد سال است که در یورپ می باشند و تمام این مدت را به نصارا
سروکار و داد و ستد و آمد و شد و جنگ و جدال داشته و هنوز این امر را نه دانسته اند
و چنین اصولی برائے خود قرار نداده اند - شاه کج کلاه ایران سه مرّه به یورپ رفت و باز آمد
و سبب تغیر لباس زنان ایران شد و سے سبب وضع اصول نشد در ملک خود - ریاست دکن
با آنکه یکصد و پنجاه سال است با نصارا سروکار و آمد و شد دارد و هنوز هر دم آن از این امر با
اطلاع نیستند - بلکه نواب محسن الملک که آوازهٔ او بچهار گوشهٔ عالم رسیده و اسپیچ های او در تمام
اخبارها و رسالها طبع شده هنگامیکه بنده او را گفتم که اسپیچ های جناب متضمن هر گونه غلطی می باشد جز این مطلب
و در حیدرآباد یک مجلس شوریٰ لازم است در جواب گفت در حیدرآباد کدام کس این مطالب را فهم می کند -
گفتم خدا گواه است که تو خود ابداً از این مطلب خبر نداری اگر خبر داری نفسانیت خود غرضی تو مانع است که ذکرے

ادان کیتی زیرا که این امر اول از همه دیگر فوائد عظیمه مستتری است قوی واستوار در راه خودسری و خودرائی عهده داران هر ریاستے از ریاستهای عالم خواه عیسوی باشد خواه اسلامی فی الحقیقت در این امر خاص تمام اہل ایشیا یکسان اند سوائے جاپان و در ہند ریاست میسور اگرچه میسور هم بر وفق اراده بنده نیست مع ذلک بهتر از دیگر ریاستہائے ہندی است +

(۳) اگر در آغاز اسلام چنین ضابطہ را صورت وجود میداند گاہی بر سر خلافت گفتگو و تنازع نمی شد۔ یا خلیفه بموجب اجماع انتخاب می شد۔ یا به موجب انتخاب کردن یک خلیفه جانشین خود را۔ در این صورت برای خلافت معاویه با علیؑ در تنازع نبود و نیز یزید با حسینؑ۔ و دیگران با دیگران۔ اگر برای این خلافت نبود آنهمه گوینده اشہد ان محمد رسول اللہ جمع نمی شدند برائے قتل نبیرۂ آن رسول اللہؐ و طفل شیرخوارهٔ او را تیر به گلو نمی زدند و دختر زادگان آن رسول اللہ را شهر بشهر نمی گردانید و خواہش کنیزی آنها را نمی کردند +

"تف بر این دنیای دون که بهر این تیاد و آن | مصطفا باشد رسول و تشنه پور مصطفا
ماتم او را گفت خاتون قیامت بی پدر | جد او را خواند محبوب آہی بے حیا"

و اگر این چنان خلیفه مقرر می شد تا امروز بر یک دستوره جاری بود و محتمل که خلیفه هم عرب بود و از خاندان قریش۔ و از همه بالاتر خلیفه رسول اللہ در نزد همه اہل اسلام محترم بود و کسی را مجال آن نبود که از خلیفه بد گوید و یکے را سب کند و مانند علی مرتضی پسر عم و داماد و جانشین رسول اللہ را از بالائے منبر سب کنند سالہائے دراز و احدی را از خدا و رسول خدا و لحاظ ذوی القربای او پروائے نباشد۔

(۴) و نیز اگر ضابطہ بود از برائے مشاورت و کارہا همه بر وفق مشاورت می شد هیچ شکی نیست که بسیارے از مسلمانان هم بودند که رائے نمی دادند در چنین امر عظیمی (اگرچه در کلیات آن اطلاً و جزئیات و تفصیلات آن) که فرزند رسول اللہ را مع برادران و فرزندان حتے طفل صغیر شش ماہہ او بالب تشنه بکشند و عیال و اطفال او را بر شتران برهنه نشانند و اینا کنند و شهر بشهر بگردانند و تا قیامت داغ بدنامی بر اسلام و اہل اسلام بنهند۔

بالجمله این مشاورت که نفظر درست نمی آید۔ مع ذالک تا ہنگامیکه پای خلافت درمیان

بود بازتا یک اندازه کار مسلمانان بخوبی میگذشت و مشاورت هم بهر نحوے که بود می شد و
و هزارها شهر و بلاد را مسلمانان فتح نمودند و باز از اسلام و شرایع اسلام و قرآن نامی بود۔
ولیکن از آن زمان که لباس خلافت بلباس سلطنت مبدّل شد هر چه خطاب آن شخص بود
خلیفه یا اولوالامر یا حاکم یا پادشاه یا امیرالمؤمنین یا سلطان بکلّی قرآن و شرع بر طاق نسیان
نهاده شد۔ بنوبت هزارها خاندان در شام و بغداد و اسپین و مصر و یمن و عمّان و عراق و
ایران و ترکستان و فارس و خوارزم و خراسان و غزنین و هندوستان و سند و گجرات
و بنگاله و اوده و دکن و کرناتک و زنگبار و جاهاے دیگر سلطنت و حکومت راندند که بسیارے
را شخص اوّل آن خاندان یا غلام ترک یا حبشی و رومی بوده یا چاکر پست دیگری بوده یا راهزنے
بوده یا مالک و مولائے خود را کشته بجای او نشسته یا برادر و برادرزاده و عمو و خالو و
اقربای دیگر خود را که شاید دعوی دار بوده اند و خود را احق تخت سلطنت و حکومت می پنداشته اند
گردن زده یا زهر خورانیده یا چشم بر کنده تا آنکه خود را استقلال داده بود۔ ولیکن هیچ یکی پس از
این خاندانها از صد یا صد و پنجاه یا نهایت دو صد سال زیاده دوام و بقا نداشت و بسیارے
ازین هم بسیار کمتر۔ و این ها پیوسته با یکدیگر در تنازع و جدال و قتال بودند و یکے بر دیگری
غالب آمده ملک او را بگرفت و خاندان او را منقرض ساخت و خود خاندانی و اساس سلطنت
جدیدے نهاد +

ملخّص کلام این است که گاهی در میان اهل اسلام اصولے به این نحو که بنده عرض می کنم
و در مدّ نظر دارم نبوده خواه آن بر وفق شرع باشد خواه بر وفق عُرف و خواه بر وفق هر دو۔
بر اکثرے از مسلمانان کم و زیاد معلوم است حالت سلاطین اسلام و اعمال و افعال آنها
اگرچه تمام آن اعمال و افعال را بچشم هنر و در لباس هنری بینند و ابداً به نزد آنها این امور
و اعمال قبیح نمی نمایند۔ مثلاً هارون الرشید غلامے کودن را بحکومت مصر معیّن نمود بیشک
اکثرے از اهل اسلام این عمل را از جمله اعمال حمیده می شمارند یا یک نسبت ابلهانه دیگرے
بآن می دهند مثل آنکه مملکت وسیع داشت چه پروا بود او را بیشک نزد شرع و عقل و دانشمندان
جهان تا قیامت عمل بسیار قبیحی بود این عمل و خلاف ملکرانی و تمدّن۔ محمود غزنوی چندین مرتبه

به هند آمد و خون بسیاری را ریخت و جمعی از بندگان خدا را اسیر نمود و یغمائی کرده برفت و مانند هند ملکی را از دست بداد. و دیگری فقط یکصد سال پس از مرگش او را در خواب دیدند که چشمانش نگران بود اگرچه ملکش در دست دیگران بود. تیمور لنگ کها بندگان خدا را بیدریغ بکشت و ملکها را تباه و پایمال ساخت محض به نادانی و خلاف وضع جهانبانی و تمدن و ملکرانی. در کتابچه که طفل بنده می خواند و تحصیل هزارها طفل مسلمانان دیگر میجویند و در پنجاب طبع نمودند بطور اتفاق بنده ملاحظه نمودم که چند صفحه از تزک جهانگیری در آن درج است که هم عبارةً پوچ است و هم مطلباً. برای آنکه خردمندان ما غور فرمایند و خود انصاف دهند که آیا وضع تمدن و ملکرانی به این نحو نیک است یا بد فقرات چندی را از آن نقل میکنیم. اگرچه خردمندان قدیمی پیش و جدیدی قشن هند بخوبی از تواریخ ملک خود و بلا اطلاع استند دلی میخواهم که به موجب خیالات و تحریرات بنده ملاحظه نمایند.

"بعد از جلوس اولین حکمی که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود. که اگر متصدیان مهمات دار العدالت در داد خواهی و غور رسی ستم رسیدگان و مظلومان اهمال و مداهنه ورزند آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان کردند تا صدائے آن باعث آگاهی گردد. وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سی گز مشتمل بر شصت زنگ. وزن آن چهار من هندوستانی که سی و دو من عراق بوده باشد. یک سرش را بر کنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساختند و دیگر را تا کناره دریا برده بر میل سنگین که نصب شده محکم ساختند." تأمل باید کرد که این چه تدبیر نیکی و اندیشه خردمندانه است برای معدلت و دادرسی دادخواهان. "دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته باشند. این احکام را دستور العمل سازند .... چهارم شراب و [illegible] آنچه از قسم مسکرات مضیه باشد نسازند و نه فروشند با آنکه خود بخوردن شراب ارتکاب می نمایم و از هژده سالگی تا حال که عمر من به سی و هشت رسیده همیشه مداومت به آن کرده ام. در اوائل چون بخوردن آن حریص بودم گاهی تا بیست پیاله عرق دو آتشه تناول می شد. چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم. و در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش پیاله آمدم."

چیزی که موجب تحسین و آفرین است همین است که این ظل الله و اولوالامر و صاحب آن
زنجیرسی گزی عدل و نصفت اعتراف کرده که یکی از احکام او منع ساختن و فروختن شراب
بوده هرچند خود بیست پیاله عرق دو آتشه هر روز از هژده سالگی تناول می فرموده - نعوذ بالله
نعوذ بالله - ولیکن تعجب درین است که تا بیست سال یا بیشتر بعد از آن زنده بوده بایستی که در بیست
روز مرده باشد - معلوم نیست که اگر درین زمان می بود برنڈی و ویسکی و شمپین و ازین قبیل
مشروبات یا سندهی و تاڑی چند پیاله و گرامی نوشید - در اواخر بیانات خود که گویا اواخر
ایام حیات او بوده می فرمایند - "و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که
مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید - بغیر چند پیاله شراب انگوری چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نشد -
ولی معلوم نه شد که این مصاحب چهل ساله روزی چند توله یا اونس بوده - واه سلاطین عظیم
الشان اسلام - واه ظل الله و اولوالامر - واه معدلت و وضع تمدن و ملکرانی - واه نوشتن
این خرافات برای زبان آموزی و تحصیل تهذیب اخلاق اطفال مدارس و پسندیدگی این
امور اهل اسلام - و هزار افسوس بر حالت غفلت و مذلت و خواری اهل اسلام درین
روز - نادر به این ملک آمد و فاتح و منصور گشت و صد هزار از بندگان خدا را از تیغ گذرانید
ولیکن بقدر یک روز آمدنی امروزهٔ انگریزان از هندیش نبرد بلکه به همین اندک مبلغ قناعت نمود
به ملک خود مراجعت کرد و ملک هند را با این خلقیت و دولت برای انگریزان واگذاشت و
در اندک زمانی کشته شده ملکش تقسیم شد و اولاد او بگرسنگی در افتادند که اگر امروز کسی یا دو
از آنها در جهان باشند بیشک گدای میکنند - چنانچه با چشم می بینم بعضی از شاهزادگان
دهلی از خاندان تیمور و بابر در حیدر آباد برای ده و پانزده روپیه سرگردان اند و از مال
دنیا چیزی که دارند یک کلاه زردوز است علامت شاهزادگی - از همین جهت بود که سر
سید احمد خان وضع تمدن انگریزان را ترجیح میداد بر وضع تمدن مسلمانان والحق بی نهایت
بهتر است درین شکی نیست - و بهتر ازین چیست که امروز انگریزان برسی کرور خلق حکومت
دارند فقط بیک انگشت زنجیرسی گزی و یکصد کرور آمدنی دارند بدون آنکه کسی شکایت
کند - اگر با پوهلسی نبگاله و مرتبهای پونه شکایت بیشک سر سید و پیروان او گاهی

شکایت نه کردند و نخواهند کرد ـ و در همین وقت که بنده قلم در دست دارم اکثر و اغلب اهل
اسلام خود بخوبی میدانند چنانکه بنده میدانم حالت ملک ترکی و مصر و زنگبار و افغانستان
وغیره چگونه است ـ در جاهائے دیگر بعضی کیفیات ایران و ترکی و جاهائے دیگر از همین تاریخ
بعرض هم مذهبان خود میرسانم اگر خدا تعالی توفیق خیر دهد ایشان را که از خواب غفلت
بیدار شوند ـ ولیکن این دعائے است که هیچ خردمندی امید اجابت از آن ندارد ـ

چهارم ـ انا خلقناکم من ذکر و انثی الخـ ـ یعنی اے مردم و اولاد حضرت
آدم علی العموم بدانید که ما خلق کردیم تمام شما را سفید و سیاه رومی و زنگی و فرنگی و هندی
و گبر و ترسا و یهود و مجوس و مسلمان را از یک پدر و مادر و شما را این رنگها و نام ها دادیم و این
مختلف فرق و قبائل ساختیم محض برائے آنکه از یکدیگر شناخته شوید و این نه از آن است
که یکے را بر دیگرے فوقیت باشد نزد ما ـ هان البته اگر فوقیت و برتری هست فرقه را آن فرقه
را خواهد بود که پرهیزگاری آن و خوف آن از ما و اطاعت کردن آن ازیں از دیگران باشد ـ
این مطلب بسیار عظیم اهمی است و هر فردے از افراد خلق یا هر قوم و ذات و ملتی باید سر
در گریبان خود فرو برده با خود بیندیشد که آیا من یا ما آن کس و آن قوم می باشیم و در تحت این
شرط واقعیم میخواهیم بدانیم که تقوی چیست و کدام صفات و خصال و شرائط و اعمال را تقوی
میگویید و خدائی تعالی مقرر فرموده که بآن صفات و شرائط متقیان از غیر متقیان تمیز داده
می شوند ـ در ابتدائے اصول عظیم خود خدا تعالی میفرماید ـ **ذلک الکتاب لا
ریب فیه هدی للمتقین** ـ یعنی این کتاب ستی بتوسّل عظیم در آن شکّے نیست که رهنمائی
است برائے پرهیزگاران و اطاعت کنندگان ـ آیا کدام فرقه اند و نشان آنها چیست
اینهاست ـ آن فرقه ایمان می آرند بخدائی نادیده و نماز می کنند و از آنچه روزی آنهاست
انفاق می کنند و ایمان می آرند به آنچه فرستاده شده است بتو ای محمد و قبل از تو و نیز
به قیامت یقین دارند ـ خوب در این شرائط و علامات غور باید کرد ـ

(۱) متقیان فرموده نه مسلمانان (۲) نماز می کنند (۳) انفاق می کنند (۴) و
ایمان می آرند نه تنها بلکه آنچه بتو فرستاده شده ـ (۵) و ایمان می آرند به آنچه قبل از تو فرستاده

شده (۶) و ایمان می آرند به قیامت - در مقامات دیگر هم ذکر متقیان و چند شرایط و علامات دیگر نیز بیان فرموده ولی این شش نشان و شرط اصل الاصیل می باشند - بهر حال اگر اصول خدایتعالی اینهاست بنده بخوف می گویم که هر که از بندگان خدا بهر مذهب و ملتی که باشد براین اصول قدم زند هم او گرامی است نزد خدا - و چون بر احدی (کما کان معلوم نیست که آیا برابر مطابق این اصول عمل می کند) بحکم کس را نمی رسد که خود را برتر از دیگران بداند - باقی ماند نفس دین و شریعت یعنی که دین دین اسلام است و شریعت شریعت محمدی است - مسلمانان را این دعوی و تمسک است که به محض اقرار باللسان ما بر دیگران تفوق داریم - بیشک این اشتباه عظیم است - از این آیه معلوم نمی شود و لازم نیفتاده است که هر شخص که لا اله الا الله محمد الرسول الله بگوید اگر دیگر شرایط اسلام و تقوی را به عمل نیارد و اگر بکلی بر خلاف اوامر و نواهی الهی رفتار کند حتی اینکه دشمنی کند با اولاد و اعتقاد همان رسول الله بهتر از دیگر بندگان خدای عادل و کریم و رحیم باشد - این است و جز این نیست که همین ارادهٔ خداوندی بوده است و همین باید همیشه وضع تمدن و سیاست و نظم دنیاداری اهل اسلام باشد - لیکن گاهی چنین نبوده است تا امروز و هیچ پادشاهی در میان اهل اسلام به این اصول پیروی نکرده و امروز هم نمی کنند و رعایای هیچ پادشاه مسلمانی هم که باشند عمل نکنند بر این اصول - بهر ملکی که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند و مال آنها را غارت کردند و زنان و دختران آنها را اسیر کردند یا تصرف خود در آوردند و گفتند یا مسلمان شوید یا به کشتن راضی گردید - البته هر قومی انکار دارد که مذهب خود و آبای خود را از دست بدهد آن هم بزور و زبردستی و حال آنکه برای این کار هم خدایتعالی اصول دیگری قرار داده و فرموده ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن - ولیکن این مسلمان صورتان کافر سیرت که برای خدا شمشیر نمیزدند بلکه برای مال دنیا شمشیر میزدند بهانه بدستشان افتاده کرورها خلق خدا را و غالباً رعایای خود را می کشتند - اما غافل بودند از عدل و عادل حقیقی که اقوام دیگر را بر آنها مسلط خواهد کرد که بنان شب محتاجشان نمایند و آنها را ذلیل و حقیر سازند و دیگران را از چنگ جفای آنها نجات دهند - هیچ حکمتی از انگریزان در ملک

هندیها از این نبود و نیست و نخواهد بود که با دین و مذهب کسی کاری ندارند و همه خلق هند را سر
خود داشته و بخود واگذاشته اند که همه شراب بخورند و آنچه از محنت خود حاصل کنند همه را بشراب
و اعمال دیگر صرف کنند که خزانهٔ آنها پر شود و خواه اینها به بهشت روند و خواه بدوزخ - و لیکن
اینها خوش اند و اکثر بے تعریف و تحسین هم میکنند از معدلت و نصفت انگریزان - البته اگر
انگریزان هم ظلم می کنند چنانچه بسیاری از مردم هند می گویند و شاکی اند منتقم حقیقی از آنها هم
انتقام خواهد کشید - و لیکن سر سید احمد خان سعی داشت و میخواست ظاهر سازد که مسلمان
هند تماما خوش اند از عدل و نصفت انگریز تا کجا این دعوی صادق است بنده نمی توانم گفت
مرا هیچ شکی نیست که اگر مسلمانان هم بهمین نحو رفتار کرده بودند که انگریزان می کنند امروز
تمام هند در قبضهٔ مسلمانان بود و همه اهل هند مسلمان بودند و در واقع تمام جهان و اهل جهان بدون
آنکه خون کسی ریخته شود یا زن و فرزند کسی آلوده دامن شوند و دین اسلام باین سان بدنام
باشد - و لیکن این بیچاره اینها ترقی و تنزل هر قوم و هر ملت و هر چیز و هر کسی را نسبت
بهیچ چیز و کیفیات و اسباب و جهات دیگر نمی دهند جز نصیب و قسمت - بموجب اقوال
خدا و رسول چنین نصیب و قسمتی که عموم مسلمانان معتقد اند و قائل شده اند که بران اعتماد
و تکیه کنند یعنی سبب را رها کردن و بسبب پشت نمودن خلق نشده وجود ندارد و نبوده
ابدا بران تکیه و اعتقاد ندارم آنچه هست و نیست در امور جهان یعنی آن نقطه که امور دین و دنیای
همه خلق الله موقوف و وابسته به آن است این دو کلام الهی است و بس اول لیس
للانسان الا ما سعی - ثانی - ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم - بنده این هر دو را خود
به کمال تجربه کرده ام اولی را در حالت خود و ثانی را در حالت بسیاری بلکه تمام اهل اسلام
اگر ما به غور و تامل این هر دو حالت را در میان خود و نصارا ملاحظه کنیم بر ما معلوم خواهد شد
اغراق آنها - آنچه اندکی از بسیار بنده دیده ام اگر بیان کنم صد کتاب شود و لیکن از برای اسم هم
مذهبان خود کلی بیفایده می دانم و بیفایده می بینم - "فهم سخن تا نکند مستمع - قوت طبع از متکلم
مجوی" - این قدر هم کافی است اگر فهم کنند +

مخفی کلام اینها که عرض شده شاید بعضی دیگر از این قبیل اصول اول و اصلی

اسلام اند وممکن است که بنده جستجو نموده از کلام مجید بیرون آرم یا هر کسی که بخواهد جستجو نماید ممکن است که بیرون آرد. بعضی دیگر میباشند که در درجهٔ ثانی و ثالث اصلی یا قوانین اند بعضی دیگر فقرات و آیات قرآن مجید یعنی احکام الٰهی می باشند که اینها را حکمت های عملیه میخوانیم خواه در امور دینیه باشند و خواه در امور دنیویه یعنی که در باطن چیز دیگری باشند و در ظاهر چیز دیگری ولی هر دو خیر دنیا و آخرت بندگان در آنها باشد. این کیفیت را در زبان اهل فرنگ پالیسی می گویند. مثلاً خدا تعالی می فرماید. "وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما الخ" "انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم" اینها محض برای اتحاد و اتفاق و یکدلی مسلمانان است و در واقع اینها هم او امر و احکام الٰهی اند. اگر مسلمانان بطور واقع مقام و مرتبهٔ اخوت را بدانند و بمعنی حقیقی آن عمل کنند چه فوائد عظیمه در آن می باشند. شکی نیست که بواسطهٔ این اخوت و یکدلی بود که مسلمانان اول بکمال خوبی و کامیابی فاتح شدند. در این ملک بسیاری از زنان و مردان بیگانه یکایک خواهر و برادر می شوند و همین قدر که در گفتگو یکی گفت برادر یا همشیره یا خواهر یا عمو یا خالو یا عمه یا خاله یا بابا یا مادر و امثال اینها همان شد. البته اکثری هم لحاظ میدارند ولیکن چون صحبت بسیار بد است. در این ملک وخصوصاً در ریاست حیدرآباد و چند امر است که رواج کلی دارند و بالفعل رفع آنها بسیار مشکل بلکه از جملهٔ محالات است. معلوم نیست که تا کجا حفظ این لحاظ برادری و خواهری و مادری و پسری می شود. اکثری از مردم این ریاست مرد و زن معتاد اند باستعمال قسمی از مسکرات و آن هم غالباً در جلسه و در باغها و بوستان و اجتماع و اختلاط این مختلف قرابتان و رشته داران که همه یکروه هم می نشینند مشروب و میان میگذارند و طبله و ... [illegible] ... روا دارند و باجتماع غزل میخوانند و میرقصند و اکثری از زنان این ملک را هم لباس ... ناشایسته ... است که بعضی از اعضاء ... نظر ... شرع ممنوع اند و بنظر حقیقی ... آیه قل للمومنین یغضوا من ابصارهم ... برای این حکم نازل شده غرض اگر این رشته داران و رشته داری بطریق ... و بر وفق شرع باشد چه خوب است ولی بدون آن ... است ... و از همه بالاتر و حقیقت اگر

درمیان اہل اسلام اقلاً بظاہر و بحیثیت مارب پولیٹیکیہ و تمانیہ و حکمتیہ اتحاد و اتفاق مستحکم
صادق واقع شود درمیان عموم اہل اسلام عالم را عاجزه نخواهند داشت و از هیچ قومی
لطمه و صدمه نخواهند داد +

چنده بعنایات الهی شخص هستم که نه بامید نان که کسی بگوید چه مسلمانی است زرش
باچه داد و نه از بیم چنان که کسی بگوید فلان به کافری است گردنش را باید زد تا امروز نوشته‌ام
و بعد ازین هم خواهم نوشت آنچه را نوشته‌ام و فرض منصبی و فرض دینی و دنیوی خود دانسته‌ام
و از احدی خوف نکرده و نخواهم کرد - و از آن است که می گویم تحقیق و دریافت درست کالستی
ٹیوشن اسلام [illegible] و عظیم‌ترین و عالی شان‌ترین همه کالستی ٹیوشن‌های جهان است
و چون مقنن آن خدا تعالی است چنان بحکمت بالغهٔ خداوندی صورت یافته که بالضروره
پیروی آن بر مسلمانان فرض است و پیروی ضوابط آن زیست و زندگی آنها را لازم و
ملزوم افتاده و در پیروی آنها که برای نتایج نیک و برای بهبودی اہل اسلام است باید
مسلمانان خود در اغب باشند پیروی آنها را با وعده و وعید آنها را راغب سازند - والغرض
برای نظم و نسق جهان و نیکی دنیا و آخرت و ترقی و آسایش و زور و استیلا و اتفاق و اتحاد و
ترحم و عدل و نصفت و سیاست و اجر و عقوبت و مروت و فتوت و اخلاق و ادبیت
فرزند حضرت آدم هیچ اصولی بهتر از قرآن نمی شود و نخواهد شد - ولیکن حق این است و
هیچ خردمند با انصافی منکر نخواهد شد که از سلاطین یک شخص واحد هم بر وفق آن عمل نکرده
است تاکنون - چنانچه سابقاً ذکر معروض شده که عمل نمودن بموجب هر قانون و هر عملی
آنرا می گویند و وقتی ممکن است که برای هر شخصی خطی قرار داده شود در شارع عام که از آن خط
خارج نشود و جدا و آن خط باشد و این خط و حد را هیچ کس نمی تواند قرار دهد یا فردا یا بطور
اجتماع یک فرقهٔ خاص - اگرچه علمای اسلام را غالباً زور و استیلا زیاده از
حد بوده است و بندرت یکی دو هم برخاسته اند درمیان آنها که یا واقعاً مردان خدا بوده‌اند
که بطور واقع خوفی نداشته اند همچنانکه در قرآن مجید خدا تعالی فرموده است که "دوستان
خدا را خوفی نیست" یا آنکه از سائرین جرأت و جلادت و تهور آنها بیش بوده که به پادشاهی

بخوف چیزے از اوامر و نواهی الهی را گفته و تحمّل که بطور اتفاق آن پادشاه هم سلیم النفس و تا یک اندازه پیرو شرع بوده و حرمت از اهل شرع داشته - لیکن غالباً علماء ما نیز ضعیف القلب و بزدل بوده اند و یا بیم جان داشته اند یا امید نان چنانچه از حکایت سلطان ملک شاه و ابو المعالی بر خوانندگان معلوم شد و بنده خود هم تو انم صد که غیبت و حکایت بیان کنم از ایام حیات خود و آنچه بچشم دیده و بگوش شنیده ام - آنچه ابلهان اند گویند "کدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش" - آنچه یعنی عقل مند اند گویند پادشاه چه کند حاشیه نشینان بساط او بد استند و کسے نیست که او را نصیحت نیک کند و راه نیک با و نماید - مگر اینها خود بد استه اند - اگر پادشاهان ما را خواهش و رغبت بصحبت اینگونه اشخاص نباشد اینها هرگز بر بساط آنها جمع نشوند - بلکه اینها را خود طلب می کنند و اگر قوّادی یا قوّادی با طربے از جائی آید از همین حاشیه نشینان بعضی آنها را اطلاع می دهند و فوراً باحضار آنها فرمان میرود - و لیکن اگر خردمندی سالهای دراز در ملک آنها بماند گاهی از احوال او آگاه نیستند و نمی شوند و هنگامیکه از صحبت آنها محفوظ استند از صحبت و گفتگوی اینها بیزار اند و از حضور آنها عار ندارند ولی از حضور اینها عار دارند و اگر نعوذ بالله کسے بدولت خواهے و به پاس نمک و شکرانه نعمت حق سخنی بر زبان راند که خیر دین و دنیا و ملک و رعیت آنها باشد یا گردن می زنند یا از شهر بدر میکنند - بنا بر اینها پادشاهان را همیشه زور و استیلا بسیار بوده و بالجمله امور اهل اسلام نه گاهے بر وفق شرع جاری بوده و نه گاهی بر وفق عرف و تمام مسلمان جهان این امور را بخوبی میدانند - بعضی از امور ملک و ریاست خود بخوبی اطلاع دارند و بعضی از امور ممالک و ریاستهای دیگر هم بیش و کم اطلاع دارند - مردم ترکی از ریاست خود بخوبی اطّلاع دارند - مردم ایران از ایران خود بخوبی خبر دارند - مردم حیدرآباد از حیدرآباد بخوبی اطّلاع دارند - و بعضی هم که مثل بنده در اخبارها ملاحظه می کنند از همه جا اطلاع دارند - و لیکن بسیاری هم می باشند که از هیچ جا بلکه از خانهای خود نیز اطلاع ندارند مثل اکثری علماء ایران و اکثری از امرای حیدرآباد - چنانچه چند روز پیشتر سر آسمانجاه انتقال نمود و امروز که روز پنجم است تمام کیفیات و حالات ایام حیات او در اخبار بمبئی گزٹ به بنده رسید و ملاحظه میکنم هر چند که کسانی دیگر در حیدرآباد بی اطلاع اند

و بنده کیفیات ۲۰ سال این ریاست را کم و بیش بخوبی میدانم که بسیاری از آنها که در
این ریاست پیدا شده اند و عمر شان هم از من بیش است بکلی بی اطلاع اند۔

حالت بعضی از ریاستهای اسلامیان اطراف

باید دانست که [illegible] اول [illegible] بقول مسلمانم۔ ثانی در دین خود مانند کوه پابرجای و استوارم۔
ثالث۔ [illegible] در اسلام و اهل اسلام۔ رابع بی تعصب و با همه
در صلح و اتحادم۔ [illegible] بالکل بی غرض [illegible] خود صادق و مخلصم۔ و درین همه گواه
خود را [illegible] دارم که از هر دینی محجوب و از هر مجلس مغفلی در واقع مردود [illegible] اسباب دلی
ناهم۔ ولی [illegible] آنچه فرض منصب و فرض حمیت دین و هواخواهی دولت و همدردی ملت است
تا ممکن باشد قصوری نخواهم کرد و [illegible] نخواهم رفت و بی خوف محض برای تنبیه
گروهی که از شراب غفلت مدهوش و از آنچه بر آنها میرود بالکل بی پروا و بیهوش اند هرچه بر نوک
خامه ام آید می نویسم۔ لیکن امید دارم که اهل مذهب [illegible] من این فقرات فوق را ملاحظه
نموده [illegible] در نظر داشته بنده را معذور دارند۔ بهرحال مختصری از حالات ایران و ترکی و
حیدرآباد از همین زمان [illegible] می نویسم که [illegible] با من همعصر و هم زمان اند
و همه بچشم می بینند یا بگوش می شنوند

ایران۔ [illegible] پیشتر در اخبارهای بمبئی دیده شده و در چندین اخبار
و [illegible] کیفیات مختلف جاری بوده است که شاه ایران پنجاه هزار پوند از بانک انگریزان
بقرض گرفته و [illegible] بندر [illegible] شهر و جاهای دیگر را به آنها واگذاشته است
و مردم [illegible] کرده اند و انگریزان یک کشتی جنگی آورده و آماده ساخته اند که اگر مردم
فتنه بر پا کنند [illegible] اخبار [illegible] آنها شراب معقول [illegible]
[illegible] کلاه [illegible] هواخواه اند [illegible]
[illegible] بعضی از اهل

وطن من در حیدرآباد اراده ضرب و شتم مرا داشتند بلکه در رویم دشنام دادند که
چرا سخت و سست می نویسم نسبت به ملک خود - یکی از این اشخاص که در مکان یکی از امرای
حیدرآباد اقامت داشت و نیز مدعی من بود و در ملاقات بنده سخنان گفته بود و همیشه میگفت
که در خزانهٔ شاه ایران پنجاه کرور زر نقد موجود است و در این ایام پس از چند سال باز با یران
مراجعت فرموده و در همان مکان قدیم اقامت دارد - بنده با جناب ایشان ملاقی شدم
و گفتم تازه از ایران تشریف آورده بگو ببینم حال چیست و حکایت و کیفیت گرفتن این
پنجاه هزار پوند چگونه بوده است - اگرچه جواب این سوال را چیزی مهمل گفت ولی انصاف
داد که آنچه تو می گوئی و می نویسی همه صدق است و اگر نام مرا در جائی ذکر نه کنی یا در کتاب و رساله
درج ننمائی کماکان باز گویم که حال ایران در این وقت چگونه و از آنچه تو میدانی هزار بار بدتر است
و حکایات بسیاری بیان نمود که قلم بنده پیش نمیرود در تحریر آنها - همین قدر می نویسم که آیا جای
آن هست که صاحبان غیرت خود را بکشند و هرچه بر زبان و قلم شان آید بگویند و بنویسند -
آیا می توان استماع نمود که پادشاه و دولتی به آن نام و عظمت پنجاه هزار پوند به قرض بگیرد
و آن هم از تنگی و آنهم از بیگانگان - این مبلغ را بایستی از پیرزنان پس چرخه نخ و چماق بگیرند
و این بدنامی را بر صفحه تاریخ ایران و جهان باقی نگذارند - ارکان دولت ما که زر رعایای
بیچاره را بزور می گیرند و همه صاحبان دولت گزاف می باشند بایستی این مبلغ را بدهند
اگر پنجاه کرور بقرض گرفته بودند موجب افتخار ما بود - بی اعتباری دولت و پادشاه ما چنان
است که بعوض پنجاه هزار پوند باید گمرک های ایران را به انگریزان واگذارند و این همه بدنامی
و ذلت را بر خود هموار سازند -

در اخبار تیمس آف اندیا تاریخ ۱۶ جولائی درج بود که زنی انگریز موسومهٔ "ایلا سیکس"
در این تازگی بطور سیاحت از ایران و بلوچستان گذشته تا خاک هند آمده - این زن را
در حرم پادشاهی دعوت نموده بوده اند و بخوبی ملاحظه کرده است که سفرهای شاه ماضی
با ممالک فرنگ خصوصاً در شهر پاریس چه اثری بخشیده است در حالت زنان بزرگان
ایران و لباس آنها - این فقره ذیل از اوست -

"تمام خانمهای ایران نیم تنه های مخملین قیمتی می پوشند که آستین های فراخ دارند و پاچاهای (شلوارهای) کوته پنبه دار در پا دارند که تا بزانوی آنها می رسد و آنها را نمایشی میدهد که شبیه بزنان رقاصهٔ فرنگ و این لباس که بیان شد تکمیل می یابد بچادرهای سفید خشن که در ایران می پوشند. قبل از آنکه شاه بملک یورپ رود زنان ایران لباس قدیمی ملکی خود را می پوشیدند ولیکن پس از مراجعت او این لباس ناشایسته نازیبا مرسوم حرم پادشاهی گشت و بمضمون الناس علی دین ملوکهم سراسر ملک را فرا گرفت. این رسم ناهنجار که بطور واقع من گمان می کنم چندان لباس زنان رقاصهٔ پاریس آن پادشاه متشرع را دل از دست ربود که تمام زنان حرم سرای خود را فرمان داد که یکباره آن لباس را اختیار کنند."

آیا جای افسوس نیست که پادشاه ملک ما از آن سفرهای پرخرج که رعایای او از گرسنگی و قحطی لکها مردند این رسم خلاف شرع و خلاف عقل و انسانیت را اخذ کرد و در ملک خود جاری نمود و علما را نیز خاموش ماندند بلکه من شنیده ام که بعضی از زنان علما هم این لباس را می پوشند. ولیکن جهال ما همیشه می گویند علما را مانع جریان قانون نیک و جریان ریلوی ها و امثال اینها می باشند. اگر این سخن صدق باشد صد هزار افسوس است بر این علم و شریعت داری که کارهای نیک را مانع شوند و اعمال قبیحه را خود مرتکب گردند. جای تأمل است که آیا هیچ ایرانی با غیرتی جهان دیده می تواند فخر و مباهات کند بملک و دولت و پادشاه و حکومت خود که باین گونه حالات دراند. شاه جمجاه ما که سه بار به ممالک یورپ رفت چنانچه اندر روزنامچه خودش که من البدو الی الختم بزبان اهل بازار بی علم نوشته شده سوای عمارات قشنگ و زنان شوخ و شنگ دیگر هیچ چیز را ندیده بوده. و حال آنکه بایستی در آن سفرها با هزارها مردمان خردمند مانند پرنس بیسمارک و مستر گلدستون نشسته باشد و از صحبت آنها مستفیض و مستفید شده باشد و بشرح احوال و کارهائی که آنها در ایام حیات خود برای بهبودی و ترقی ملک و قوم خود کرده بوده اند در کتاب خود درج کند و همچنین وضع تمدن و مجالس شورا و گفتگو و بحث آنها را در امور ملکیه و قوانین و مدارس و کالج ها و اختراعات آنها را دریافت کرده در کتاب خود بنویسد و خلق ملک خود را به پیروی آنها ترغیب و تحریص نماید

و نیز شرح حالات آن زنان شوخ و شنگ را که در دانش و بینش کامل و فروانه بر نگار دو
زنان حرم سرای خود را پیروی کار ها و اعمال و افعال و تهذیب و نشست و برخاست آن
زنان ترغیب نماید به بلباس زنان رقاصه ممالک فرنگ - ولیکن باید دانست که بر سر که
بنگرم بهمین در و مبتلاست "مسلمانان جهان تماما چنین اند و امکان ندارد که از اقوام دیگر
علم و دانش و تهذیب و هنرمندی و وضع ملکرانی نیک و کارهای پسندیده اخذ کنند -
چنانچه چند روز پیشتر (در ایام محرم) در خانه یکی از آشنایان بنده مجلس تعزیه داری بود
در چاورگهات و بنده و اهل خانه بنده نیز طلب شده بودیم - پس بیان می کردند که اهالی خانه
یکی از عمال عالی شان این ریاست که هندوستانی و سید و فاضل و بی اے می باشد
لباس انگریزی در بر کرده در آن مجلس آمده و بر کرسی نشسته بودند - این است طبیعت
اهل اسلام و اخذ علم و کمال و اثر تربیت مغربیه فاعتبروا یا اولی الابصار -
یک فقره دیگر از شرح سیاحت آن زن انگریزیه آن است که مثال داده است
حالت خلق ایران را بحالت کسانیکه در مجلس تعزیه می باشند و چون مجلس قریب به اختتام
است همه پریشان حواس و در خیال جمع آوری دست و پا و سامان خود در روانگی اند و
می گویند -

"And our friend applied the analogy by remarking that thus it was with Persia at the present time; every Persian thinking that the kingdom was nearing its end, and being fully occupied looking out for his own interest."

یعنی " در این وقت هر کسے میداند که انقراض این دولت قریب رسیده و بنابراین
در فکر کار خود می باشد " باید این مطالب را بر سر جمعی از مردمان جاهل و مدعی دانش و بینش این
بیان نمود و دید که هر یک فراخور مایه و پایه خردمندی خود چه جوابهای پوچی میدهد و نیز چه
دشنامهای سختی - اگرچه در واقع یک بر خطا نیست و همه صدق است +

ترکی - به موجبی که در صحف درج است اگر ما ترکی را با ایران مقابل کنیم وسعت مملکت ترکی تخمیناً دو و نیم چندان وسعت ایران باشد - بحسب خلقیت تخمیناً سه چندان بحسب تجارت بیش از هشت چندان بحسب مالیات هفت چندان بحیثیت فوج در صلح شش و در جنگ قریب هشت چندان - والبته بعضی چیزهای دیگر هم ترکی دارد که ایران ندارد - و لیکن ترکی یکصد و هشتاد کرور قرض دارد و آن هم به دول خارجه - بهر حال شکی نیست که آن حصه از هم مذهبان ما که سنت جماعت می باشند یا از روی تعصب سنی گری یا محض از اینکه سلطان ترک را خلیفه و سردار مسلمانان جهان می دانند فخر و مباهات می کنند - این کیفیات دلی بنده که نه شیعه هستم و نه سنی یعنی هم بی تعصب هستم و هم همدرد تمام اهل اسلام می باشم به صداقت و درستی تاسف میخورم و دست اندوه بسر می زنم از آنچه وقتاً فوقتاً بگوشم میرسد و در اخبارها ملاحظه می کنم - هان البته از اینگونه مطالب بی نهایت مبتهج و مسرور می شوم که انگریزان در اخبار می نوشته اند این فقرهٔ ذیل را -

"A hundred years after the Levant Company got its charter a Turkish army of 200000 men besieged Vienna, and shattered its walls with a more powerful artillery than any known in Christendom. But for the incapacity of the Grand Vizier [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] of the Turks

این فقره متعلق است به مطالب دیگر و پس از آن باید رجوع نمود به تاریخ برای مطلب اخیر - خلاصه مطلب این است که یک کمپانی انگریز در اراضی لونت استقرار یافته بود که اراضی شامات وغیره باشد [illegible]

ممالک محروسه و مقبوضه ترکان را گرفته باشند همچنانکه کمپانی دیگر انگریزان اراضی مقبوضه اولاد تیمور را در ملک هند گرفتند۔ ولیکن آن زمان ترکان سیلے نهایت زبردست بودند که تمام مردم فرنگ از آنها اندیشناک بودند چنانچه صد سال بعد از استقرار آن کمپانی با دو لک مردم جنگی ترکان به ملک آستریا (جرمنی) حمله بردند و قریب رسید که پای تخت آن ملک را که شهر وین باشد بگیرند مگر وزیر بدبخت بغفلت گذرانید و آن فتح وظفر میسر نه شد و الا امروز بایستی مالک سراسر مملکت فرنگ باشند" بنده ازین هنگامه بسیار خوش می شوم و مسلمانان هند نیز بسیار خوش می شوند و اگر آن زمان خوشی میکردند بعوض آنکه دو سال گذشته خوشی کردند در زمان جنگ ترکی و یونان واقعاً لسبب ابهه ولیکن مسلمانان هند و همه عالم فراموش نکنند که آنچه غرض بنده است در همه جا و همه وقت با مسلمانان همراه بوده است یعنی عدم اصول و بواسطه عدم اصول عدم نظم و نسق و تشاد و عدم اتفاق وغیره۔ چنانچه در آن جنگ مذکور بالا در ۱۷ جولائی ۱۶۸۳ عیسوی ترکان شهر وین را محاصره کردند و در روز غره سپتمبر یک طرف حصار را نیز شگافتند و لیے بخواب غفلت در افتادند۔ قره مصطفی که بنظر تحقیر بر نصارا نظر می کرد بغرور و نخوت و مستی و غفلت میگذرانید و از جریان جنگ و محاصره شهر بکلی بے خیال و بے پروا بود و حال آنکه نصارا در سعی و عهد و اتفاق و اتحاد سرگرم بودند و بالجمله یکایک از خواب غفلت بیدار شد و از مستی بیدار بهوش آمد هنگامیکه شصت و چهار هزار مرد مسلح و آماده از کوهستان بزیر آمدند بسرداری پادشاه پولند و دیوک لارین و جمعی و دیگر از شاهزادگان جرمن۔ و سخن کوتاه چنان شکست فاحشی به ترکان دادند۔ که سراسیمه بهر طرفے پراگنده شدند۔ و تمام سامان و لوازم جنگ و توپ وغیره خود را واگذاشتند و لوای معروف آنها را که می خواندند۔ لوای محمد در روز ۱۲ سپتمبر ۱۶۸۳ انزد پوپ برسم تحفه ارسال داشتند۔

این فقره بالا متعلق است بتاریخ و آن تاریخ تا این تاریخ دو صد و پانزده سال میشود ابدا گمان نمیرود و یا یقین نمی توان کرد که در این وقت در تمام روی زمین یک مسلمان [illegible] شود که آن تاریخ و آن جنگ را بیاد داشته شد۔ ولیکن احتمال میرود که در این [illegible]

دو کرور مسلمان زنده اند که از سه چهار سال بیشتر حالت ترکی بخوبی یاد داده‌اند و بیشتر کم کوش زد آنها شده است آنچه در اخبارها نوشته بوده است نسبت به آن ملک -
اوّل اینکه همهٔ اہل یورپ عموماً و انگریزان خصوصاً ہمیشه ملکت ترکی را میخواننده مرد بیمار -
ثانی آنکه هزارها مضمون در اخبارها درج بوده اند از ظلم و جفاجوئی ترکان نسبت نصاری و رعایای خود و ارامنه وغیره - وزیر اعظم موجودهٔ انگلند بیانی نموده بود که در اخبارها درج شده بود و عنوان آن این بود "گنگرین این یورپ" یعنی "جذام در مملکت یورپ" - همه کس میدانند که جذام چگونه ناخوشی است مضمون آن فقره این است "ممکن نیست تجاہل ورزیدن یا فراموش کردن بے آرامی و دردسری را که گاه و بیگاه دائمی آید بر حکومت ہائے یورپ بسبب آنکه هر یورپ خود صحیح و تندرست می باشد یک گوشه آن بمرض جذام گرفتار است که بیم آنست که موجب بیماری و عدم اہلیت تمام آن گردد" - مسٹر گلڈ استون در بعضی از بیانات خود گفته بود "سلطان ترکی یک سفاک خون آشام است که می گوید یعنی (سلطان) هر محبت و دلیل و گفتگو و عرض و فریادی با من بے فائده است (یا آنکه خود مسٹر گلڈ استون می گوید حجت و گفتگو با سلطان ترکی بے فائده است[۵]) جز آن که تمام سلطنت ہائی عظیمهٔ یورپ متحدا با کمال زور و اجبار با او رفتار کنند چاره دیگری نیست" بیشک هر مسلمانے که در ملک ہند این کلمات را از شخصی شنیده یا در اخباری دیده بجوش و خروش آمده - (۱) جمع کثیری از مسلمانان را عقیده این است که اگر سلطان ترکی با نصارا مباہله کند فوراً آتشی از آسمان آمده همهٔ نصارا می سوزد و همچنین اگر قومی اراده کنند که حمله بر ملکش آرند البته به موجب کلام خدا کم من فئة قليلة غلبت فئة کثیرة مغلوب خواهند شد یا ملائکه سلطان را یاری خواهند کرد - ظاهر است که این عقیده عقیدهٔ ابلہان است و خردمندان اہل اسلام را این عقیده نیست خصوصاً آنها که در مدرسہائے انگریزی و کالجہائے کمبریج وغیره تحصیل کرده اند یا پیروان سرسید احمد خان می باشند -

---

[۵] این عبارت چنان است که بہر دو صورت ترجمه میتوان کرد -

اگر چنین امری در ابتدای اسلام واقع شد این قدر کافی است که بنده بگویم همه مسلمانان میدانند که اجزای آن مباہلہ که بودند و سرداران افواج که بود و آن فتوحات خاص نسبت داشتند به معجزه و کرامت - اگرچه اینہا را نیز سر سید احمد و پیروان او باور و اعتقاد ندارند۔ دیگر آنکه بحسب ظاہر جنگہای آن زمانہا دیگر و به وضع دیگر بود و جنگہای این زمان به وضع دیگر است - شاید تمام مسلمانان جہان شنیده باشند ولی باور و یقین نه کنند که ہزاران ہزار مرد جنگی چند سال پیشتر در افغانستان شکست خوردند و ہمه بی خانمان و آواره شدند - و ہمچنین در یک جنگ و در چند ساعت مہدی سودانی با لکہا مرید یا فوج شکست خورده و با چند کس فرار کرد - اگر دو صد سال پیشتر بود آفریدی ہای افغانستان در مدت دو ہفته داخل دہلی می شدند - و محتمل که شخصی مانند عمران خان خود را پادشاه دہلی قرار می داد و ہمچنین مہدی سودانی تمام برّ افریقا را مسخر می نمود -

(۲) بعضی از دیگر مسلمانان خیال می کنند که ہنوز ملک ترکی بیمار نیست بلکه تندرست و صحیح و سالم است - این خیال را ہم ازان می کنند که سال گذشته ترکی با یونان جنگ نمود و یونان را شکست داد ولیکن این جنگ جنگ باز و صعوه بود یا جنگ گربه و موش - بیشک گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ - ہیچ شکی نیست که ترکی در مقابل ہیچیک از دول یورپ ایستاده نمی تواند کرد در این زمان - (۳) بعضی از مسلمانان می گویند که اخبارہا دروغ بسیار است خصوصاً اخبار ہای انگریزی - خیر در این ہم شکی نیست چرا که از نوشتجات آنہا معلوم می شود که اگر ممکن آنہا باشد یک روز ہم ترکان را در یورپ نمی گذارند و این فتنه انگیزی ہا را ہم آنہا می کنند مع ذلک البته از ده حصه یک حصه راست است و در واقع اگر راست باشد خلاف تمدن است -

(۴) بعضی از مسلمانان را اعتقاد این است که فرض لازم افتاده است برای اہل اسلام که عیسوی و یہود و مجوس و ہندو و ذاتہاے دیگر را که کافر می دانند بکشند - بنده را این عقیده نیست بلکه یقین است که صاحبان دانش و بینش ما نیز این امر را جائز ندانند خصوصاً قلاً در این زمان که مسلمانان را از زور و استیلا غنیت و وضع ملکرانی دیگر شده -

(۵) بعضی از مسلمانان می گویند انگریزان هم از اینگونه ظلم های کنند در ملک هند و با سایر خلق الله سوای هم مذهبان خود و عدالت آنها نیز عدالت واقعی نیست - بنده تسلیم می کنم این امر را و بالکل متفق می باشم و سخن بر این است که انگریزان قانونی را مسلک خود قرار داده اند ولی آن قانون در میان مسلمانان نیست اگر مسلمانان همچنین اصولی و چنین قانونی در ملک خود جاری می کردند کسی را جرات نفس کشیدن نبود - انگریزان می گویند ما مسلمان و هندو و عیسوی را بیک چشم نگاه می نیم و همه یکسان آزاد اند - بیشک این سخن راست است چرا مسلمانان چنین نمی کنند ؟ - اگر هم مذهبان بنده به اقوال و نوشتجات بنده بغور ملاحظه کنند می بینند و می دانند که همه غرض و مطلب من این است که مسلمانان نیز باید بهمان طریق مستقیم قدم زنند که اوّل خدا و بعد از آن رسول و شرع مقدس نبوی به آنها نموده و پیش پای آنها نهاده اند همچنین امروز نصارا در آن قدم میزنند و زور و استیلا دارند و بر دیگران و اعمال و افعال آنها نکته چینی می کنند - انگریزان فخر می کنند و لاف میزنند و بجا و بسزا فخر می کنند و لاف میزنند که رعایای آنها در ممالک غیر مثل ترکی و ایران و چین و حیدر آباد و جاهای دیگر در تحت قانون خودشان می باشند و قانون آنها در آن ریاستها نیز جاری است - چرا نباید قانون مسلمانان نیز در ممالک نصارا جاری باشد یعنی حاکم و قاضی از خودشان داشته باشند - این امور را فهم و غیرت و حمیت در کار است که اهل اسلام فاقد آنها می باشند - معاهداتی که نصارا کرده اند با دولت عثمانی که هر کی خواهد از جهان با اطلاع باشد باید یا در کتب ملاحظه کند یا در اخبارات - یک فقره را بنده می نویسم برای آگهی و نمونه اگر کسی را رغبت بخواندن آن باشد - در بمبئی گزت پانزدهم یا شانزدهم جولائی ملاحظه نمایند مضمونی را که عنوان آن این است -

Native States and
the Paramount Power

ریاستهای هندی و حکومت اعظم یعنی حکومت انگلیش

... treaty while admitting the ... for certain purposes into the ... pean country recognised the ... d differences between Christian ... Mohamedan institutions, ... and feelings by insis-ting on the withdrawal from the jurisdiction of the local courts of christian foreigners who resorted to Turkish territory for purposes of trade, and by esta-blishing officers and courts with jurisdiction over dispute between followers

حاصل این فقره این است که حکومت های یورپ بجهة لبعض مآرب ترکی را با خود اشتمال میدهند در امور راه و رسم و تواضع ولیکن چون رسوم دینیه و عادات مذهبیه مسلمانان افتراق کلی دارد با نصارا لهذا نباید نصارائی که رعایای دول یورپ می باشند و برای تجارت دران ملک میروند در تحت احکام قضائی مسلمانان باشند" ولیکن سوای این امور هم دول نصارا در تمام امور مسلمانان که متعلق استند با رعایای عیسوی آنها مداخلت می کنند پس چرا نباید که مسلمانان نیز در امور هم مذهبیان خود در ممالک نصارا مداخلت داشته باشند بیشک سلطان ترکی و شاه ایران را میرسد چنین دعوی را به کنند - ولی افسوس است "تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف" همه مطلب صحیح همین است یک نقطه دیگر نکته که دراین اوراق شاید پنجاه مقام ذکر شده و آن این است که تا در ملک و ریاست اصول نباشد هیچ کاری صورت پذیر نیست بموجب دلخواه یعنی اسباب

نشستن مجلس دریافت مقدمۂ مذکور در لندن و رفتن محسن الملک بانگلند پس آمد نوبت
سنتاف تعین و مدار المہامی او یعنی دخیل بودن او در تمام امور ریاست و رفتہ رفتہ
افول نجم محسن الملک۔ در این ایام واقع شد نیابت فتح نواز جنگ در لندن و بالآخرہ
ہیوم سکرٹری شدن آن بزرگ خاندان و ملاقات دادن زوجہ منکوحہ یا غیر منکوحہ
خود را بہ فنیز ہند و مشتعل شدن آتش حقد و حسد در کانون سینۂ دیگران۔ و ہم در این
ایام واقع شد تشریف آوری انگریز صاحب بزرگواری از خاندان رمبولد و آوردن
خطوط سفارش از ولیعہد انگلند و دیگر ارکین دولت انگلند و افسران عالی شان حکومت
درباب دعوی بر این ریاست بیچارہ و طلبگاری دوازدہ لک و انفصال و گرفتن
او سہ لک زر نقد (تاریخ این خاندان را ہم از ابتدا و در زمانہ چند و نعل وغیرہ بندہ
بخوبی میدانم) پس واقع شد مقدمۂ حبشی و افسران فوجی انگریز۔ پس ازان واقع شد
کیفیت خریداری الماس بنجاہ لکے۔ پس واقع شد گرفتن فوج۔ پس نوبت رسید بہ طلوع
آفتاب اقبال آغا میرزا بیگ سرور جنگ و سرور الملک بہادر۔ پس واقع شد اتفاقات
جمعی از ہمین حضرات مذکورہ در خرابی فتح نواز جنگ و حکایت بغفلت و ظاہر شدن بسیاری
از اسرار ریاست و بی عزتی جمعی کثیر و خرچ بسیاری از خزانہ سرکار و گرفتن و دادن رشوتہای
بسیار۔ پس آنگاہ نوبت رسید باعتزال نواب سر آسمانجاہ و انتصاب سر وقار الامرای موجود
و اخراج بنوبت فتح نواز جنگ و اقبال علی و انتصار جنگ و محسن الملک و مہرجی و
چند کس دیگر۔ آنگاہ واقع شد مقدمۂ یوسف الدین کہ ہنوز بکلی ختم نشدہ۔ پس آمد
نوبت اخراج سرور الملک بہادر کہ در ہمان اوایل انتصابش بندہ اشعار چندی گفتہ بودم
کہ یک شعرش کہ درین وقت بخاطرم ہست می نویسم بہ موجب ضرب المثل این ملک و این است

کنون بر سر ہر زبان است سرور	نپرسد کس او را از باب زمادر
بود رسم معہود این خاک و کشور	دو سال دگر بنیش کفش بر سر

این واقعہ را من پیش گوئی کردم و لیکن دو سال نشد بلکہ چہار سال شد۔ بالآخر رسید
نوبت بہ اخراج مولوی احمد رضا خان اگرچہ بنظر بندہ ضعیف این کس بیجرم بود و بیشک

خیانتی که از و سر زد نشد- سر آسمانجاه از جهان روان شد و جشن سی سالهٔ اعلحضرت را هم بنده بچشم دیدیم - و آخرین همه درین وقت این است که جمعی بکمال سرگرمی و جان فشانی و پاسداری نمک خدمت ازین ریاست کردند و بحق شایستگی سزاوار مزد خدمات لائقه خود می باشند خطاب های عالی شان جنگی و بهادری سرفراز شدند- رباعی

دانی زچه باشد این عمارت بر آب | ایشان که بنوه باد و در جولان اند
نااهل بود جنگ و بهادر بخطاب | بر آب روان اند تهی همچو حباب

البته هر یک ازین فقرات و مطالب سابق الذکر مشتمل است بر تفاصیل بسیار که نوشتن آنها هر یک هر یک کتابی میشود و اکثری را مطالب و کیفیات دیگر نیز متضمن استند- و آنچه غرض بنده است همین است که ظاهر سازم تا چه اندازه از عزت و دولت و قوت این ریاست کاست و چه مبالغ گزاف ازین ریاست تلف گشت- درین مقدمات ماسبق و در بین این ۲۵ سال اگر کسی بخواهد تخمین کند که چه مقدار زر این ریاست چه از خزینهٔ ریاست و از کیسهٔ عمال و امرا بر باد شده که بعضی را خود خورده و بعضی را بدیگران خورانیده اند و بکیسهٔ مختلف اشخاص و اصناف رفته مثل افسران انگریز و اخبار نویسان و بریستران و وکلاء وغیره بحیل پنج کرور میشود- ولیکن بندهٔ سؤال میکنم که آیا مجلس فهمیده است که سبب این واقعات و خرابی ها و بیعزتی ها چه بوده- شاید بسیاری هم بدانند و شکی نیست که بسیاری هم نمی دانند- عمده اسباب و جهات این واقعات سازش و اتفاق جمعی بوده است بر عهده و خدمتی خصوصاً عهدهٔ دیوانی این ریاست و بجهته خرابی و تباهی یکدیگر و نیز بی پروائی از تباهی ریاست و بی انتظامی امور- ولیکن در اینجا و درین وقت مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان سخنی نیست که نیست"

حالا میخواهیم ملاحظه کنیم که امور زیست و زندگی خلق حیدرآباد مشتمل از چند و منحصر بر چند امر است و حالت هر یک ازان امور و رشته های آنها چگونه است-

اوّل- امر زراعت است و فلاحت و کسانیکه روز و شب در کار آن می باشند میدانند که چه عدت از تعلقیت این ریاست در آن مشغول اند و چگونه است حالت آنها و

چه مقدار از زمین ملک زراعت می شود و بچه حالت نیک یا تباهی است و آمدنی حکومت ازان هم چیست +

دوم ـ تجارت است و آن هم از حاصل کروڑگری (کمرگیانه) معلوم می شود که تمام تجارت و مال التجارهٔ داخله و خارجهٔ این ریاست چیست - آیا بقدر تجارت سدن یا کنگ هست که چند میل مربع زمین بیش نیستند؟ +

سوم ـ کسب و پیشه است که هر که در حیدرآباد یک روز گردش کند بخوبی می فهمد که حالت کسب و پیشه در سراسر این ریاست چیست و چه حالت دارد +

چهارم ـ امر دستکاری و کارخانجات است که از نمایش گاه ملک پٹ چند سال پیشتر بر همه کس معلوم است +

پنجم ـ سپاهی گری است که حالت فوج و خصوصاً فوج بیقاعدهٔ این ریاست بر همه کس معلوم است +

ششم ـ امر حکومت است که اکثری از خلق در جستجوی خدمت و نوکری درین رشته اند و آن هم بر هر شخص ذہین خردمند وا گاهی که یکبار در یک کچهری قدم گذارد و ده دقیقه در آنجا گردش کند بکمال خوبی بر او معلوم می شود چه حالتی دارد حکومت و حکمرانی این ریاست - ولی این هم معلوم است که تمام خرابی و تباهی ریاست و آفت و بلا و طاعون و وبا و ذلت و نکبت قوم از مفاسد و نقایص این رشته است البته در همه جهان خصوصاً درین ریاست +

هفتم ـ امور متعلقهٔ امرا است و زمینداران و منصبداران و علما و فقراء و طوایف و انعامات وغیره وغیره - پس این است حالت این ریاست - ولیکن همه کس در حیدرآباد میداند که فرق میان حیدرآباد و سکندرآباد چیست از هر حیثیتی اگرچه آن پای تخت یک ریاست عظیم الشان است و این فقط لشکرگاه یا دہی بیش نیست و هم متعلق باین ریاست است در تحت حکمرانی انگریزان - کل سر سبد چنین ریاست عظیم الشان شهر حیدرآباد است درین شهر چیزی که قابل دید است و گویا خال عذار آن شاہد دلفریب است سرکی است که شروع می شود از دروازهٔ افضل گنج و میرود به چهارکمان و چهار منار تا شالی بنده و بعضے

سرک های دیگر در چهار منارہ و سوکہ حوض وغیرہ۔ چون در دیگر کوچہا افتادہ ہمہ تنگ و
غلیظ و تمام موری ہا در معبر واقع و غلاظات جاری اند یا آنکہ مردم در آنجا ہا خرابی کردہ اند
کہ جای قدم نہادن نیست و کسی را رغبت نیست ازان شوارع عبور کند۔ البتہ کسانی کہ
بمبئی را دیدہ اند کہ نمونہ ایست از شہرہای عظیمہ ممالک فرنگ میدانند کہ بندہ چہ عرض میکنم۔
باوجود آنکہ حیدر آباد درین وقت صد درجہ بہتر از ایران است و ہزار درجہ بہتر از افغانستان
و سائر ریاستہای اہل سلام۔ حیدر آباد امروز کابینت دارد مجلس ایجاد قوانین دارد۔ دار
القضاء دارد۔ پولیس باقاعدہ دارد۔ فوج باقانون دارد۔ پوستخانہ دارد۔ صفائی دارد۔
ادارۂ تعلیمات دارد۔ ادارۂ ہوم سکرتری دارد۔ ادارۂ تعمیرات دارد۔ دفتر محاسبی دارد۔
و بسیار ادارہا و دفاتر دیگر دارد۔ مع ذلک ہیچ ندارد چراکہ اصول ندارد۔ با وجود ہمہ
چیزہا کہ دارد ہزار درجہ بے بند و بست و بے انتظام تر از ایران و افغانستان و جاہای
دیگر است۔ ولیکن اگر ما فرض کنیم کہ صد کرور عیب در وجود مسلمانان است و ہمہ مانع
ترقی اند و ہمہ موجب افسوس اند سر آمد این ہمہ عیوب یک عیب است و صد ہزار
افسوس بران سر آمد افسوس ہا ست۔ آن عیب چیست؟ آن عیب بی پروائی است
لعنت خدا بر این بے پروائی ہیچ ملتی در جہان بے پرواتر از مسلمان نیست۔
مسلمانان از بہائم بتر استند در بے پروائی۔ اگر طوفان نوح شود احدی را پروائی۔
و ہر شغل نہ مشغول است جان و دل و حواس عشرۂ او مشغول آن شغل است و یک شغل اینہا
شغل آدم انسان نیست۔ مثلاً امیری در حیدر آباد بلبل دوست دارد و تمام حواس او محو
آن جانور است۔ شاید اگر خانہ اش آتش بگیرد و بفہمد آتش گرفتہ پروائی ندارد۔ دیگر
ہمین شغل حواس گرفتار پتنگ است۔ دیگری گرفتار مدت است۔ دیگری گرفتار چرس است
دیگری گرفتار افیون است و تا کجا می توان نوشت با وجود آنکہ احدی را پروائی نیست۔
مثلاً آنچہ نقصان بخزانہ و بعزت و شان و عظمت ریاست و قوم وارد می آید و آنچہ از بیگانہ
داشتنا ہر دو ولیشود نہ رئیس را پروائی است نہ مرؤس را نہ حاکم را نہ رعیت را۔ و ہیچ
شک نیست کہ ازین سخنان حق ہر دو فریق بخبیند ہر دو بلا بخبیہ گی آنہا

نقصانی نمی رساند اگر نقصانی رساند بخودشان میرساند۔ حالا جای تامل است که چون شخصی
درخانهٔ خودش و طفل یا جوان خودش در بستر مرگ خفته و بکلی بی پرواست از بیماری و مرگ
جوان همسایه اش تا چه اندازه سبب بے پروا باید باشد۔ آن کسی که قوت جان و قوت روح
وروانش یک بلبل است چهار پیسه یا یک بطیر است هشت پیسه یا یک پتنگ است یا یک
سگ انگریزی است یا یک خروس جنگی است یا یک کنیزک مطبخی است یا یک دهرنی است
یا یک لوطه سندهی است یا تمام روز و شب در خیال معاجین و قوة باه است یا خط او
در آرایش ریش خود است و امثال این مشاغل و چیز ها کجا بخیال انست که فاضل آمدنی برا
چه می شود و جنگ سودان بکجا رسید و مهدی سودانی کجا رفت و حالت کریت چگونه
است و بنیک احدی ازین معاملات و واقعات خبردار نیست۔

هر چند که بنده بخوبی می دانم که (۱) این سخن بنده بکلی بے فائده اند و قبیل عبث و
(۲) بی مزد و بر خلاف موجب رنجش خاطر و خشم و قهر و غضب و مور و طعن و لعن و دشنام
و کناه رازم و (۳) در نزد بسیاری دال بر جنون و بلاهت و حماقت و خبط دماغ بنده اند
و قبل ازانکه دیگران بگویند و مرا سزاوار دانند من خود می گویم و مقرو معترفم که واقعا من چنینم
و آنچه خلق به گویند سزاوارم بلکه بیش ازانیم و من آنم که من دانم (۴) واقعاً حماقت و
بلاهت است که من گاهی به ملک خود نمی روم و خبر مرا این سخن را کسے بملک من نرسانَد
و اگر هم برساند بی فائده محض است و ممالک دیگر اسلام نیز دور است و مرا بر آنها سروکارے
نیست و در این ریاست هم بیگانه و بی علاقه ام و به سر و سینه زدن من بکلی پوچ و بیمعنی و محض
فضول است۔ مع ذلک می گویم و می کنم هر چه بنظرم آید محض به این خیال و بر این اندیشه که
آخر مسلمانم و یکی از اعضاء بنی آدم بخیال که برای اہل ملت و مذہب من فائده باشد در سخن
من۔ ولیکن این را هم بر صفحهٔ روزگار می گذارم که آنچه تا امروز نوشته ام اگر جمع آوری آن
ممکن بود بخیال پنجاه کتاب می شد ولی آرزو در دلم بماند که یک مسلمان پیدا شود که مرا بگوید۔
دردی به نویس"۔

آقا شوق مسلمانان بچیست و زر مسلمانان بکجا و در چه مقام صرف می شود بنیاد طوایف و

جشن سالگره۔

درجشن وطرب رود همه عمر بسر — براهل طرب وقت بود کیسه زر

باید که جهان برای جشن است وطرب — ورنه بجوی نه تاج ارزد نه کمر

مدرسه در سکندرآباد می باشد از مسلمانان چون مسجدی از مسلمانان در محله یهودان که بنده
نیز یکی از ممبران کامیٹی انتظامیه آن می باشم هیچ مسلمانی را رغبت و میل خاطر نیست که
در کامیٹی آن شریک شود۔ آنها که شریک اند بندرت حاضر می شوند۔ بعضی از آنها بیش از
یکبار در اجلاس آن حاضر نشده اند۔ بعضی هم به بهانه استعفاء داده اند۔ و اگر اینها مبلغ
قلیلی در مد مخارج مدرسه می دهند در دفتر مدرسه باید ملاحظه نمود که چگونه می دهند۔ انجمنی نیز
از مسلمانان می باشد که گاهی عدد ممبران آن از ده یا دوازده بیش نیستند۔ روزی بنده
در دفتر آن انجمن ملاحظه کردم هفتاد و یک روپیه بقایا بود و سه روپیه وصول بابت
ماه جون گذشته +

حالت بزرگان وصاحبان دولت ما چگونه است؟ مثلاً یکی از امرای این ریاست
چهار سگ بخرید چهار هزار روپیه کمپانی و ده خدمتکار برای خدمت و با دردن آنها
می گمارد و سایبانی در کمال آراستگی برای آنها می سازد و غذای این سگان باید شیر و
مسکه و سرشیر و شن چاپ باشد اگرچه مشهور است ده پانزده لک مقروض است۔
دیگری بنان شب محتاج است و جاگیرات او را تصرف کرده اند شکره را به شکار میبرد
آن جانور گنجشکی را شکار می کند و برای شکار چند روزنامچ است و رنگ و سبوهائے
سندهی صرف می شود۔ امیر دیگری ایام پارش دعوتی کرده بود از انگریزان که در اخبارات
بمبئی باین موجب درج بود۔ "در آن مجلس (۲۵۰) مهمان بر خوان نشسته. در آن دعوت
چنان نشاط انگیز بود که دعوتیان را چون کریسمس ٹیہ نمود۔ ولی هنگامیکه هر شخصی از قوت
طعام های روح بخش و شراب های فرحت افزا سر خود را بر آسمان می دید و از نشاط بر پای
خود ایستاده بنود باران شروع شد و ملیتی را برهمه منقق داشت" بنده را عذری
نیست باینگونه دعوتها اگر کسانی که آن طعامها و شرابهای روح بخش را می خورند تا هفته در

نہ نظر داشتہ باشند۔ اگر خدا نخواستہ فردای آن شب واقعہ رخ دہد آن غذا و شرابہا
فراموش می شود چنانچہ در مقدمات دیگر و واقعات دیگران ما دیدیم و بخوبی بتجربہ آموختیم
اگر مراد بزرگان ما می دانستند کہ طریق بہتر ازا ینہا می باشد کہ زر خود یا نذر یا ستہار را بر باد
دہند چرا چنین می کردند البتہ نمی دانند۔ اگر آن امیر بدانند کہ از بند کردن نان دہ یا پنجاہ
کس و خورانیدن آن بچہار کس دہ بہ قرض او ہرگز ادا نخواہند شد چرا چنین می کند۔
شخصی بطور شکایت نزد بندہ این رباعی را خواند۔

رباعی

ای فخر دکن مرد شکست پیمان　　افسوس بر آن نام و بر آن شوکت و شان
تخفیف بخرچ بود ت این نی۔ بر نام　　از من بہ بر یدی و خوراندی بسکان

آن دیگری آن دوصد یا سیصد روپیہ را کہ از [illegible] ارہ در کربلا بقرض گرفتہ و آن بیچارہ از آنجا
محض برای این مبلغ آمدہ اگر ادا کند ہزار و لک بار بہتر از آنست کہ جلسہ کند برای شکر خود۔
و آن امیر کہ غذاہای مقوی و شرابہای بہبی ہشتی بہ صاحبان انگریزان خورانید و نوشانید
بچند مستحق یا دانشمند یا بچند مدرسہ و چند انجمن بہ ادہند بیشک بی نہایت اجر او زیادہ بود و نزد خدا
و محبوبیت او نزد بندگان خدا و رعایای [illegible] خدا توفیق خیر دہد ہمہ مسلمانان را در
روی زمین کہ نیک را از بد فرق و تمیز آریم۔ آمین آمین آمین۔

کانسٹی ٹیوشن یعنی اصول سلطنت چیست و در میان مسلمانان چگونہ بود

اول۔ اصول سلطنت چیست؟ باید دانست کہ اصول سلطنت ہیچ چیز جدید
نیست۔ در واقع اصول در ہر ملک و ہر سلطنتی می باشد چنانچہ سابقاً عرض شد بعضی
مکانات را اجزا مشتمل است از چند چوب برای ستونہا و قدری علف با شاہ [illegible]

برای سقف آنها - بعضی دیگر مشتمل است از گل خالص برای دیوار ها و چوبهای باریک چندے مع قدری علف خشک برای سقف - و بعضی را دو گز از زمین کنده اند و از سنگ سخت و آهک اساس آنها را استوار نهاده اند و براین منوال می کشند تا بسقف و ستونهای سنگین یا آهنین نیز در آنها بکار می برند و سقف آنها نیز از چوبهای و شه تیرهای بسیار سخت و آجور یا سنگ یا چیزهای استوار دیگر است - پس معلوم است که دوام و قوام هر یک ازین مکانات بحسب اجزای آنها تا چه متفاوت است در بعضی جاها مصالح یافت نمی شوند در بعضی جاها مصالح موجود است دولت یافت نمی شود - و در بعضی جاها مصالح و دولت موجود استند ولی علم و عقل و سلیقه درست کردن و عمارت نمودن نیست - درمیان اهل اسلام تا امروز هم مصالح بوده است و هم دولت ولی علم و عقل و سلیقه نبوده است - مصالح اصول دین و دولت مسلمانان سخت ترین و مستحکم ترین مصالح است لیکن فقط یک قوت کاسه گری لازم دارد و یا بگوییم نقطه که آن پرکار عظیم یا محوری که آن دولاب عظیم بگرد آن حرکت کند - اگر ما پرکاری را بر گیریم که یک بند انگشت طول آن باشد و دائرهٔ بکشیم که بقدر کف دستی باشد بالضرور در وسط آن یک نقطه می باشد - و اگر آن پرکار صد گز یا هزار گز یا ده هزار گز باشد باز در وسط آن دائره بالضروره نقطهٔ لازم است که بر آن حرکت کند - ولیکن فائدهٔ این نقطه برای غرض دیگر و در مقام دیگر است - ممکن است که ما دائرهٔ بکشیم خواه بقدر کف دستی و خواه بقدر وسعت صفحهٔ ارض ولی از امکان خارج است که بدون آن نقطهٔ دائرهٔ کما کان مدور و هموار و هر کنارهٔ آن با کنارهای دیگر مساوی باشد - پس از انجائیکه در ممکنات هیچ چیزی خواه حسی باشد و خواه عقلی بی ضابطهٔ خاصی نیست و امکان ندارد و بنا براین در امر مشاورت هم ضابطه در کار است - در تمام امور متعلقه دین و دنیای خلق جهان بالضرور ضابطه می باشد و خصوصاً درمیان ما مسلمانان در هر امری از امور پنجاه و صد هزار ضابطهٔ می باشد خواه بر وفق شرع باشد خواه بر وفق عرف و عادات و رسوم - خداوند تعالی شانهٔ فقط این قدر فرمود اقیموا الصلوٰة و اٰتوا الزکوٰة درمیان هر فرقهٔ از اهل اسلام هزارها ضابطه می باشد برای نماز برای روزه و برای زکوٰة و برای حج و برای

عقیقه و نکاح و طلاق و میراث و بیع و شری و اکل و شرب و لباس و طهارت و نجاست
و مطهرات، و نجاسات و تمام کردن و خضاب و سر تراشیدن و غسل و تیمم و کفن و دفن و
سوم و دهم و چهلم و هزاران امور دیگر - ولی کمال افسوس است که با مشاورت هیچ
ضابطه نیست و هیچکس بران نشده است که ضابطه قرار دهد برای مشاورت -

مسلمانان باید به کمال دقت براین فقره ملاحظه و با ملاحظه تامل نمایند - فوراً پس از
رسول الله مسلمانان بر دو فرقه شدند - و پس از آن بمرور ایام فرق متعدده شدند و
مشهور به هفتاد و دو ملت گشتند - ولی معلوم نیست که واقعاً افتراق این فرق از کدام
زمان آغاز شد و کدام زمان عدد آنها به هفتاد و دو رسید که در زمان حافظ شیرازی
هم هفتاد و دو ملت مشهور بوده و احتمال کلی میرود که در این زمان دو چند باشد - بهر حال
کسانی که در میان ما کتب نوشته اند متعلق به امور دینیه و دنیویه ما هر چند صنف بوده اند
بعضی از آنها خاص متعلق و مربوط به امور دینیه نوشته اند چنین مشهور است که در زمان
هارون خلیفه عباسی حکم رفت به اجتماع احکام الله و سنن رسول الله - ابتدا ابوحنیفه تمام
احکام و سنن را جمع آوری نمود و پس از آن سه امام دیگر که تمام سنی جهان بر نوشتجات
آنها عمل میکنند در تمام امور دین خود اگرچه آنها هم خالی از اختلاف نیستند - ولیکن البته
در این صنف هر شخصی که به لباس دین و اهل شرع و هدایت آمده و بانی مبانی طریقه یا ملت
جدیدی از هفتاد و دو ملت شده یا بسیار امور دیگر را مزید کرده یا بسیاری از امور را
کم و زیاد و تغییر و تبدل نموده که بیشک در ابتدای اسلام نبوده و بعد وضع یافته است
بحسب فهم و ادراک آن اشخاص و پیروان آنهاست علاوه که در کتب آنها مختلف و متعدد
فرق درج شده تخمیناً که کرورها باشد - فرقه دیگر تواریخ مسلمانان را نوشته اند یعنی سبب
وجدال و فتح و نصرت و چیزی هم وضع زندگی آنها را - فرقه دیگر کتبی نوشته اند
در اخلاق که چیزی از قرآن و احادیث و سنن رسول الله انتخاب کرده و چیزی از
اقوال حکمای قدیم - و یکی از شعب اخلاق شمرده اند تمدن را که آن هم هر چند شعبه دیگر است
و از آن شعبه سیاست ملک و آداب ملوک است - صاحب اخلاق جلالی سی صفحه

درین باب نوشته است ولیکن ابداً غرض بنده ازان مستفاد نمی شود - یک فرقهٔ کتب چندی نوشته اند در زمانهٔ بعضی از سلاطین که به اعتقاد خود شان ضوابط ملکی اند چون آئین اکبری و تزک جهانگیری وغیره - آنچه بر بنده معلوم است در هیچ یک ازین کتب یافت نمی شود و نخواهد شد وضع و طریق مشاورت و مثالی هم یافت نمی شود که فلان بادشاه در فلان عهد باین موجب و باین وضع مشاورت می کرد - کتاب دیگری را درین وقت جناب شمس العلماء مولوی سید علی بلگرامی - بی - اے - از زبان فرانسادی ترجمه فرموده اند و نام نهاده "تمدن عرب" اگرچه معلوم نیست که نام نسخهٔ اصل آن چه بوده است - بنده آن کتاب را چند روز پیشتر نزد دوستی دیدم و سرسری بر آن نظری کردم و به اعتقاد بنده مراد از تمدن درین کتاب نیز اجتماع است و معاشرت خلق - ازین قبیل تمدن همیشه از ابتدای جهان در هر شهری و بلدی بوده است بلکه درمیان صحرانشینان و مردمان کوهستان و درمیان این ها هم یک نوع حکومتی بوده است و تا این زمان هست و همچنین یک قسم مشاورت و کنکاش - چنانچه فردوسی می گوید که پی مصلحت مجلس آراستند + نشستند و گفتند و برخاستند[1] + و دراین زمان هم ریش سفیدان دهات کرده هم می نشینند و مشاورتی می کنند که در هند پنچایت گویند - ولیکن این همه را در هر حال و هر درجه خوردی و بزرگی شکل و صورت یکسان بوده است یعنی به همان وضعی که صحرانشینان و کوهستانی ها کنکاش می کرده اند سلاطین هم کنکاش می کرده اند به عبارهٔ اخرے که مردے صحرانشین و قصر پادشاهی در شکل و صورت و مصالح یک بوده - و گذشته ازین این وضع به مقانیت و شیا نه هم اگر ابتدا درمیان اهل اسلام وجود داشت در اندک زمانی معدوم شد و ازمیان رفت - چنانچه تمام مسلمان جهان هر روز بچشم می بینند که نه سلطان ترکی مشاورت می کنند در امور ملکی نه شاه ایران - نه امیر افغانستان و نه دیگران - همه خود مختار اند - در رای بندهٔ ضعیف این است که در تمدن

---

[1] شاید مصرع اول این شعر که فارسی است این باشد "به کنکاش نرمی بیاراستند" درین وقت بخاطر بنده نیست

و ملک رانی مشاورت مانند جان است در جسم حیوان و انسان - ولی نه با آن وضع
قدیم بلکه به وضع جدید اهل یوروپ +
بنابراین باید دانست که آن مشاورتی که فرمان خدا بر آن رفته از ابتدا احدی
معنی و کیفیت واقعی آن را نه فهمید - خدا فرموده است وشاورهم فی الامر -
و جای دیگر فرموده وامرهم شوریٰ - یعنی مشاورت کن با آنها و امر آنها بر وفق
مشاورت و شوری است - شوری یا مشاورت بر دو قسم است یکی آنکه تعلق دارد
به امور متعلقهٔ فرد فرد خلق که دران جوابدهی نیست - دیگری آنکه تعلق دارد به امور عموم
خلق من حیث المجموع که دران جوابدهی است در صورت اول اگر شخصی با یکی یا دو از
دوستان خود مشاورت کند در امری که متعلق بخود او یا وابستگان اوست که حق و
اختیار دارد و در امور آنها مثل آنکه دختر خود را بنکاح فلان مرد در آرد یا پسر خود را
داماد کند - به فلان ملکش فرستد - مبلغی باو دهد که کسب و تجارت کند و فلان مکان
بخرد و فلان زمین را به فروشد در این جاها جای گفتگو نیست - ولیکن در صورت ثانی
به این نحو نمی تواند مشاوره یعنی با یک شخص یا دو شخص - البته ممکن است چنین کردن چنانچه
تا امروز کرده اند ولی اگر خلاف انصاف و معدلت نباشد اقلاً خلاف عقل و حکمت
است - مثلاً در امور متعلقهٔ عموم خلق الله و اقلاً در ملک عرب و اقلاً در حجاز و اقلاً در مکه
یا مدینه که خلق مشتمل بودند از صد قبیله و هر قبیله را همیشه بزرگی و شیخی بوده است که آن قبیله
مطیع و منقاد او بوده اند و امروز هم چنین است چگونه ممکن بود مشاورت با یک شخص یا
چهار یا ده شخص پس ضرورت بود که بزرگ یا شیخ هر قبیله در شوری شریک باشد - درین
صورت ها معنی مشاورت این نیست که پادشاهی گاه گاهی مشاورت کند با ملائی یا فاضلی
یا حکیمی یا فقیری و پیر و مرشدی یا درویشی یا منجمی یا رمالی و ازین قبیل اشخاص که همیشه صدها
و هزارها در حواشی مجالس سلاطین اسلام موجود بوده مثل خواجه نصیر الدین طوسی - یا
ابو الفضل و فیضی یا ملا محمد باقر مجلسی و امثال این بزرگواران که از هیچ امری از امور ملکرانی
اطلاع نداشتند - یا آنکه اگر پادشاه وقت و ملک سنی بود و مشیر او سنی رائی دهد مضر بر

احوال و جان و مال و حال شیعه‌ها یا بر عکس - یا در مخالفت نصارا با مجوس یا هنود یا دیگر مذاهب و ملل - و گذشته از اینها در آن ازمنه و اوقات وضع ملکرانی هم بکلی دیگر بود و مشاورت با آن اشخاص شاید کافی بود اگرچه در آن هم بنده را اعتراض است - پس باید در انتصار (؟) ملحق سخن پادشاه یا حاکم باید با جمعی مشاورت کند که مشتمل باشند از جمعی از نایب مناباب (؟) مختلف اصناف رعایای که غرض اصلی و مقصود کلی و واقعی از آن حاصل شود یعنی اتحاد و یکدلی تمام رعیت او - راست است که این رسم گاهی در میان اهل اسلام نبوده است اگرچه ما مسلّم هم داریم که رسم مشاورت در میان اهل اسلام بوده - و لیکن بیشک حکم خدا تعالی در خصوص مشاورت همین کیفیت و غرض را متضمن است و سوای این طور دوام و قوام سلطنت امکان ندارد - و مسلمانان بایستی که این وضع و این رسم را از نصارا ببینند و غور در آن نمایند و پسند و اخذ نمایند دو صد سال پیشتر - و لیکن هر آفتی که بر اینها و بر ملک و دولت اینها وارد آید راضی اند که رسوم و عادات بد قدیمی خود را از دست ندهند - و شکی نیست که اگر این وضع ملکرانی را اختیار کنند ممالک آنها از آفات مصون مانند و رعایای آنها یکدل و متحد خواهند شد و دولت آنها را دوام و بقائی خواهد بود +

و لیکن این اصول پالیتکال تیوشن اگرچه از حیثیت نام و غرض یک می باشد در میان مختلف طوایف نصارا مع ذلک بحسب میل و خواهش و مقتضیات حالات و عادات و رسوم قدیمهٔ هر قومی مختلف است بصورت و شکل و تفصیلات و جزئیات مثل مکانی که هر کسی به ملاحظات و مقتضیات حالات و سلیقه خود تعمیر کند - قریب شصت ریاست و مملکت در یورپ می باشند باشتمال ترکی بعضی بسیار وسیع و عظیم و بعضی بسیار خورد - نام و وضع هر یک بقسمی است بحسب عظمت یا خوردی آن - اگر زمین و رقبهٔ آن بسیار وسیع و عظیم الشان است آن را می خوانند "امپیر" و پادشاه آن را "امپرار" (یعنی امپراطور) - اگر کوچکتر از آن است آن را میخوانند - کینگدم یعنی پادشاهی و فرمانروای آن را میخوانند پادشاه - اگر خورد باشد آنرا میخوانند ریاست و فرمانروای آنرا شاهزاده - وضع سلطنت و حکومت را نیز بنام های مختلف میخوانند اگر بر سلطنت پادشاه هست و وقتاً فوقتاً شخصی انتخاب میشود آن را میخوانند جمهوری - و اگر

اگر پادشاه باشد بسیار عظیم الشان آن سلطنت را میخوانند مانرکی- و اگر خورد باشد میخوانند- شاه دیفتی یعنی شاهزادگی- پس اگر پادشاه را اختیار کامل است و غیر محدود و بدون مشاورت (گاهی هم با مشاورت) میخوانند ابسالیوت مانرکی- اگر با مشاورت باشد میخوانند ابسالیوت مانرکی مع یک یا دو مجلس شورا- اگر اختیار پادشاه محدود باشد میخوانند لیمیتید مانرکی مع یک یا دو مجلس شورا- برائی تفهیم بعضی از خوانندگان تشریح میشود که سلطنتهای ترکی و ایران پادشاهی خودمختار غیر محدود می باشند (بغیر شوری)- کابل و حیدرآباد ریاستهای هستند شاهزادگی خودمختار غیر محدود (بغیر شوری) الغرض بهر نحوی که هر قومی یا طائفه یا قبیله بخواهند که درمیان خود اصولی قرار دهند ممکن است و اصل غرض همین است که ضابطه باشد و بموجب آن ضابطه عمل شود ولی بدون مجلس شوری و مشاورت نباشد۔

دوم — اصول سلطنت درمیان مسلمانان چگونه باید؟ چنانچه در همین وقت در فقرهٔ ماقبل ذکر شد اگرچه خلق عالم و اولاد حضرت آدم در بعضی امور یکسان اند در بسیاری از امور اختلاف کلی دارند- پس از آن اگرچه پیروان هر مذهبی شاید در اصول عقاید مذهبیه متحد ند ولی در فروع آن مختلف اند و نیز بحسب زمین و جای بود و باش و آب و هوا و وضع و عادات و رسوم زیست و زندگی خاصه خود و مقتضیات بسیار و کیفیات بیشمار دیگر- بنابر این در بعضی از امور یعنی اصول اصلیه مسلمانان جهان متحد می توانند شد یعنی بیک روّیه می توانند قدم زد ولی در بسیار کیفیات و حالات دیگر متحد نمی توانند شد- مثلاً خلقیت ممالک عثمانیه آنچه در یورپ واقع است چهار میلیون مسلمان می باشند و بیش از هشت میلیون عیسوی و هفتاد هزار یهود اند ولی آنچه در ایشیا واقع است قریب سیزده میلیون مسلمان می باشند و بیش از سه میلیون عیسوی و هشتاد هزار یهود- ولیکن از مسلمانان دو ثلث عرب اند که حمیٔ لغت ذات دارند- در ایران تقریباً تمام مسلمان و شیعه می باشند و از اهل مذاهب دیگر بسیار کم اند- افغانستان تماماً مسلمان اند ولی سنی و شیعه هر دو می باشند- در حیدرآباد بحمل که دو ثلث هندو باشند و یک ثلث مسلمان بلکه هندو هنوز بیشتر از این تخمین است و در مسلمانان شیعه هم می باشند- از آن طرف ممالک عثمانی و ایران و افغانستان خود بکلی مستقل می باشند-

ریاستهای عثمانی و ایران تاجدار اند و با دول خارجه سروکار و تجارت و معاهدات دارند و
هرچه بخواهند می توانند کرد- برخلاف افغانستان که امیر تاجدار نیست و با هیچ دولتی شرکت
و معاهده ندارد- و چون انگریزان هرساله مبلغ گزافی به امیر عبدالرحمان می دهند او را مقید
داشته اند در سروکار با دیگر دول- و ریاست حیدرآباد به موجب معاهدهٔ با انگریزان ابداً
نمی تواند با دول خارجه بلکه با ریاستهای یوحی هم سروکار داشته باشد- و در این
صورت ها و به موجب این مقتضیات مذکوره بالضروره اصول این ریاستها نیز باید مختلف باشد
بهر طورے مناسب دانند +

بهر حال در این فقرات ذیل اصول سلطنتهای اسلام ممکن است بیک نحو باشند.

(۱)- پادشاه باید مسلمان باشد-

(۲)- پادشاهی موروثی و در رشتهٔ اولاد ذکور از بطن زن منکوحه باشد-

(۳)- زوجات پادشاهان به موجب شرع از چهار بیش نباشند و اگر بیش باشند اقلاً چهار
از آن ها منکوحه باشند- و بیشک این زنان منکوحه باید اول از خاندان سلاطین و رؤسا
باشند- اگر در میان سلاطین شیعه و سنی ممکن نشود و بیشک در میان شیعه و شیعه و سنی و سنی
ممکن است و در این یک لحاظ پولیتیکیه نیز می باشد- اگر این هم ممکن نباشد از خاندانهای شریف
و بزرگان ملک و ریاست دختران بگیرند و بهر حال زنان حرم پادشاهان نباید از کنیزکان
یا ادنی خلق باشد-

(۴) فرزندان ذکور از بطن این زنان منکوحه بطور درجه یعنی پسر اول از بطن هر زنی که
باشد ولیعهد و جانشین باشد- اگر این پسر اولین بمیرد و از او فرزند ذکور نیست پسر دویم از
بطن هر زنی که باشد- اگر این هم بمیرد و فرزند ذکوری از او بجا نماند پسر سوم و کان ذلک-

(۵) مخارج خاصه پادشاه و چهار زن منکوحه او و فرزندان آنها تا زمانی که داماد یا عروس شوند
باید معین و از خزانهٔ عامه ریاست باشد یا اگر از راهی و جاگیرات خالصه باشد باندازه باشد
که شان و مرتبهٔ پادشاهی ملاحظه شود و خرج بیجا، زن منکوحه و ملازمان خاصه و اسباب تجمل و
جاه و جلالی مناسب و شایسته و از آن تجاوز نه کند +

(۶) در زمان جلوس و تخت نشینی که سال ورود آن معین باشد و اقلاً کمتر از هیجده سالگی نباشد پادشاه باید بدست یکی از علماء شرع تاج بر سر گذارد و بقرآن سوگند خورد که آنچه می کند دین و شریعت و معدلت و آسایش رعیت و رفاه اهل ملک خود را در مد نظر دارد +

(۷) - اختیار و حقوق پادشاه باید معین باشد به موجب قانون - مثلاً بنام پادشاه باید خطبه بخوانند - سکه زنند - بنام پادشاه تمام امور کلی و جزئی ملک جاری باشد - دادن زمین و جاگیر و خطاب و خلعت و منصب و جنگ و صلح و تعیین حکام به ممالک و فرستادن سفرا به ممالک و بجانب دول خارجه وغیره وغیره خاصه پادشاه باشد - ولی شرط آن این است که در همه این مواقف و امور با وزرای خود مشاورت کند و وزیران او خلق را جوابده باشند +

(۸) همیشه دو مجلس در هر ملکی ضرور است (اگرچه در ممالک یورپ و امریکا غالباً سه مجلس است - دو مجلس عام و یک مجلس وزراء بنظر بنده دو کافی است) - یکی مجلس وزراست که "کیبنت" می گویند یا کونسل وزراء - دیگری مجلس شورای عامه است که در آن قوانین جاری می شوند - و در عموم امور بحث و گفتگو می رود - البته در مجلس وزراء پادشاه باید حاضر باشد و مشاورت نماید در امور - و اینها در مشاورت با پادشاه اگر خلاف کنند رعیت را جوابده می باشند - و اگرچه در واقع جاری کننده احکام پادشاه است این وزراء باید بنیابت پادشاه احکام و امور ملک را جاری سازند - این وزراء باید همه سوگند خورند - تمام اسرار و رازهای سلطنت را باید پوشیده دارند و در اخفای آنها جوابده باشند - و بالضروره این را باید دانست که در امر وزارت چندانکه لحاظ دانشمندی را باید نمایند لحاظ خاندان یا دولت را نباید نمود - ولی این دانشمندی که بنده عرض می کنم از قبیل دانشمندی قدیم نیست و نیز از آن قبیل هم نیست که شخصی مدتی در مطبخی ظروف می شسته است بملاحظه آنکه سالها در مطبخ بوده او را باید آشپز ساخت یا داروغه مطبخ خانه پادشاهی - از این قبیل کارها همیشه در میان مسلمانان شده و می شود - بسا باشد که وزیر اعظم ملک بکلی از جهان بیخبر است و نوشتجات ملکی را دستخط هم نمی تواند کرد - این اشخاص که بمرتبه وزارت میرسند و میخواهند آنها را اینگونه خدمات عالیه بخشند باید در تمام امور پولیتیکیه و سیاسیه امتحان داده باشند و اقلاً سی سال

خدمت کرده باشند و عمر آنها از پنجاه سال کمتر نباشد- فرمانروائی که دو ماه دیگر به هند می آید یکی
از کملین است بلکه ثانی او کم است ولی هنوز در انتخاب او نکته چینی می شود که جوان است اگرچه
که (۴۹) ساله است- پس علاوه بر کمالیت در دانش کمالیت در تجربه نیز ضرور است +

(۹) مجلس شورای عامه خواه یک باشد و خواه دو باید مشتمل باشد از بزرگان و دانشمندان و رؤسا و علماء و فضلاء و همچنین وزراء- البته اینها باید بجوی انتخاب و گزیده شوند که به موجب ضابطهٔ خاصی باشد- و در آن ممالک که رعایا از ذاتها و مذاهب دیگر هم می باشند از بزرگان و رسای آن ذاتها نیز باندازهٔ عدت آنها باید اشخاص چندی را بگزینند که موجب اعتراض آن ها یا اقوام دیگر نه شود +

(۱۰) مجلس شوراء عامه اگرچه می تواند قانون جاری کند و در هر امری از امور رای دهد و سوال و جواب کند ولی ابداً اختیار در جریان احکام و قوانین و امور ندارد- این کارها با وزراست و آنها جوابده استند- ولیکن باوجود آنکه این مجلس باید بشود و رای دهد در امور ملک و قانون جاری کند کونسل وزراء را اختیار است که بهر موجبی که مصلحت دانند عمل نمایند ولی بطور جوابدهی و تفهیمی که مورد ایراد و گفتگو نه شوند +

(۱۱) - نیز در رای بنده تمام رعایای اهل سلام باید آزاد باشند به موجب ضابطهٔ مستحکمی که معنی آزادی حقیقی را بدانند و از جادهٔ مستقیم آن انحراف نورزند- مثلاً زنان اهل سلام خواه به موجب مذهب باشد خواه به موجب رسم ملک همیشه در پرده بوده اند ولی چادر گاهی از خانه بیرون نیامده اند بر خلاف نصارا و یهود و مجوس و غیره پس چون آزاد هم شوند باید باپرده باشند- شرابخواری و شراب کشی و شراب فروشی در اسلام حرام است پس این امور را باید اهل سلام مرتکب نشوند- و بالجمله همهٔ این امور بموفق ضابطهٔ خاصی باید باشند +

(۱۲) اگرچه ذاتها و اهل مذاهب دیگر نیز در امور مذهبیه و رسوم و عادات دینیه و نیز در دادن خراج بحکومت باید با مسلمانان مساوی باشند ولیکن ممکن است که فرق در میان آنها و مسلمانان بگذارند که نه بسیار خلاف انصاف باشد و نه خلاف عقل و حکمت عملی- چنانچه ما می بینیم انگریزان در این ملک و در ملک آئرلند چنین کارها کرده و می کنند و همچنین دیگر نصارا

با یهود وغیره چنین معامله می کنند +

(۱۳) یکی از اصول اہل اسلام تمامًا باید این باشد که آینده در ملاء عام بد از مذہب وطریقه وعقاید وبزرگان یکدیگر (و مسیح ملّتی) نگویند۔ بلکه در مساجد و بر منابر ہم بر زبان نرانند و در کتب ہم ننویسند یعنی سخنی نه گویند و نه نویسند جاہلانه وغیر مہذبانه۔ در مکانہای خود مختارند در صورتی که در ہمسایگی آنہا یکی از مذہب دیگری نباشد و موجب رنجش خاطر دیگری نگردد۔ البتّه در مساجد و بر منابر بطور معقول و با دلائل و براہین اگر بیانی کنند و نیز اگر علماء فریقین ہرکه باشند با یکدیگر در مجلسی گفتگو نمایند که غرض آنہا حاجت باشد نه حجّت و دریافت حقیقت امور باشد نه خصومت وجدال و در صورتی که بدانند منجر به فساد و خصومت نمی شود و ہمچنین نوشتن در کتب به ہمین شروط نباید ممنوع باشد۔ بلکه بنده را رای این است که سنّی وشیعه در مساجد یکدیگر بروند اگر ضرورت نماز باشد بطور خود نماز کنند۔ و به استماع مواعظ یکدیگر حاضر شوند و بنشینند۔ شاید که به این نحو عقاید و رسوم یکدیگر معلوم کنند ہیچ شکّی نیست که علاوه بر اخوت واتحاد نتیجه راحتی داشته بر آن عمل خواہند کرد۔ بالجمله غرض بنده این است که تعصّب را بر کنار گذارند۔

(۱۴) اگر خدا خواست و در ممالک اسلام این اصول جاری شد و قوام و دوامی بہم رسانید و دولت ہا با نظام گشت یکی از امور لازمه اہمّه واجبه که ہم بر وفق شرع است ہم بر وفق عقل وحکمت وتمدّن اتحاد واتفاق تمام مسلمانان جہان است در امور ملکیه و در مخالفت اقوام دیگر۔ اگر ترکی وایران وافغانستان و دیگر دولتہای اہل اسلام متفق شوند شکّی نیست که زور و استیلای دیگر اقوام بر اہل اسلام تخفیف کلّی خواہد [illegible] خواہد شد۔

(۱۵) چون مسلمانان قوی شدند البتّه تا مدّتی احتیاج بمردم یوروپ و ہمیشه سر و کار و معامله ہم دارند بلکه ہمیشه تجارت دارند و [illegible] باشند لہذا بعضی باہمه آن دول اتحاد آنہا نیز لازم است۔ ولی مقام افسوس [illegible] دولت قوی بازوی یوروپ روس و انگلند [illegible] واسطه خصومت وعداوت [illegible] دولتی خود در اراده حمله روس بممالک ہند و ثبات انگلند در دفع [illegible] اہل اسلام در میان [illegible] نظمه خود [illegible] استند بلکه احتمال کلّی [illegible] است که قصد این ریاست ہا را ہم دارند یا اصلًا

یا غیر اصالتہ یعنی به لحاظ حمله بر هندوستان و مدافعهٔ آن - در این صورت خواه به این لحاظ خاص باشد - و خواه به ملاحظات دیگر هم در دوستی و اتحاد و معاهدات و معاملات و سروکار داشتن با این دو قوم مسلمانان را (خصوصاً ترکی و ایران و افغانستان را) واجب و لازم است که کمال احتیاط و هشیاری را بکار برند اگرچه در واقع در معامله و سروکار با هر دولت و قوم و طائفه و همچنین با هر شخصی احتیاط شرط است چراکه اگر مسلمانان و همچنین چینیان از ابتدا به احتیاط و هشیاری کار کرده بودند باین آفات امروزه درنمی افتادند -

(۱۶) در ریاست حیدرآباد و همه فقرات سابق الذکر جاری می تواند شد بجز نمبر (۱۵) که به موجب معاهده با انگریزان نمی توان بران عمل نمود - و دیگران که معاهدات حکومت برتش را با پیش رو داشت و آنها را نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد عمل نمود. ولی برای امور زمان مستقبل که غیر از معاهدات ماضیه اند اندیشه دیگر باید کرد - بلکه بنده امیدوارم که اگر چنین اصولی در این ریاست جاری شود ممکن است که معاهدات ماضیه را نیز با حسن وجهی حک و اصلاح نمایند که طرفین هر دو راضی باشند - و غرض بنده این است که بشکیب این اصول و انتظام نیک اتحاد و یکجهتی هم بهتر ملاحظه خواهد شد و همیشه رای بنده این بوده است در خصوص معاملات حکومت برتش با این ریاست و همچنین دیگر ریاستهای بومی که برتش گاورنمنت اندکی پالیسی خود را تغییر دهد و دائم تر سازد یعنی مداخلت زیاده از حد در امور این ریاستها و سخت گیری بسیار هم لطفی ندارد و بشکیب باین سبب ارادت کیشی و لاطیقی این ریاستها و مردم آنها زیاده بر زیاده می شود -

(۱۷) آینده یعنی پس از جریان این اصول قوانین ... در میان اهل اسلام بر دو قسم خواهند بود شرعیه و عرفیه - قواعد شرعیه نیز بر دو قسم اند یک قسم آن است که خاص تعلق دارد با فراد خلق مثل نماز و روزه و زکوة و حج و ... و ... امور متعلق ... را اند که از ملائی که بخواهند تقلید کنند و بر وفق قول و فتوای او عمل نمایند قسم دیگر آن است که تعلق دارد با رتباط خلق با یکدیگر مثل عقد و نکاح و طلاق و میراث و عادی دیگر و قتل نفس و زنا و سایر جرائم وغیره - این قوانین را باید بموجب آرای مجمعی که مشتمل باشد از جمعی از علمای کبار و بزرگان علی مقدار -

فاضل کامل سوای علما جمع نمایند در یک جلد یا جلدهای متعدده و اگر ضرورت هم باشد علماء
شرع را در آن عذری نباشد بعضی مقامات را حک و اصلاح نمایند که مدام قانون ملک باشند
و این کتب را چهاپ در سراسر ملک جاری دارند و محکمات قضا در هر شهر و بلد و قریه برپا نمایند
و قضات کامل را به کار بگمارند یعنی از طرف حکومت مقرر کنند بدرجات مختلفه که انفصال کنند
درمیان خلق و امور خلق را فیصله نمایند بر وفق شرع - از برای انفصال اخیر مقدمات خلق در صورتی
که مدعی و مدعی الیه یا یکی از اینها بر انفصال محکمه قضائی راضی نشوند باید یک مجلس دیگری باشد
مشتمل از چند کس از اعاظم و اعلم علماء که پادشاه آن فیصله را به آنها رجوع نماید و فیصله آنها اخیر و
قطعی باشد - اما امور عرفیه که ابدا نسبت دار تعلقی به امور شرعیه ندارند در مجلس شورای عامه باید
قانونی برای هر کاری جاری نمایند - و تمام قوانین خواه شرعیه باشند خواه عرفیه و خواه حک و
اصلاح بعضی از فقرات یکی از آنها باشد - باید در اول در شورای عامه و به موجب غلبه آرا امضا
یابند و پس از آن با امضای پادشاه و پادشاه باید بعد از ختم امور آن را مهر و دستخط نماید +

(۱۸) - اینجا نیز باید دانست که چون قوانین شرعیه اهل اسلام معین می باشند و هر فرقه از اهل اسلام
در آنچه درمیان آنها جاری است ابدا اختلافی ندارند و غالبا از ابتدای اسلام بر یک حال جاری
بوده اند لهذا ابدا بر آنها گفتگوئی نخواهد رفت و در مجالس شورای ملکی ضرورتی نمی شود که بر آنها
بحث رود - محتمل که گاه گاهی در مقدمه و بر سر مسئله گفتگو شود - پس در صورتی که یکبار تمام احکام
جمع گشتند و جمعی از علما متفقا امضا داشتند - که بر آنها عمل شود و تا قیامت جاری خواهند بود و
تمام خلق پابند آنها می باشند - پس تفاوت خاص خواهد بود در امور عرفیه و سیاست مدنیه
و حفاظت ثغور و بندوبست امور دول خارجه و تجارت و امثال اینها شکی نیست که درمیان
اهل اسلام بسبب اختلاف عقاید نه سنی به احکام شیعه راضی می شود و نه شیعه به احکام سنی -
پس ضرور است که امور هر فرقه به موجب کتب و قوانین خودشان فیصله شود که هیچ وجه موجب
گفتگو و رنجش خاطر هیچ فریقی نه گردد +

(۱۹) هیچ شکی نیست که بعد از این امور ما سبق هزارها امر دیگری باشند لازم و ملزوم زیست
و زندگی و ترقی و آسایش و آرامش و تجارت و فلاحت و صحت و دوام و بقای ملک و رعیت

که باید صورت انجام یابند و هیچیک ازین امور صورت وجود و انجام نمی پذیرد جز به واسطهٔ و ذریعهٔ علم و دانش - و آن علم و دانش را البته از مردم یوروپ یعنی نصارا اخذ شود و با وجود آن مذهب خود را هم از دست نباید داد که لطف همه در آنست ✦

(۲۰) سیویل سروس یعنی خدمت اهل قلم به موجب وضعی که در میان انگریزان مشهور و جاری است و آن این است که اهل قلم هر درجه و مقامی و عهده و منصبی که باشند مجبوراً باید در علوم و السنهٔ چندی امتحان دهند قبل از آنکه داخل خدمت حکومت می شوند باید در همهٔ ریاست های اهل اسلام جاری باشند - و بخصوصیهٔ اهمیت و ضرورت آن در این ریاست زیاده است که تمام باشندگان این ریاست تشویق در تحصیل علوم و خدمت در ریاست خود هم در اندک زمانی تمام رشتهای حکومتی این ریاست پر شوند از مردمان تربیت شده با دانش و کاردان - مگر چنین معلوم می شود که بعضی از اهالی هندوستان که در این ریاست عهده های عالی شان دارند - در این امر مخالف می باشند به واسطهٔ اغراض خودشان و شاید عذر آن ها این است که زر سرکار مفت بر باد می شود و لیکن این عذر که بکلی خلاف است - با وجود این شخصی شکایت میکرد که هفت پشت من باشندهٔ این ریاست بوده اند و فرزند من در درجهٔ اف ای تحصیل میکند و من اراده دارم او را به انگلند فرستم ولی عذرهای ناموجه می آرند هر چند که چندین جوان بنگالی روانه ساختند بلکه دختر داکتر ادگور ناتهه را هم تر این ریاست به انگلند فرستادند و ایشان در سیول هم امتحان نداده بودند و سرکار نظام چهار لک روپیه را برای این کار وقف شده که طلبای این ریاست کرده مع ذلک این ریاست روتیهٔ این صاحبان کرام - بیشک این خاص حق باشندگان را این ریاست است و باید جاری باشد و احدی دیگر را در آن حقی نباشد ✦

(۲۱) سوال - آیا این کار منها باید پادشاه بکند یا رعیت - در این اختلاف بسیار است -

خاتمه کلام ولب تمام

۱ - مکرر در این جا و جاهای دیگر عرض نموده ام که مسلمانم و خیرخواه مسلمانان جهان و بیغرضم

ولی تعصب و همه را برادر میدانم +

۲- اگر سخنان بنده کسی را ناگوار آید مرا پروائی نیست "نصیحت کسی سودمند آیدش + که گفتار سعدی پسند آیدش +

۳- اگر مسلمان جهان که امروزه در این وقت بطور یقین از ده هزار ۹۹۹۹ جاهل اند - یک کامل هم بگویند که ما میل نداریم که ترقی کنیم یا عذر دیگری ازین قبیل آرند ما را به آنها حرفی و ایرادی نیست وما علی الرسول الا البلاغ بگذار تا بیفتد و ببیند سزای خویش ؎

۴- اگر بگویند دین اسلام مانع ترقی است بکلی خلاف است - بلکه دین اسلام از هر دینی زیاده باعث ترقی است - خود خدا تعالی فرموده است لیس للانسان الا ما سعی پس بهر مسلمانان را نیست محض از آن است که در جستجو و حصول آن سعی نمی کنند -

۵- اگر بگویند دین با دولت جمع نمی شود این هم بکلی خلاف است - بلکه بزرگان دین ما گفته اند دین و دولت توأمان اند - و از دولت مراد دنیاست و همچنانکه برای قوم است برای افراد و آحاد قوم است یعنی هر شخصی می تواند که هم صاحب دین باشد و هم صاحب دولت و شرط آن فقط محنت است و محنت [illegible] +

۶- اگر بگویند سعی و کوشش بکار نیاید و تدبیر با تقدیر برابری نکند و آنچه شدنی است آن می شود - این هم خلاف شرع و عقل است و اینها بهانه و معاذیر سستی و تن پروری است و نه کردن محنت و مشقت - البته بحقیق [illegible] [illegible] هیچکسی از آن [illegible] اگرچه ممکن است که لقمه در گلو بگیرد و خفه شود [illegible] نفس [illegible] که هزاران [illegible] شده پس [illegible] نباید خود را کوتاه از محنت و تن در دادن خلاف تقدیر +

رزق هر چند بی گمان برسد   شرط عقل است جستن از درها

۷- اگر گویند تحصیل نان و دولت و [illegible] [illegible] تحصیل العلوم دیگران و تقلید [illegible] دیگران [illegible] [illegible] و هنرها را [illegible] هم خلاف [illegible] - البته اگر کسی پای [illegible] و هر و علم و مذهب [illegible] سر خود را [illegible] نبود و [illegible] تربیت شده و صحبت [illegible] [illegible] خلاف [illegible]

و از راه منحرف نمی شود - و بیشک ممکن است پیروی و پابندی دین نمودن و تحصیل نان و زر هم بطور معقولیت کردن - هر شخصی که علم خود را شمشیر و سپر خود قرار دهد و یکه با یکی بجنگد و با دیگری بدا نماید یعنی از طرفی گوید من عالم استم و شما جاہل و از طرفی دلیل آرد که هرچه خلاف فطرت و عقل است ما به آن اعتقاد نیست این شخص بالکل لاابالی و بیدین است - این شخص در دنیا در لباس محتسب مختصر این است که اگر این شخص بخواهد هم دیندار باشد و هم پیسه کا بیشک نمی تواند در اندک زمانی صاحب لکها زر شود - بهمین سبب است که خود را بیدین لاابالی می‌نما

۸ - اگر بگویند دین کافی است ما را و ما دنیا نمیخواهیم و لهذا دنیا زندان ماست و باید باشد راضی هستیم چراکه آخرت داریم - این هم خلاف شرع و عقل است - فرضاً اگر چنین شخصی بصداقت و در آسیب دیندار هم باشد باید کفش بر سر خورد و سر تسلیم پیش اندازد و بخیال نعم آخرت نیز به تقویت خدا و ندی مستظهر باشد - خدا خود فرموده است السن بالسن والجروح قصاص - پس این نادان است و خلاف مرضی می کند +

۹ - اگر بگویند مراد ازین این است که هرچه بنظر ما نیک آید بکنیم و هرچه بد آید نکنیم و این غالباً موقوف بر علم و دانش است و ما خود عالم و دانشمندیم و نیک را از بد شناسیم این هم خلاف عقل سلیم و خلاف تمدن و دنیاداری است - بیشک هیچ کس در دنیا نمی تواند بیدین صرف باشد و حکماً باید پیرو دینی باشد - و هر دینی را که بزبان اقرار داد که پیروان است پیروی آن به عمل یا ارکان هم ضرور است - و پیروی این در ظاهر و باطن هردو ضرور است زیرا که در پیروی او امر و نواهی الٰهی قطع نظر از قیامت و حشر و عقاب و ثواب و بهشت و دوزخ که باشد یا نه باشد لازمهٔ آن اقلاً تمام امور زندگی انسان را بنهج بسیار نیکی صورت انجام می دهد چنانچه لازمهٔ تربیت انسانی افتاده - از همه بالاتر این است که چون انسان مدنی الطبع است و با وجود آن که با همسایهٔ خود در صورت و هیولا یکسان است بالفطرة یا طبیعت و مشرب و جنسیت و عادت و خصوصاً در مذهب و عقاید مختلف است و همین اختلاف مدام مایه در د سر و باعث

نفرت و کراهیت است و بختیاری هم نیست در این مقام یک اشاره میکنیم اگر دانشمندان ما فهم کنند انگریزان
خود را در علم و دانش و تهذیب سرآمد خلق جهان می دانند - مع ذلک یکی از وزرای اعظم انگلستان چند سال
پیشتر نسبت بشخصی فارسی گفت "کالی مرد سیاه فام در پارلمنت ما داخل نه شده". دیگر اینکه
مردم انگلستان عموماً اهل هند را خصوصاً سیاه فام میدانند و از آنها انکار و کراهیت دارند -
ولی شکی هم نیست که همین سخن مردم وحشی صفت زنگی افریقائی گویند نسبت به آن بزرگ
عالیشان" کس نه گوید که دوغ من ترش است" پس مطلب از دست نرود که دین در میان هر
قومی مانند رشته در تسبیح است و چون آن رشته گسست همه دانهای آن پراکنده خواهند
شد - پس چون اختلاف از میان اقوام جهان معدوم نخواهد شد و هر قومی را ضرور است دفع
مضرت دیگران از خود نمودن و دفع آن مضرت بدون اتفاق نمی شود هیچ چیزے برای
اتفاق از دین بهتر نیست +

١٠ - اگر گویند آخر الزمان در رسیده جواب گوئیم - ای جاهلان سست طبیعت و غافلان بی هوش
بهانه چه آخر الزمان وقتی رسید که شما فسق کردید در مقابل خدا و احکام او "امرنا مترفیها
ففسقوا" و قرآن خدا را بر طاق نسیان نهادید و در شام و بغداد و کوفه و کربلا کارها
کردید و در قسطنطنیه و طهران و کابل و حیدرآباد در همین وقت کارها می کنید - از آن زمان اراده
خدا بر آن قرار گرفت که قریه یعنی کاخ دولت شما را منهدم سازد - راست راست که پنجاه سال دیگر
نه قسطنطنیه بجا خواهد بود نه طهران نه کابل و نه حیدرآباد - ولیکن هر یک از شماها را به یک دم از
حیات خود خاطر جمعی نیست و مع ذلک آن دم را غنیمت می شمارید که داد فسق و فجور و لهو و لعب
را بدهید اما از ملکرانی و فراهم کردن اسباب ترقی و آسایش خود و تحصیل علم و هنر بی پروا هستید
هیچ شکی نیست که اگر شماها تحصیل دانش کنید و توهمات ابلهانه را از سر بگذارید خواهید دانست که
آخر الزمان هنوز بسیار دور است - وقتی که حافظ شیرازی این اشعار را می نوشت آخر الزمان
در رسیده بود +

این چه شوریست که در دور قمر می بینم — همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است — قوت دانا همه از خون جگر می بینم

اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان　　طوق زرین همه در گردن خری بینیم

ولی بنده در همین وقت ساعت ۳ شب ۵ ۲ جمادی الاول سنه ۱۳۱۶ هجری در حیدرآباد بچشم می بینم آنچه را که حافظ شش صد سال بیشتر در شیراز دیده و هنوز آخر الزمان دور است

۱۱ - در این صورت ما مسلمانان و برادران دینی ما را باید - (۱) بسختی پای بند دین باشند (۲) همه باهم برادر باشند و مشفق باوجود اختلافات و عقاید مذهبیه - (۳) صاحبان حمیت و غیرت دینی و قومی باشند (۴) در کسب هرگونه کمال و دانش ساعی و سرگرم باشند (۵) برای ترقی ملک و دولت و عزت و حفظ و مراتب خود غایت جد و جهد را بعمل آرند - (۶) ریاستهای ما باید همه با یکدیگر متحد و یکرنگ باشند - (۷) و این چیزها امکان ندارند مگر بوجود اصول در تمدن و ملکرانی - والسلام خیر ختام -

رباعی

نقد هر امیرم بود این خامه به سر　　نقد شاه دو زیرم بنظر باشد زر

اسلام چو پایمال کفر است از آن　　گویم بتو کاسه خفته بخیز از بستر

تمت بالخیر

هنوز مطالب بسیاری می باشند منسوب به ایران و برای هدایت ایران که در این جا ذکر نمی شوند تا معلوم شود که احتیاطی به آنها دارند یا نه - غالباً مثال اهل ایران و همچنین دیگر مسلمانان جهان مثال آن زنی است که از و سوال کردند که آش می توانی پختن گفت آری چون همه کیفیات آش را از وسوال کردند و تماما گفت میدانم و می توانم کرد - عاقبت الامر پرسیدند که خشت هم بر سر دیگ می توانی نهاد گفت به کمال خوبی - پس آش پخت و خشت را هم بر سر دیگ نهاد همچنان که در ایران طلائی می کنند و بعض کیفیات آن بر ما معلوم است اگر چه کارهای اهل ملک ما بر بنده بخوبی ظاهر است - ولیکن همیشه می لافند که همه چیز میدانیم پس اگر واقعات و کیفیات این رساله را ندانسته اند و معترف اند که نمیدانند رساله دیگری

نوشته خواهد شد مشتمل بر مطالب آنچه دیگر و الاچه شود زحمت بیجا اگر تحصیل حاصل محال است این دعویهای بیجا را چند قونسل جنرل ماضی ما که در بمبئی بودند به بنده نوشته‌اند و خطوط آنها نزد بنده موجود داست و بی شک این بزرگوار یک لفظ بلکه یک حرف هم از دو قرپولتیک و تمدن نخوانده بودند و نمی دانستند۔

التماس

هر بزرگوار که عنایت فرموده مختصر یا مطول چیزی به نویسد نسبت به این رساله ناچیز خواه بطور تقریظ باشد خواه بطور جواب خواه بطور نکته چینی و خواه بطور اصلاح بی نهایت بنده را ممنون و شکرگزار خواهد فرمود۔ شرط آن است که غرض او حاجت باشد نه حجت و بے تعصب خالی از خصومت باشد فقط

حامی الاسلام

میرزا اسمعیل فردی اصفهانی

۲۵۔ جمادی الاول ۱۳۱۶ سنه

بسعیه

میرزا احمد شاد طلی